



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

در سبیل حج



اسما نیل منصور کی لاریجانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در ملکوت حج

نویسنده:

اسماعیل منصوری لاریجانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	در ملکوت حج
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۷	مقدمه
۲۳	فصل اول اسرار ارض
۲۳	اسرار ارض
۲۳	اشاره
۲۳	۱. ما از جنس خاک (زمین) هستیم
۲۴	۲. زمین گهواره موجودات
۲۵	۳. زمین منشأ رزق ماست
۲۵	۴. خشوع زمین
۲۶	۵. تاریخ، شاهد جاودانه زمین
۲۶	۶. آخرین منزل دنیایی
۲۷	۷. خبر دادن از قیامت
۲۷	۸. زمین بستر مسجد
۲۹	۹. مسجد خانه خدا است
۳۲	۱۰. کعبه
۳۷	فصل دوم تعریف دل
۳۷	اشاره
۳۷	۱. دل خانه خدا
۴۰	۲. عرش دل
۴۱	۳. قلب (دل)، فرمانروای جسم

۴. قلب، منشأ اخلاق ۴۳
۵. ایمان قلبی ۴۳
۶. رجوع قلبی به سوی خداوند ۴۴
۷. قلب و نزول واردات غیبی ۴۵
۸. فساد قلب ۴۵
۹. کشور دل ۴۷
۱۰. اوصاف دل سالم ۴۹
- اشاره ۴۹
- الف) نور دل ۵۰
- ب) بیداری مدام ۵۱
- ج) طلب آب حیات ۵۲
- د) آه دل ۵۴
- ه) اجابت دعا ۵۵
- فصل سوم اسرار اداب حج ۵۹
- اشاره ۵۹
۱. استطاعت ۵۹
- اشاره ۵۹
- نشانه‌های استطاعت ۶۱
- اشاره ۶۱
- الف) توبه صادق ۶۱
- ب) هجرت ۶۲
- ج) شوق دیدار ۶۴
- د) سفر آخرت ۶۸
۲. احرام ۷۱

۳. مقام تلبیه ۷۳
- اشاره ۷۳
- الف) احرام درد و نیاز ۷۴
- ب) وارستگی کامل ۷۵
۴. طواف ۷۶
۵. مقام ابراهیم ۸۴
۶. سعی بین صفا و مروه ۸۷
۷. تقصیر ۹۰
۸. صحرای عرفات ۹۱
۹. وقوف در مشعر ۹۶
۱۰. منا (قربانگاه عاشقان) ۱۰۱
۱۱. رمی جمرات ۱۰۴
۱۲. احرام ربوبی ۱۰۵
۱۳. ورود به مدینه ۱۰۹
۱۴. زیارت حضرت زهرا ۳ ۱۱۴
۱۵. زیارت ائمه بقیع ۱۱۶
- فصل چهارم آثار معنوی حج ۱۲۲
- اشاره ۱۲۲
۱. یاد مرگ ۱۲۲
۲. مراقبه و محاسبه ۱۲۴
۳. محبت خدا در دل داشتن ۱۲۵
۴. علاقه به نماز شب ۱۲۷
۵. کمک به نیازمندان ۱۳۰
۶. خلوت نشینی ۱۳۲

۷. پرهیز از دنیا طلبی ۱۳۴
۸. دوری از حرص ۱۳۷
۹. بدی را با خوبی پاسخ دادن ۱۳۹
۱۰. سخاوت و ایثار ۱۴۲
۱۱. صبر و شکیبایی ۱۴۷
۱۲. امر به معروف و نهی از منکر ۱۵۰
۱۳. یاد قیامت ۱۵۴
۱۴. انس با قرآن ۱۵۷
۱۵. اعتدال ۱۶۰
۱۶. همنشین خوب ۱۶۳
- فصل پنجم نامه نیایش ۱۶۸
- اشاره ۱۶۸
- نیایش رمضان ۱۷۸
- نجوا ۱۸۲
- فهرست منابع ۲۰۲
- درباره مرکز ۲۰۶

در ملکوت حج

مشخصات کتاب

- سرشناسه: منصورى لاریجانی، اسماعیل، ۱۳۳۷ -
شابک: ۱۶۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۲۱۴-۱؛ ۲۱۰۰۰ ریال (چاپ سوم)
عنوان و نام پدیدآور: در ملکوت حج/ اسماعیل منصورى لاریجانی.
مشخصات نشر: تهران: نشر مشعر، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری: ۱۹۶ص؛ ۱۴ × ۵/۲۱ س.م.
یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۹۰.
یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۹۳] - ۱۹۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع: حج
موضوع: حج -- احادیث
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۵۷
رده بندی کنگره: BP۱۸۸/۸م/۴۸۶۷۵د۱۳۸۸
شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۴۴۴۷۴
وضعیت فهرست نویسی: فاپا
ص: ۱

اشاره

ص: ۹

مقدمه

ستایش خدای بی‌همتا را که الطاف بیکران‌ش همواره بر ساحت عالم و آدم جاری است، و اسباب تعالی و رشد بندگانش فراهم. فلسفه عبادت و دعوت انسان‌ها به بندگی و انجام فرمان‌های الهی، همه خیرخواهی خداوند مهربان در حق بندگان است. میان اعمال عبادی، حج دریای ژرفی از نفحات و فیض‌های ربّانی است که تشنگان وادی سلوک و ریاضت را به غوطه‌ور شدن در ملکوت اسرار و حقیقت اعمال دعوت می‌کند.

آری بهره‌مندی از لطافت قرآنی، گل‌گفته‌های اهل بیت (ع) و رهنمودهای بزرگان وادی عرفان، ما را به باطن اعمال حج و درک اسرار آن ره می‌نماید. از سویی بر شور و انگیزه همگان، برای حضور در همایش روحانی حج می‌افزاید تا در خانه محبوب حجاب از دل برگیرند، در زمزم زلال توحید غسل زیارت کنند و در عطش لقای حق تعالی سر از پا نشناسند.

ص: ۱۰

خوشا آنان که پیش از توانایی مادی، زمینه‌های معنوی حج را در خود ایجاد می‌کنند و روزهایی را در خلوت و گوشه‌نشینی سپری می‌کنند تا بر ظرفیت روحانی و قابلیت روانی خود بیفزایند. به هنگام عزیمت، جانب کعبه معبود نیز مرغ جانشان سبک‌بال به آشیانه حضور پرواز می‌کند و صد البته این سبک‌باری به دست نمی‌آید مگر آنکه زنجیر وابستگی‌ها را پاره کنیم و با توبه صادق و نصوح از رفتار گذشته باز گردیم. همچنین از غفلت و دل مشغولی‌های بی‌نتیجه دنیا رها شویم و با آب دیده در سحرها و آه آتشین نیمه شب دل را از گناهان ریز و درشت بشویم؛ ریشه دلبستگی‌ها را بخشکانیم و خلعت خضوع و خشوع را آرایه جان کنیم و هر چه غیر خدا است، بر خود حرام گردانیم.

هر کس که هوای کوی دلبر دارد از سر بنهد هر آنچه در سر دارد

ورنه به هزار چله ار بنشیند سودش ندهد که نفس کافر دارد

خوشا حاجیانی که توفیق توبه خالص پیدا کرده‌اند و از هر چه غیر خدا بریده‌اند. کسانی که راه ورود اغیار بر دل بسته‌اند، و قلبشان پیوسته با یاد محبوب آباد و از همه تعلقات آزاد است. آنان ذکر همیشگی امام سجاد(ع) را زمزمه می‌کنند؛ «مَوْلَايَ بِذِكْرِكَ عَاشَ قَلْبِي» (۱)، «الهي ... أَذِقْنِي بَرْدَ عَفْوِكَ وَ خَلَاوَةَ ذِكْرِكَ» (۲). آنچه در این نوشتار می‌خوانید، بیان اسرار حج از زبان گویا و نورانی اهل بیت(ع) است. همچنین به بازتاب

۱- محمد بن حسن طوسی، مصباح‌المتجهج، ص ۵۹۰

۲- همان، ص ۸۳۱

ص: ۱۱

تجربه بزرگان اهل عرفان و سلوک می‌پردازد. پس سعی‌تان این باشد که نشانه‌های ورود به ساحت باطنی حج را در بیان سالکان عرصه ملکوت دریابید. اندیشه در گفتار حکمت‌آموز ایشان، ما را مشتاق سرا پرده‌های اعمال ظاهری حج می‌کند، از غفلت و خاموشی و عادت‌های عاری از شور و حرکت نجات می‌دهد، در به دست آوردن استطاعت به کوشش و می‌دارد و در هجرت به کوی دوست که شبیه هجرت از دنیا به آخرت است از انسان، مهاجری با هدف و آگاه به اسرار حرکت می‌سازد. حجاب‌ها را یکی پس از دیگری از دیده و دل بر می‌دارد و شوق دیدار یار را در جانمان شعله‌ور می‌سازد و ما را به واقع، خواهان کوی یار می‌کند. تا آنجا که از شدت فراق خدا، بی‌سروسامان می‌شویم، نفس‌های ما به شماره می‌افتد، سوز هجران، آثار غیر را در دل ریشه‌کن می‌سازد و ما را برای از خود گذشتن و قربانی شدن به مسلخ جانان می‌کشاند.

شیوه ما در نگارش این کتاب، گزارش گونه است و نجوای دلی مشتاق به لقای پروردگار، که با موانع و حجاب‌های فراوان دست به گریبان شده، از چنگ‌اندازی‌های شیطان خسته و از فتنه‌انگیزی‌های نفس، پریشان است. از آغاز حرکت به سوی خانه خدا، در سایه‌سار عنایت و ابر رحمت او راه می‌پیماید و پیوسته با خدای عزیزش اتصالی بی‌تکلف دارد. ذکر او را مدام بر زبان می‌آورد و در پرتو این توجه، لمعاتی از حج بر او هویدا می‌شود و آن یافته‌ها را با زبان و رفتار خویش نمایان می‌سازد.

بر این باورم که با خواندن و گذر اجمالی از مطالب این نوشتار، دل

ص: ۱۲

مخاطب هوایی می‌شود و در دیار غربت، شوق وطن مألوف در سینه‌اش شعله‌ور می‌گردد. آنگاه شوق پیدا می‌کند تا در خلوتی تنهای تنها با خدا حرف بزند و عقده‌ها را از دل بگشاید؛ از این رو دفتر نیایش را ضمیمه این کتاب نمودیم تا خواننده به راحتی از انشای آن استفاده کند و در آن خلوت با محبوب دل‌نواز به نجوا پردازد. عاجزانه خواستارم، در آن حال و هوای عرفانی که اشک دیده‌ات به خون دل آمیخته می‌شود و چون سیل جوشان از گونه‌های زیبایت جاری می‌گردد، این حقیر را به یاد آوری و در آن فضای عارفانه بنده را دعا کنید که سخت به دعای خیر شما نیازمندم.

والسلام

اسماعیل منصوری لاریجانی

سه شنبه بیست و دوم مرداد ۱۳۸۷ ه. ش

مطابق با دهم ماه شعبان ۱۴۲۹ ه. ق

ص: ۱۵

فصل اول اسرار ارض

اسرار ارض

اشاره

«ارض» به معنای زمین است. کره‌ای خاکی که ما بر آن زندگی می‌کنیم، حکمت‌ها و اسرار بسیاری در خود نهفته دارد که به بررسی مهم‌ترین آنها در این نوشتار می‌پردازیم:

۱. ما از جنس خاک (زمین) هستیم

به هم‌جنس بودن ما با زمین؛ در آیات قرآن نیز اشاره شده:

هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ (هود: ۶۱)

او شما را از خاک آفرید.

إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (ص: ۷۱ و ۷۲)

من بشر را از گل می‌آفرینم. پس آنگاه که او را به تناسب آفریدم و از روح خود در او دمیدم، برای او سجده کنید.

إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّن حَمَإٍ مَّسْنُونٍ، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي (حجر: ۲۸ و ۲۹)

ص: ۱۶

من بشری را از ماده گل ولای کهنه متغیر خلق خواهم کرد و چون آن را به اعتدال آراستم و از روح خود در او دمیدم، [همه بر او سجده کنید].

۲. زمین گهواره موجودات

در بسیاری از آیات قرآن، از زمین به گهواره (مهد) تعبیر شده است: *أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مَهْدًا؟* «آیا زمین را مهد آسایش خلق نکردیم؟» (نبا: ۶)

همان‌طور که تکان دادن و حرکت گهواره موجب آرامش کودک می‌شود، زمین نیز با دو نوع حرکت وضعی و انتقالی که از نظر علمی اثبات شده بهترین موقعیت رشد، پرورش و زندگی را برای موجودات ساکن در خود فراهم آورده است. مولوی نیز به شرایط ویژه زمین برای حیات اشاره کرده است؛ (۱)

این زمین از حلم حق دارد اثر تا نجاست برد و گل‌ها داد بر

تا بپوشد او پلیدی‌های ما در عوض بر روید از وی غنچه‌ها

زمین همه آلودگی‌های بشر را صبورانه می‌پذیرد و در بهار، آنها را به صورت گل‌های رنگارنگ، میوه‌ها و سبزی‌های دل‌پذیر بازمی‌گرداند. اما انسان بهترین چیزها را می‌خورد و بدترین چیزها را از خود تولید می‌کند.

۱- مثنوی معنوی، دفتر دوم، وحی آمدن موسی (ع) را در عذر آن شبان.

ص: ۱۷

۳. زمین منشأ رزق ماست

زمین برای بشر مهربان‌تر از دایه است و سفره رزق او همیشه گسترده.

وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (یس: ۳۳)

و یکی از نشانه‌ها بر آنها زمین مرده‌ای است که ما آن را زنده کردیم و از آن دانه‌ها رویاندیم که قوت و روزی شماست.

۴. خشوع زمین

از ویژگی‌های این کره خاکی که در آیات قرآن نیز به آن اشاره شده، خشوع، خضوع و فرمان‌برداری آن در پیشگاه خداوند است.

این هم از نشانه‌های قدرت الهی است و زمین در این زمینه می‌تواند الگوی خوبی برای انسان‌ها باشد. چرا که وقتی زمین با این وسعت، عظمت، زیبایی و شگفتی‌های گوناگونش در برابر قدرت خداوند و فرمان او تسلیم و خاشع است، چگونه ما انسان‌های

ضعیف و ناتوان می‌توانیم در برابر فرامین الهی سرکش، عاصی و نافرمان باشیم!

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْتَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ (فصلت: ۳۹)

از جمله آیات قدرت الهی آن است که زمین را مطیع بنگری و چون ما آب باران را بر آن فرو آوریم، گیاه برآورد و اهتزاز و نشاط یابد.

۵. تاریخ، شاهد جاودانه زمین

در بسیاری از آیات قرآن به انسان‌ها دستور داده شده که در زمین به گردش بپردازند.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ (روم: ۴۲)

(ای رسول) بگو به مردم که در زمین و احوالش سیر کنید تا از عاقبت طوایف پیش از خود آگاه شوید.

این سیاره در طول تاریخ شاهد شکل‌گیری تمدن‌های گوناگون و از بین رفتن آنها، روی کار آمدن‌ها و برکنار شدن اقوام و پادشاهان فراوان بوده است. همچنین جنگ‌ها، تهاجم‌ها و صلح‌های بین آدمیان، تغییرات و تحولات بسیار در مسیر زندگی بشر را به خود دیده است. پندها، درس‌ها و عبرت‌های بی‌شماری در سطور کتاب مصور آن جا دارد که که با سیر و سیاحت در احوال و اطراف زمین می‌توان به مطالعه آن پرداخت و از درس‌های تاریخ عبرت گرفت.

۶. آخرین منزل دنیایی

مکانی که بعد از مرگ پذیرای جسم انسان خواهد بود نیز زمین است که همچون مادری فرزند بی‌پناه خود را که دیگران حتی نزدیکان، دوستان و خانواده توانایی تحمل جسم بی‌روح و بوی تعفن او را یک لحظه هم ندارند، مهربانانه در آغوش می‌گیرد و در دل خود جا می‌دهد.

ای زمین هم مادر و هم خانام جلوه گاه دلبر جانانام

ص: ۱۹

تربیت کردی مرا در دامت روزی‌ام دادی ز رزق خرمنت
 من به قربان صفا و صبر تو صد فسوس از آن ندانم قدر تو
 مادرا مهتر فزون کن در دلم عاقبت کوی تو باشد منزلم
 مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (طه: ۵۵)
 شما را از خاک بیافریدیم و باز به این خاک بر می‌گردانیم و بار دیگر از این خاک بیرون می‌آوریم.

۷. خبر دادن از قیامت

بر اساس آیات قرآن اولین مخلوقی که با وحی و الهام خداوند از خبر وقوع قیامت باخبر می‌شود، سپس انسان را از آن آگاه می‌کند زمین است.

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا (زلزال: ۵۱)
 آنگاه که زمین به سخت‌ترین زلزله خود بلرزد و بارهای سنگین خویش را از دل بیرون افکند، در آن روز آدمی گوید زمین را چه پیش آمد. آنگاه زمین مردم را از اخبار و حوادث خویش آگاه می‌سازد، با آنچه که خداوند به او وحی و الهام کند.

۸. زمین بستر مسجد

برای پی‌بردن به اهمیت این ویژگی زمین، لازم است اول با جایگاه و خصوصیات مسجد در اسلام آشنا شویم. مسجد مقدس‌ترین و بهترین

ص: ۲۰

جایگاه عبادت پروردگار است. خداوند متعال در قرآن آباد کردن مساجد را یکی از ویژگی‌ها و صفات مؤمنین واقعی و هدایت‌شدگان بیان فرموده، و این نشان‌دهنده قداست و اهمیت مسجد است.

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنِ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (توبه: ۱۸)

همانا آباد کردن مساجد خدا به دست کسانی است که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و نماز بپا دارند و زکات مال خود را بدهند و از غیر خدا نترسند. آنها امیدوار باشند که از هدایت یافتگان هستند.

اینک به بیان برخی دیگر از خصوصیات مسجد می‌پردازیم:

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (اسراء: ۱)

پاک و منزّه است آنکه شبی بنده‌اش (پیامبر) را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که پیرامونش را مبارک و پر نعمت ساختیم سیر داد تا آیات خود را به او بنماییم که او به حقیقت شنوا و بیناست.

مسجد ای آغاز معراج نبی شد از این مسجد به آن مسجد شبی

شبی باشد اسرار ازل در سینه‌اش روح پاک مؤمنین آئینه‌اش

هر که با مسجد رفیق و یار شد با خبر از جمله اسرار شد

۹. مسجد خانه خدا است

مسجد خانه خدا است، پس نباید غیر او را در آن پرستش کرد.

مسجد محل عبادت و خانه مخصوص ملاقات با خداست. از این رو محل اجتماع انسان‌هایی است که خواهان ارتباط با خدا و نزدیکی هر چه بیشتر با او هستند. در این خانه همواره به سوی بنده‌ای که خواستار برقراری، تحکیم و تقویت رابطه خویش با خداوند باشد، گشوده است. به همین دلیل اسلام، ارزش فراوانی برای مسجد قائل شده است و مقام والایی برای افرادی که برای انجام فرایض به مسجد می‌روند و ارتباط خود را همواره با این حریم امن الهی حفظ می‌کنند، ترسیم کرده است. پیامبر خدا(ص) در این باره می‌فرماید: «الْمَسْجِدُ بَيْتٌ كُلُّ تَقِيٍّ» (۱)؛ «مسجد خانه هر پرهیزکاری است.»

یعنی مسلمانانی که برای به‌جا آوردن عبادت‌های فردی و اجتماعی، و اطاعت از فرامین الهی مسجد را برمی‌گزینند، در واقع این خانه را از صاحبش اجاره کرده‌اند. خوشا به احوال کسانی که هر چه بیشتر به فضای ملکوتی چنین خانه‌ای پناهنده می‌شوند و در سایه کرامات صاحب خانه قرار می‌گیرند. خداوند نیز در حدیث قدسی چنین می‌فرماید:

انَّ بَيْوتِي فِي الْأَرْضِ الْمَسْجِدُ، تُضِيئُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيئُ النُّجُومُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، أَلَا طُوبَى لِمَنْ كَانَتْ الْمَسْجِدُ بَيْوتَهُ، أَلَا طُوبَى لِعَبْدٍ تَوَضَّأَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ زَارَنِي فِي بَيْتِي، أَلَا

۱- علی مشکینی، تحریرالمواعظ العددیه، ص ۲۱؛ ابن العربی، الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۵۰۹.

ص: ۲۲

إِنَّ عَلَى الْمَزُورِ كَرَامَةَ الزَّائِرِ أَلَّا بَشِّرَ الْمَسْائِينَ فِي الظُّلُمَاتِ إِلَى الْمَسَاجِدِ بِالنُّورِ السَّاطِعِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۱)

همانا خانه‌های من در روی زمین مساجد هستند که به اهل آسمان نور می‌افشانند، همچنان که ستارگان بر اهل زمین. خوشا به حال کسی که مسجد خانه اوست. خوشا به حال بنده‌ای که در خانه‌اش وضو بگیرد و سپس مرا در خانه‌ام ملاقات کند. همانا بزرگداشت زائر بر عهده زیارت شونده است. بشارت باد بر کسانی که در تاریکی شب به سوی مساجد می‌روند، که در روز قیامت نوری فروزان برای آنان است.

هر که در مسجد است زوار است ذکر او را خدا خریدار است

نور پاکش ستاره‌ای به سما همچو نور ستاره است بر ما

به خدا هر که ذکر خود بفروخت نور تابان به قبر خود افروخت

آیه‌های متعددی از قرآن کریم به نورافشانی چهره مؤمن در روز قیامت اشاره دارند، روزی که چهره گناهکاران از شدت تیرگی به سیاهی می‌زند و بهشت یا دوزخی بودن از روی چهره افراد قابل تشخیص است. در این باره می‌توان به عنوان نمونه به آیه زیر اشاره کرد:

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ (حدید: ۱۲)

روزی که می‌بینی مردان و زنان مؤمن را در حالی که نورشان پیش روی و از سوی راست ایشان شتابان حرکت می‌کند.

ص: ۲۳

پیامبر خدا(ص) در روایت دیگری با ارزش گذاری برای مؤمنانی که مسجد به نوعی خانه و محل آرامششان بوده است، می‌فرماید:
 مَا مِنْ لِيَالَةٍ أَلَمَّا وَ مَلَكُ الْمَوْتِ يَأْتِيهِ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ لِمَنْ تَغْبِطُونَ الْيَوْمَ وَ قَدْ عَايَنْتُمْ هَوْلَ الْمُطَّلِعِ؟ فَيَقُولُ الْمَوْتَى: أَلَمَّا نَغْبِطُ الْمُؤْمِنِينَ فِي مَسَاجِدِهِمْ... (۱)

شبی نمی‌آید مگر آنکه فرشته مرگ ندا می‌دهد ای اهل قبور، در این روز به حال چه کسانی غبطه می‌خورید و حال آنکه بر آنچه بر شما پیش خواهد آمد آگاه هستید؟ پس مرده‌ها می‌گویند: همانا ما به مؤمنین که در مساجد هستند غبطه می‌خوریم.
 البته در آیات و احادیث نکته‌های فراوانی پیرامون وظیفه مسلمانان، به‌ویژه مجاورین، در زمینه احیای مساجد وجود دارد. به عنوان مثال رسول اکرم(ص) در مورد غریبان دنیا فرمود:

يَكُونُ الْغُرَبَاءُ فِي الدُّنْيَا أَرْبَعَةً: قُرْآنٌ فِي جَوْفِ ظَالِمٍ وَ مَسْجِدٌ بَيْنَ قَوْمٍ لَا يُصَلُّونَ فِيهِ وَ مُضِيحَةٌ فِي بَيْتٍ لَا يُقْرَأُ مِنْهُ وَ رَجُلٌ صَالِحٌ بَيْنَ قَوْمٍ سُوءٍ. (۲)

غریبان دنیا عبارتند از: قرآن در چنگ ظالم و مسجد در وادی مردمی که در آن نماز نمی‌خوانند، قرآن در خانه‌ای که خوانده نشود و مرد صالح در میان مردم بد.

وظیفه رونق‌بخشی به مساجد و فراهم کردن زمینه نقش‌آفرینی این

۱- حسن بن ابی حسن دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۵۳

۲- محمد بن محمد بن حسن حسینی عاملی، مواظظ العددیه، باب الاربعه.

ص: ۲۴

پایگاه‌های مهم دینی در بطن زندگی اجتماعی برعهده تک تک مسلمانان، به‌ویژه مجاورین مساجد است. مولای متقیان در پاسخ به پرسشی در مورد همسایه مسجد فرمود:

مَنْ جَارُ الْمَسْجِدِ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ مَنْ سَمِعَ النِّدَاءَ. (۱)

همسایه مسجد چه کسی است؟ کسی که صدای مسجد به گوشش برسد.

۱۰. کعبه

خداوند متعال برای گرمی داشتن زمین و بیان عظمت آن، تاج کعبه را بر سرش نهاد، و آن را مرکز و مدار عاشقان و دل‌باختگان خود قرار داد. رأس زمین، اولین نقطه‌ای است که از زیر آب خارج شد (دحوالارض) و پروردگار عالم اولین خانه‌اش را در آن نهاد، و آن را سرایی مبارک و مدار هدایت جهانیان و نشانه‌های روشن از جمله مقام ابراهیم (ع) و جایگاه آرامش دل‌ها قرار داد.

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ * فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا (آل عمران: ۹۶ و ۹۷)

اولین خانه‌ای که برای مکان عبادت خلق، بنا شد همان خانه مکه است که در آن برکت و هدایت برای عالمیان است. در آن

۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۳۸۰.

ص: ۲۵

خانه نشانه‌های روشن (از جمله) مقام ابراهیم خلیل است هر که در آنجا داخل شود، ایمن باشد. حاجی کسی است که به قصد تحصیل برکات و انوار هدایت این خانه، عاشقانه به سوی آن می‌شتابد و نشانه‌های محبوب را با چشم بصیرت می‌بیند. در مقام ابراهیم خلعت عشق را به دست خلیل خدا می‌پوشد و قلبش را با در آغوش کشیدن جلوه جمال دوست آرام می‌کند.

اما ای دوست مشتاق خانه خدا، برای رسیدن به این کمالات آدابی است که اگر به انجام آن موفق شدی و اعمال حج را با درک اسرار آن به جای آوردی، ان شاء الله به قلّه کمال و معرفت حج دست خواهی یازید.

فصل دوم تعریف دل

اشاره

دل یا قلب، مرکز وجود انسان است که ساحتی عرشی دارد و خانه خداوند متعال است. این تعریف کاملی است از دل. البته ویژگی‌های دل در قرآن کریم و احادیث به تفصیل بیان شده، که به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱. دل خانه خدا

این مطلب به صراحت در قرآن کریم بیان نشده، اما آیه‌هایی وجود دارند که مضمون آنها کاملاً این معنا را تأیید می‌کند. برخی از این آیه‌ها عبارتند از:

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (انفال: ۲۴)

بدانید که خداوند میان انسان و دلش حایل می‌شود و آنکه به سوی او گرد آورده می‌شوید.

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (ق: ۱۶)

ما از رگ گردن به او (انسان) نزدیک‌تریم.

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ (حدید: ۴)

و او با شماست، هر کجا که باشید.

ص: ۳۰

همچنان که از مضمون آیه‌های بالا برمی‌آید، خداوند با ما معیت دارد. بدیهی است که این معیت با مرکز وجود انسان، یعنی قلب می‌باشد. آنچه برداشت پیش گفته را تأیید می‌کند، تصریحی است که در بسیاری از روایت‌ها بر این معنا شده است. از جمله این روایت‌ها حدیثی است از امام صادق (ع) که فرمود: «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسَبِّحُنَّ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ» (۱)؛ «قلب حرم خدا است غیر او را در قلبت جا مده».

امام صادق آن بحر حقایق چنین در وصف دل بودست ناطق

که دل تنها حرم باشد خدا را پس اندر وی مده جا، ماسوا را

بود این نکته تخم رستگاری که باید در زمین دل بکاری

پس اندر حفظ وی کن دیده‌بانی

که تا گردد ضمیرت آسمانی (۲)

حضرت علی (ع) نیز فرمودند:

قُلُوبُ الْعِبَادِ الظَّاهِرَةُ مَوَاضِعُ نَظَرِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَمَنْ طَهَّرَ قَلْبَهُ نَظَرَ إِلَيْهِ. (۳)

دل‌های پاک بندگان جایگاه‌های نظر و توجه خداوند است، پس هر که دلش را پاک گرداند، خداوند به او نظر کند.

مولوی هم در این باره زیبا گفته است که: (۴)

کعبه هر چندی که خانه بر اوست خلقت من نیز خانه سر اوست

۱- بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۵ باب ۴۳

۲- حسن زاده آملی، دفتر دل، باب هفتم

۳- عبدالواحد تمیمی آمدی، غرر الحکم، حکمت ۳۷۴۳

۴- مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۲۴۵ و ۲۲۴۶.

ص: ۳۱

تا بکرد آن خانه را در وی نرفت و اندرین خانه به جز آن حی نرفت

شعر مولوی بیان دیگری است از این حدیث قدسی: «الإنسان سِرٌّ وَ أَنَا سِرُّهُ» (۱)؛ «انسان محرم راز من است و من نیز همراه او.» همچنین در روایت قدسی دیگری آمده است:

لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَ لَكِنْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ. (۲)

زمین و آسمان گنجایش تحمل مرا ندارند ولی قلب بنده مؤمن گنجایش مرا دارد.

خدا اندر دل مؤمن بگنجد که مؤمن را دلی بی‌انتها است

مزن بر خانه دل بی‌وضو دست که این خانه حریم کبریا است

شراب صاف صوفی گر بنوشی بدانی اندرین پرده چه‌ها هست

البته فضیلت‌ها و خصیصه‌هایی که بیان شد اختصاص به دلی دارد که عاری از مهر اغیار است. دل صاحبان اسرار که فقط و فقط

جایگاه عشق الهی است. مولوی نیز در این باره زیبا گفته است:

من ز صاحب‌دل کنم در تو نظر نی به نقش سجده و ایثار زر

تو دل خود را چو دل پنداشتی جست و جوی اهل دل بگذاشتی

دل که گر هفصد چو این هفت آسمان اندرو آید، شود یاوه نهران (۳)

۱- مثنوی، شرح ولی محمد اکبر آبادی، دفتر دوم، ص ۱۸۲

۲- همان، ص ۱۸۲؛ محمدبن علی احسائی، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷

۳- مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ابیات ۸۷۰ ۸۷۲.

ص: ۳۲

وی در جایی دیگر در مورد دل صاحبان سر گفته است:
 آن دلی کز آسمان‌ها برتر است آن دل ابدال یا پیغمبر است
 پاک گشته، آن زگل صافی شده در فزونی آمده، وافی شده
 (۱)

بی‌گمان چنین دلی خانه خداست که صاحب آن سراسر غرق عشق الهی گشته و اغیار را در آن راهی نیست.

۲. عرش دل

از آنجا که دل خانه محبوب است، محل ارتباط با او نیز به شمار می‌رود. این جایگاه را ارتباط با عرش یا تخت خدا گویند. پس دل عرش الهی است، «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ اللَّهِ» (۲) و هم از این روست که فیض‌های الهی را بی‌واسطه دریافت می‌دارد. به قول مولوی:
 تخت دل معمور شد، پاک از هوی بین که الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى
 حکم، بر دل بعد از این بی‌واسطه حق کند، چون یافت دل این رابطه
 این سخن پایان ندارد، زیدکو؟ تا دهم پندش که رسوایی مجو
 (۳)

که البته این ابیات اشاره دارد به آیه: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى؛ یه
 «خداوند بر عرش استیلا یافت.» (طه: ۵)
 امام جواد(ع) نیز در این باره سخن زیبایی دارند. ایشان می‌فرمایند:

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم

۲- شرح فصوص الحکم قیصری، ص ۳۹

۳- مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۶۶۵-۳۶۶۷.

ص: ۳۳

«الْقَصْدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْقُلُوبِ اِبْلَغُ مِنْ اتِّعَابِ الْجَوَارِحِ بِالْأَعْمَالِ» (۱)؛ «عزم به سوی خدای متعال با دل، رساتر از زحمت اعضا و جوارح با اعمال است.»

اتصال بی تکلف بی قیاس هست ربّ الناس را با جان ناس

در اینجا منظور از جان همان دل است. خوشا به حال چنین دلی که متصل به محبوب است. چنین دلی به قول مولوی قطب عالم است. البته اتصال کامل دل با محبوب، مخصوص اولیاء است.

آن دلی آور که قطب عالم اوست جانِ جانِ آدم اوست (۲)

۳. قلب (دل)، فرمانروای جسم

دل یا قلب آدمی، مرکز وجود اوست و همه اعضا از او پیروی می کنند و حالت‌ها و حرکت‌های آنها متأثر از حالات قلب است.

همان‌طور که مولوی این پیروی را به زیبایی بیان کرده است:

هر طرف که دل اشارت کردشان می رود هر پنج حس، دامن کشان

دست و پا در امر دل اندر ملا همچو اندر دست موسی آن عصا

دل بخواهد پا در آید زو به رقص یا گریزد سوی افزونی ز نقص

دل بخواهد دست آید در حساب با اصابع تا نویسد او کتاب

۱- محمد بن مکی عاملی (شهید اول)، الدرّه الباهره، ص ۳۹، به نقل از میزان الحکمه

۲- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۷.

ص: ۳۴

دست در دست نهانی مانده است او درون، تن را برون بنشانده است

گر بخواهد بر عدو ماری شود ور بخواهد، بر ولی، یاری شود (۱)

نکته قابل توجه اینکه، قرآن کریم نیز دل را مرکز وجود آدمی می‌داند. به عنوان مثال این کتاب آسمانی، قلب پیامبر(ص) را محل نزول وحی بیان فرموده است:

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (شعراء: ۱۹۳ و ۱۹۴)

جبرئیل آن را بر قلب تو فرود آورد تا (مردم) را از عقاب خدا بترسانی.

از آنجا که قلب به خدا اختصاص دارد، دریافت و ابلاغ وحی در آن خالص خواهد بود و با اغراض شخصی پیامبر خدا(ص) آمیخته نخواهد گشت. اگرچه پیامبر(ص) خود ولی خداست، یعنی ظرف پاکی است برای دریافت افاضات الهی. این سخن خداوند هم که در قرآن می‌فرماید:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (حاقه: ۴۶۴)

اگر (رسول ما) بی جهت سخنانی به ما می‌بست، مسلماً او را به دست راست می‌گرفتیم و رگ حیاتش (قلبش) را قطع می‌کردیم. از روی تأکید بر عصمت پیامبر(ص) و ضمانت خالص بودن وحی است. مطلبی که مولوی نیز در اشعار خود اشاره زیبایی به آن کرده است؛

پس بدان کآب مبارک ز آسمان وحی دل‌ها باشد و صدق بیان

ما چو آن کزه هم آب جو خوریم سوی آن وسواس طاعن ننگریم

ص: ۳۵

پیرو پیغمبرانی ره سپر طعنه خلقان همه بادی شمر
آن خداوندان که ره طی کرده‌اند گوش ما بانگ سگان کی کرده‌اند؟ (۱)

۴. قلب، منشأ اخلاق

اخلاق هم صفت قلب است که در اعضا و جوارح ظاهر می‌شود. در واقع تا انسان قلباً متخلق به اخلاق نباشد، اعضا و جوارح او و در نتیجه رفتار و سکنات او از فضایل اخلاقی بی‌بهره خواهد بود. چنان‌که در قرآن هم خطاب به پیامبر (ص) چنین آمده است: **وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ؛** «اگر تندخوی و سنگ‌دل بودی از اطرافت پراکنده می‌شدند.» (آل عمران: ۱۵۹)

۵. ایمان قلبی

ایمان هم متعلق به قلب است. بالاترین مرتبه ایمان نیز، ایمان قلبی یا همان «یقین» است. به هر روی، جایگاه ایمان قلب است و سایر عضوها با تأثیرپذیری و فرمان دل به فعالیت‌ها و وظایف خویش می‌پردازند. در آیه‌های قرآن نیز این مطلب مورد تأیید قرار گرفته است؛

وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (تغابن: ۱۱)

وآنکه به خدا ایمان آورد، دلش را رهبری کند و خدا به همه چیز دانا است.

ص: ۳۶

حضرت ابراهیم(ع) هم در پاسخ به پرسش خداوند که فرمود: «آیا ایمان نیاوردی؟» عبارت لِيُطْمِئِنَّ قَلْبِي را به کار برد که نشان می‌دهد ایمان از صفات قلب است.

أَوْلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لِيُطْمِئِنَّ قَلْبِي (بقره: ۲۶۰)

مگر ایمان نیاوردی؟ گفت: بله، اما می‌خواهم قلب من مطمئن شود.

۶. رجوع قلبی به سوی خداوند

در بسیاری از آیه‌های قرآن عبارت‌هایی با این مضمون آمده است که در روز قیامت هیچ‌یک از ثروت‌های مادی (مال و فرزند) انسان را از عذاب حفظ نخواهند کرد، مگر کسی که با قلب سلیم به سوی خدا برود.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (شعراء: ۸۸ و ۸۹)

روزی که اموال و فرزندان هیچ سودی نمی‌بخشند. مگر کسی که با قلبی سلیم نزد خدا بیاید.

این آیه و نمونه‌های دیگر شبیه به آن نشان‌دهنده این است که بازگشت ما به سوی پروردگار با قلب است (چه بعد از مرگ و چه در هنگام زندگی). در واقع بازگشت به سوی خدا یک برگشت قلبی است. اینک به آیه دیگری با این مضمون اشاره می‌کنیم که بیانگر توبه و بازگشت دل به سوی خدا، برای طلب آمرزش از گناهان است.

ص: ۳۷

مَنْ حَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ (ق: ۳۳)

آنکه از خدای مهربان در نهان بترسد و با دلی توبه‌کننده نزد خدا بیاید.

از همین رو در روایت‌های مختلف نخستین شرط توبه صحیح، پشیمانی قلبی از انجام گناه و بازگشت قلبی به سوی خدا است.

۷. قلب و نزول واردات غیبی

قلب وسیله دریافت آیات و نشانه‌های الهی و پند گرفتن از آنها است. همچنین ظرفی است برای فرود واردات غیبیه:

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ (ق: ۳۷)

در این (هلاک پیشینیان) پند و تذکر است برای آن کسی که قلب هوشیاری داشته باشد.

۸. فساد قلب

رذایل اخلاقی همچون زنگاری است که قلب انسان را که باید مانند آینه‌ای تجلی‌گاه آیات و نشانه‌های الهی باشد، به فساد و کدورت می‌کشاند.

در واقع قلبی که متّصف به صفت الهی نباشد، هرگز نخواهد توانست ظرف واردات غیبیه باشد. بنابراین نخواهد توانست زمینه رستگاری انسان در روز قیامت را فراهم نماید.

سَنَلِّقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ (آل عمران: ۱۵۱)

و دل کافران را بیمناک و هراسان کنیم، زیرا که چیزی را برای

ص: ۳۸

خدا شریک قرار دادند.

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ (اعراف: ۱۰۱)

خداوند این چنین دل‌های کافران را مهر خواهد زد.

فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (حج: ۴۶)

کافران از چشم سر کور نیستند؛ لیکن چشم باطن و دیده دل آنها کور است.

پس این دل که مرکز همه اعضا و جوارح است باید با عالم غیب در تماس باشد و اصل دین زمانی در قلب استقرار می‌یابد که این ارتباط برقرار شود.

جناب مولوی خوش گفته است که:

تا روم من سوی خلوت در نماز پرسم این احوال از دانای راز

خوی دارم در نماز آن التفات معنی قره عینی فی الصلاة

روزن جانم گشاده‌ست از صفا می‌رسد بی‌واسطه نامه خدا

نامه و باران و نور از روزنم می‌فتد در خانه ام، از معدنم

دوزخ است آن خانه کان بی‌روزن است اصل دین ای بنده روزن کردن است (۱)

بنابراین قلب همه چیز است. هم از این روست که در قرآن آمده:

رَبَّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا (آل عمران: ۸)

خداوندا! ما را به باطل میل مده پس از آنکه به حق هدایت فرمودی.

ص: ۳۹

پنج حسی از برون میسور او پنج حسی از درون مأمور او

ده حس است و هفت اندام و دگر آنچه اندر گفت ناید می شمر (۱)

آن چیزی که نمی‌گذارد بین قلب و غیب رابطه برقرار شود و موجب بسته شدن این روزن می‌گردد و در واقع موجب میل دل به باطل می‌گردد، حضور اغیار در قلب است که مانع اشراق نور غیبی در قلب می‌شود. امام صادق(ع) فرمودند:

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى (أَلَا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ وَ كُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شِرْكٌ أَوْ شَكٌّ فَهُوَ سَاقِطٌ.

(۲)

در گفته خداوند که فرمود: به جز با قلب سلیم به سوی او نمی‌روید، منظور قلب سلیمی است که خدا را ملاقات می‌کند و در آن کسی غیر از خدا نیست. قلبی که در او آثار شرک و شک باشد سقوطکننده است.

۹. کشور دل

دل کشوری است پهناور که تمامی اجزای جمال در آن شناورند. مولوی در این باره گفته است:

ما که باطن بین جمله کشوریم دل بینیم و به ظاهر ننگریم

۱- مثنوی معنوی، دفتر دوم

۲- فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۲، ص ۱۶.

ص: ۴۰

یا می گوید:

گامی در صحرای دل باید نهاد زانکه در صحرای گل نبود گشاد

ایمن آبادست دل، ای دوستان چشمه‌ها و گلستان در گلستان (۱)

مهم‌ترین امتیاز قلب آن است که محل ندای خداوند به‌شمار می‌رود. مولای متقیان، علی (ع) در این باره فرمود:

عِبَادُ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلِمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ. (۲)

خدا را بندگانی است که با آنها در گوش جان‌شان نجوا می‌کند و در درون عقل‌هایشان با آنها سخن می‌گوید.

باطن عقل در واقع همان قلب است.

مولوی نیز قلب را به کوه تشبیه می‌کند که محل انعکاس ندای الهی و ندای فطرت خداجوست.

این صدا در کوه دل‌ها بانگ کیست؟ گه پر است از بانگ این گه، گه تهی ست

هر کجا هست او حکیم است اوستاد بانگ او زین کوه دل خالی مباد

هست که آوا مثنی می‌کند هست که آواز صد تا می‌کند

می‌رهاند کوه از آن آواز و قال صد هزاران چشمه آب زلال

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۵۱۴ ۵۱۵

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

ص: ۴۱

چون ز که آن لطف بیرون می‌شود آب‌ها در چشمه‌ها خون می‌شود (۱) یا در جایی دیگر آورده است:

جان پذیرفت و خرد اجزای کوه ما کم از سنگیم آخر ای گروه
 نه زجان یک چشمه جوشان می‌شود نه بدن از سبز پوشان می‌شود
 نی صدای بانگ مشتاقی درونی صفای جرعه ساقی درو
 کو حمیت تا ز تیشه و ز کُند این چنین که را به کَلّی برکنند؟
 بوک بر اجزای او تابد مَهی بوک در وی تاب مَه یابد رهی
 چون قیامت کوه‌ها را بر کند بر سر ما سایه کی می‌افکنند؟ (۲)

به راستی وقتی دل محل دریافت پیام خدا نباشد، در سحرها از ترس او نلرزد و چشمه‌های اشک از دیده جاری نشود، چنین دلی به کار دنیا و آخرت ما نمی‌آید. باید با کلنگ همت و ریاضت آن را ویران کرد و از نو با انوار محبت خدا آباد نمود.

۱۰. اوصاف دل سالم

اشاره

دل سالم (قلب سلیم) که تنها وسیله رستگاری و نجات در روز قیامت است و محل واردات غیبیه و ندای الهی به شمار می‌رود، دارای ویژگی‌های زیر است:

۱- مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۳۲۷ ۱۳۳۱

۲- مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۳۳۳ ۱۳۳۸؛ اشاره به آیه‌های (۶۴) از سوره مبارکه واقعه: (إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُّبْتَثًّا).

ص: ۴۲

الف) نور دل

دل سالم از صفا و روشنی خاصی برخوردار است، به قول مولوی:

صیقلی را بسته‌ای ای بی‌نماز و آن هوا را کرده‌ای دو دست باز

گر هوا را بند بنهاده شود صیقلی را دست بگشاده شود

آهنی کائینه، غیبی بدی جمله صورت‌ها درو مرسل شدی

تیره کردی، زنگ دادی در نهاد این بود یسعون فی الأرض الفساد (۱)

تا کنون کردی چنین، اکنون مکن تیره کردی آب را، افزون مکن

برمشوران تا شود این آب، صاف و اندرو بین ماه و اختر در طواف (۲)

همچنان که دیدیم مولوی در این شعر صفا و روشنی قلب را در گرو دوری از هوای نفس دانسته و بیان می‌کند که تنها در پرتو

دوری از هواهای نفسانی است که دل آئینه غیب‌نمای الهی می‌شود و صیقل می‌پذیرد.

پس چو آهن گر چه تیره هیکلی صیقلی کن، صیقلی کن، صیقلی

تا دلت آئینه گردد پر صور اندرو هر سو ملیحی سیم بر (۳)

خداوند متعال نیز در این باره می‌فرماید:

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا (انعام: ۱۲۵)

پس هر که خدا هدایت او را خواهد قلبش را به نور اسلام روشن

۱- قسمتی از آیه ۳۳ سوره مائده با اندکی تفاوت در بیت فوق بیان شده است: (وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا)؛ «... و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند.»

۲- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ابیات ۲۴۷۶ تا ۲۴۸۱

۳- همان، ابیات ۲۴۶۹ و.

ص: ۴۳

و منشرح گرداند. و هر که را خواهد گمراه نماید، دل او را از پذیرفتن ایمان سخت تنگ گرداند.

هنگام نزول این آیه از پیامبر خدا(ص) درباره معنای «شرح صدر» پرسیدند، پیامبر(ص) فرمود:

نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ، فَيُنْشِرُحُ لَهُ صِدْرَهُ وَيُنْفَسِحُ قَالُوا فَهَيْلٌ لِتَذَلُّكَ مِنْ أَمَارَةٍ يُعْرَفُ بِهَا؟ قَالَ: نَعَمْ الْإِنَائِيَّةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَوْتِ. (۱)

نوری است که خداوند در قلب مؤمن روشن می‌کند، که باعث گشادگی صدر و وسعت آن می‌شود. گفتند: آیا برای آن نشانه‌ای وجود دارد؟ فرمود: البته، میل به دار آخرت و دوری از دار غرور و آماده شدن برای مرگ، قبل از اینکه فرا رسد.

ب) بیداری مدام

دل سالم و عاشق محبوب همواره بیدار است و حتی شب را تا صبح با خدا بیتوته می‌کند. چنان‌که در قرآن کریم آمده است:

وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا؛ «کسانی که در حال سجده و قیام شب را با بیداری به صبح می‌رسانند.» (فرقان: ۶۴)

ای بسا بیدار چشم و خفته دل خود چه بیند دید اهل آب و گل

آنکه دل بیدار دارد چشم سر گر بخشید، برگشاید صد بصر

۱- فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۶۱.

ص: ۴۴

گر تو اهل دل نه‌ای بیدار باش طالب دل باش و در پیکار باش (۱)
یا در جای دیگر که می‌گوید:

چشم من خفته دلم بیدار دان شکل بی‌کار مرا بر کار دان
گفت پیغمبر (ص) که عینای تنام لاینام قلبی عن ربّ الأنام
چشم تو بیدار و دل خفته به خواب چشم من خفته، دلم در فتح باب
هر دلم را پنج حس دیگرست حس دل را هر دو عالم منظرست
تو زضعف خود مکن در من نگاه بر تو شب، بر من همان شب چاشتگاه
بر تو زندان، بر من آن زندان چو باغ عین مشغولی مرا گشته فراغ (۲)

اشاره‌ای است به حدیث نورانی نبی اکرم (ص) که فرمود: «تَنَامُ عَيْنَايَ وَ لَا يَنَامُ قَلْبِي»؛ (۳) «دیدگانم بر هم می‌روند ولی قلب من نمی‌خوابد.»

قلب بیدار هنگام خواب نیز در اندیشه یار است.

ج) طلب آب حیات

دل سالم همواره آب حیات را طلب می‌کند و عطش او تنها با سرکشیدن این باده فرو می‌نشیند؛
از در دل، و اهل دل، آب حیات چند نوشیدی و وا شد چشم‌هات
بس غذای سُکر و وجد و بیخودی از در اهل دلان بر جان زدی

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۲۲۲ ۱۲۲۴

۲- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۵۴۸ ۳۵۵۳؛ اشاره به آیه (رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ...) (نور: ۳۷)

۳- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۹۹.

ص: ۴۵

باز این در را رها کردی ز حرصِ گردِ هر دگانِ همی گردی چو خرس
بر درِ آن منعمان چربِ دیگِ می‌دوی بهر تریدِ مرده ریگ

چربش اینجا دان که جان فربه شود کار نا اومید اینجا به شود (۱)

آب حیات تنها نزد اولیاء الهی است و آن را باید از چشمه ولایت آنها نوشید. در سوره «جن» می‌خوانیم:

وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا (جن: ۱۶)

اگر بر طریقت (ولایت) استوار باشند به آنها آب فراوان [حیات] می‌نوشانیم.

امام باقر (ع) در بیان معنای آیه فرمود: «در این آیه منظور از کلمه «طریقه» ولایت ماست.» (۲)

چون طیبیان را نگه دارید دل خود ببینید و شوید از خود خجل

دفع این کوری به دست خلق نیست لیک اکرام طیبیان از هدی‌ست (۳)

این طیبیان را به جان بنده شوید تا به مشک و عنبر آکنده شوید (۴)

«لقمان حکیم» می‌فرماید:

يَا بُنَيَّ جَالِسِ الْعُلَمَاءِ وَزَاوَاهُمْ بِرُكْبَتِكَ فَإِنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْقُلُوبَ بِنُورِ الْحِكْمَةِ كَمَا يُحْيِي الْأَرْضَ بِوَابِلِ السَّمَاءِ. (۵)

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۹۷۲۹۳

۲- علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ذیل آیه ۱۶ سوره جن

۳- مصراع اول، مضمون آیه ۵۶ سوره قصص را تداعی می‌کند: (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنِ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ)؛ «تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی، ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند.»

۴- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۷۳۰ ۲۷۳۲

۵- بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۴.

ص: ۴۶

ای فرزندانم: با علما همنشین باش و با زانوی ادب در برابر آنها تواضع کن. همانا خداوند به نور حکمت [آنها] دل‌ها را زنده می‌کند همان‌طور که زمین را با باران آسمان زنده می‌کند.
 ای خنک جانی که با حق زنده شد در وجود زنده‌ای پاینده شد
 وای آن زنده که با مرده نشست مرده گشت و زندگی از وی برست

(د) آه دل

درد و آه عارفانه نشانه قلب سالم و پیوسته به خدا است. از سویی این ناله‌های عرفانی باعث رقت و صفای قلب می‌شود.

پیامبر اسلام (ص) فرمودند:

عَوِّدُوا قُلُوبَكُمْ الرَّقَّةَ وَ أَكْثِرُوا مِنَ التَّفَكُّرِ وَ الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ. (۱)

قلب‌های خود را رقیق، و با زیاد اندیشیدن و بسیار گریه کردن زنده کنید.

مولوی در این باره می‌گوید:

آه کردم، چون رسن شد آه من گشت آویزان رسن در چاه من

آن رسن بگرفتم و بیرون شدم شاد و زفت و فربه و گلگون شدم

در بن چاهی همی بودم زبون در همه عالم نمی‌گنجم کنون

آفرین‌ها بر تو بادا ای خدا ناگهان کردی مرا از غم جدا

گر سر هر موی من یابد زبان شکرهای تو نیاید در بیان (۲)

۱- حسن بن محمد دیلمی، أعلام الدین، ص ۳۶۵

۲- مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۳۱۱ ۲۳۱۵.

ص: ۴۷

به درستی نتیجه آه عاشقانه چیزی جز شادابی و لذت مدام نیست. جلوه این «آه»، انسان را آسمانی می‌کند و از چاه غم و حقارت به اوج سعادت و بهجت می‌رساند.

یا در جای دیگر آورده است:

چون نشان مؤمنان مغلوبی است لیک در شکست مؤمن خوبی است

گر تو مشک و عنبری را بشکنی عالمی از بوی ریحان پُر کنی

ورشکستی ناگهان سرگین خر خانه‌ها پر کند گردد تا به سر (۱)

همچنین گریه، تضرع و دل شکستگی در برابر خدای متعال نشانه عزیز شدن و ارجمندی مؤمن است. هر چه بشکند بی‌ارزش می‌شود، اما دل اگر برای خدا بشکند قیمتش افزون می‌گردد.

ه) اجابت دعا

دل، اگر پاک باشد دعایش مستجاب می‌شود. یعنی از خدا هر چه بخواهد و خیر او در آن باشد، مورد اجابت واقع می‌شود. امام کاظم (ع) در این باره می‌فرماید:

أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُودَ (ع) يَا دَاوُودُ حَذِّرْ وَ أَنْذِرْ اضْرَحَابَكَ عَنْ حُبِّ الشَّهَوَاتِ، فَإِنَّ الْمُعَلَّقَةَ قُلُوبُهُمْ بِشَهَوَاتِ الدُّنْيَا قُلُوبُهُمْ مَحْجُوبَةٌ عَنِّي. (۲)

ای داوود! یاران خود را از حُبّ شهوات بر حذر دار، زیرا دل‌هایی که به شهوت‌های دنیا آویخته باشند از من دور هستند.

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ۴۴۹۹، ۴۵۰۱

۲- حسن بن علی حرانی، تحف العقول، ص ۳۹۷.

ص: ۴۸

پس اگر خداوند متعال بر آورده شدن درخواست را ضمانت کرده، شرط آن طهارت و پاکی دل است.
 نیک بنگر اندرین ای محتجب که دعا را بست حق استجب (۱)
 هر که را دل پاک باشد ز اعتلال آن دعا اش می رود تا ذوالجلال (۲)

۱- مصراع دوم، اشاره دارد به آیه ۶۰ سوره غافر: (ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ)

۲- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۳۰۴ تا ۲۳۰۵.

ص: ۵۱

فصل سوم اسرار اداب حج

اشاره

اکنون که با حقیقت دل آشنا شدی، بدان که درک اسرار حج با «دل» است. اگر دل برای انجام اعمال حج آماده نباشد، حاجی از لطافت‌های حج محروم می‌ماند. پس بکوشیم تا قبل از سفر دل را مهیا سازیم. مهم‌ترین کار برای آمادگی دل به دست آوردن استطاعت است.

۱. استطاعت

اشاره

خداوند متعال حج را بر کسانی واجب کرد که توانایی انجام آن را دارا باشند. «استطاعت» قابلیت قلب است برای دست پیدا کردن به اسرار حج. در این آیه بیان داریم که فرمود:

وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا (آل عمران: ۹۷)

و برای خداست بر مردم حج خانه خدا، آنهایی که توانایی رفتن به سوی آن دارند.

در این آیه نکته‌های لطیفی وجود دارد که اشاره به آنها خالی از لطف نیست:

ص: ۵۲

اول اینکه خداوند عزیز و مهربان حج را به خود نسبت داده است (وَلِلَّهِ). این نشان می‌دهد که حج، سیر من الله الی الله. حاجی عزیز! دقت کن، باید از خدا به سوی خدا سفر کنی. اینجا سفر از من و ما به سوی خدا نیست. سفر از خلق به سوی حق نیست. صحبت از سفر حق به حق است. نشانه آن کلمه «سیل» است. از این کلمه فهمیده می‌شود که استطاعت، تنها توانایی مادی نیست، بلکه قدرت یافتن برای سیر و سلوک، به سوی خداست. در واقع «سیل» راه مجاهده به سوی خداست. يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (مائده: ۵۴) یا در آخر سوره عنکبوت می‌خوانیم:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (عنکبوت: ۶۹)

و کسانی که در راه ما مجاهده می‌کنند ما آنها را به راه خودمان هدایت می‌کنیم. در معنای کلمه «فینا» دقت کنیم. خداوند فرمود: «فینا» نفرمود «عنا».

جاهدوا فینا بگفت آن شهریار جاهدوا عنا نگفت ای بی‌قرار

این عبارت نشان می‌دهد «سیل» راهی باطنی به سوی خداست، و حج مرتبه‌ای درونی است که رهرو آن دل ماست و باید بر سیل خدا حرکت کند. به راستی چه دعوت زیبا و شریفی است. حاجی به چه مقام والایی فراخوانده شده است. افسوس، قدر این مرتبه را نمی‌دانیم و دلمان استطاعت سیر و سلوک، در سیل خدا را ندارد. خوشا به حال آنانی که به مقام استطاعت رسیده‌اند و قلب خود را مهیای سفر روحانی به سوی خدا کرده‌اند.

ص: ۵۳

نشانه‌های استطاعت

اشاره

ای حاجی عزیز! استطاعت را نشانه‌هایی است که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

الف) توبه صادق

توبه صادق آن است که به خویشتن بازگردی و این امر ممکن نشود مگر آنکه موانع را از خود دور کنی. چه موانعی بزرگ‌تر از گناه، غفلت و دل مشغولی‌های بی‌حاصل؟

موانع تا نگردانی ز خود دور درون خانه دل نایدت نور

تو را تا آینه زنگار باشد حجاب دیدن دلدار باشد

آری، توبه صادق آن است که در نیمه‌های شب گناهانت را با آب دیده شستشو دهی، با آه سوزان سحر، ریشه دل‌بستگی‌ها را بسوزانی، لباس ریا را به دور اندازی. جامه خشوع و خضوع بر اندام دل‌پوشانی و یاد هر چه غیر از خدا را بر خود حرام گردانی.

امام صادق(ع) آن بحر حقایق در این باره فرمودند:

ثُمَّ اغْتَسَلَ بِمَاءِ التَّوْبَةِ الْخَالِصَةِ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْبَيْسِ كِسْوَةَ الصُّدُقِ وَالصَّفَا وَالْخُضُوعِ وَالْخُشُوعِ وَاحْرَامَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَمْنَعُكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَيَحْجُبُكَ عَنْ طَاعَتِهِ. (۱)

سپس با آب خالص توبه گناهانت را شستشو ده و خلعت راستی و پاکی و خضوع و خشوع را به دل‌پوشان و هر چه

۱- منسوب به امام صادق(ص)، مصباح الشریعه، ص ۸۹.

ص: ۵۴

که تو را از یاد خدا باز می‌دارد و از اطاعت او محروم می‌کند، بر خود حرام کن.
خوشا آنان که توفیق توبه خالص را پیدا کرده‌اند و لباس تعلقات دنیوی را از تن به در نموده‌اند. کسوت صفا و خلوص را زینت جان کرده‌اند و با خشوع و خضوع مدام راه ورود اغیار بر دل بسته‌اند و پیوسته با ذکر محبوب در گوشه خلوت نشسته‌اند.
چاک شو و چاک شو عاشق چالاک شو
پاک شدی، خاک شو جانب افلاک شو

(ب) هجرت

دومین علامت استطاعت و کسب قابلیت، هجرت است. یعنی حاجی واقعاً عزم کوی یار کرده باشد. هیچ چیز دنیا او را آرام نکند و آرامش خود را تنها در لقاء محبوب بداند. حال افراد مهاجر را داشته باشد. یعنی برای رفتن به سوی خدا بی‌قراری کند و قلب او برای کوچ آماده باشد. همان‌طور که تن را برای خانه خدا آماده می‌کند، دل را برای لقای پروردگار آماده کند و این آیه شریفه را زیاد بخواند:

وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ (نساء: ۱۰۰)

و کسی که از خانه خود به سوی خدا و رسولش مهاجرت کند و سپس مرگ، او را دریابد اجر و مزد او بر خدای متعال است.
البته این مرگ، عبور از منزل تاریک نفس و خواسته‌های نفسانی است. کسی که از قید و بند دنیا فرار کند و هواپرستی‌ها را از خود دور

ص: ۵۵

کند، مهاجر واقعی است و گرنه خود را فریب داده، بیهوده زحمت‌های بی‌شماری را تحمل می‌کند.

هرکس که هوای کوی دلبر دارد از سر بنهد هر آنچه در سر دارد

و رنه به هزار چله ار بنشیند سودش ندهد که نفس کافر دارد

آری حاجی عزیز! هجرت در راه مکه و مدینه به نوعی درک مرگ و قیامت است. در واقع تجربه صحرای محشر و چگونگی ورود

به بهشت، قبل از سفر حقیقی از این دنیا است. امام صادق (ع) در این باره فرمود:

وَاعْلَمَ بِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَفْرِضِ الْحَجَّ وَلَمْ يَخُصَّهُ مِنْ جَمِيعِ الطَّاعَاتِ بِإِلْضَافِهِ إِلَى نَفْسِهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ

اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَلَا شَرَعَ نَبِيَّهُ (ص) سُنَّتُهُ فِي خِلَالِ الْمَنَاسِكِ عَلَى تَرْتِيبِ مَا شَرَعَهُ إِلَّا لِاسْتِعَانِهِ (۱) وَ الْإِشَارَةَ إِلَى الْمَوْتِ وَالْقَبْرِ وَ

الْبُعْثِ وَالْقِيَامَةِ وَفَضْلَ بَيَانِ السَّبْقِ مِنَ الدُّخُولِ فِي الْجَنَّةِ أَهْلِهَا وَدُخُولِ النَّارِ أَهْلِهَا بِمُشَاهَدَةِ مَنَاسِكِ الْحَجِّ مِنْ أَوَّلِهَا إِلَى آخِرِهَا لِأُولَى

الْأَلْبَابِ وَ أُولَى النُّهْيِ. (۲)

و بدان خداوند حج را بدین سبب واجب کرده و در بین همه عبادت‌ها آن را به خود نسبت داده و فرمود:

وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا

و پیامبر اکرم (ص) مناسک آن

۱- در برخی منابع مانند مصباح الشریعه به جای واژه «لاستعانه» واژه «لاستعداد» آمده است

۲- محمد بن حسن بن شاه مرتضی (فیض کاشانی)، محججه البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۸.

ص: ۵۶

را تشریح کرده تا مردم را برای درک عوالم مرگ، برانگیختگی و قیامت کمک کنند و صاحبان عقل قبل از ورود به صحنه محشر، با مشاهده اعمال حج از اول تا آخر چگونگی ورود اهل بهشت را به بهشت و اهل دوزخ را به جهنم مشاهده می‌کنند. خوشا آنان که حج را سفر آخرت می‌دانند و آن‌چنان عازم کوی معبود می‌شوند، گویی قصد بازگشت ندارند. و چنان دل از دیار و زن و فرزند و مال بر می‌گیرند که گویی برای همیشه رفته‌اند. مگر نه اینکه وجود ما بین دنیا و آخرت قرار گرفته است؟ اگر این حجاب زدوده شود، نه تنها مرگ، قیامت و صحرای محشر را می‌بینیم، بلکه همه ساکنان ملک و ملکوت را مشاهده خواهیم کرد. چه خوش گفت حافظ:

ز ملک تا ملکوتش حجاب بر گیرند هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند

پس بیایم مهاجر واقعی باشیم و پیش از وداع ابدی با جهان در سفر حج، مرگ و قیامت را تجربه کنیم. همچنین توان از خود به در آمدن و به خدا پیوستن را به دست آوریم که این، شرط استطاعت خداست. مبادا نفس سرکش را با خود به این سفر ببریم و برگردانیم و از انوار باطنی حج محروم بمانیم. کلماتی را بر زبان بیاوریم بدون آنکه از معنی آن باخبر باشیم و چون از سفر بازگشتیم، دوباره برای دنیای همه هیچ خیز برداریم.

ج) شوق دیدار

یکی از نشانه‌های استطاعت، شوق دیدار پروردگار است. چرا که خداوند متعال خانه خود را جایگاه کمال حضور و قرب خود قرار داده

ص: ۵۷

است. بدون شك هر که را به خانه خود دعوت کند قصد دیدار او را دارد. از این رو حاجی، از شدت اشتیاق دیدار در پوست خود نمی‌گنجد و برای سفر به منزل یار لحظه شماری می‌کند. امام صادق(ع) در بیان نشانه‌های این علاقه‌مندی فرمودند:

الْمُشْتَاقُ لَا يَشْتَهِي طَعَاماً وَلَا يَلْتَذُّ شَرَاباً وَلَا يَسْتَطِيبُ رُقَاداً وَلَا يَأْنَسُ حَمِيماً وَلَا يَأْوِي داراً وَلَا يَسْكُنُ عُمراناً وَلَا يَلْبَسُ ثياباً وَلَا يَقْرُرُ قَراراً. (۱)

مشتاق(خدا) میل به خوراک ندارد و از نوشیدنی‌ها لذت نمی‌برد و خوابیدن را خوش ندارد و با کسی انس نمی‌گیرد و در خانه‌ای قرار نمی‌یابد و در شهری ساکن نمی‌شود و لباس فاخر نمی‌پوشد و به دنبال قرارگاهی نیست.

به جز از تو خدا نمی‌جویم عشق رویت تنیده در خویم

بی شریک و یگانه معبودی غایت آرزو و مقصودی

تو خداوند مهربان منی تو انیسی، تو هم‌زبان منی

هر که باشد مسافر کویت ره نشانش دهی به هر سویت

دل کند تازه با ترانه عشق پرگشاید به آشیانه عشق (۲)

چنین شخص مشتاقی برای آنکه عنان اختیار از دست ندهد و از دل تنگی خدا قالب تهی نکند، خدا را شبانه‌روز عبادت می‌کند و هر چه

۱- مصباح الشریعه، ص ۸۹

۲- دیوان مؤلف.

ص: ۵۸

دارد در راه دوست می‌بخشد. چنان که امام صادق (ع) فرمود:

وَيَعْبُدُ اللَّهُ لَيْلًا وَ نَهَارًا رَاجِيًا بَأَنْ يَصَلَ إِلَيْهِ مَا يَشْتَقُّ إِلَيْهِ وَ يُنَاجِيهِ بِلِسَانِ الشَّوْقِ مُعْبَّرًا عَمَّا فِي سِرِّيرَتِهِ كَمَا أَخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ مُوسَى (ع) فِي مِعَادِ رَبِّهِ

وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى

وَفَسَّرَ النَّبِيُّ (ص) عَنْ حَالِهِ أَنَّهُ مَا أَكَلَ وَ لَا شَرِبَ وَ لَا نَامَ وَ لَا اشْتَهَى شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فِي ذَهَابِهِ وَ مَجِيئِهِ اِزْبَعِينَ يَوْمًا شَوْقًا إِلَى رَبِّهِ. (۱)

و شب و روز خدا را عبادت می‌کند، به امید اینکه به آنچه مشتاق آن است، برسد. او را با زبان شوق مناجات می‌کند، چنان که خدای متعال از حال موسی (ع) در میقات پروردگارش خبر داده و فرموده است: شتاب کردم به سوی تو ای پروردگرم تا تو خوشنود شوی، و پیامبر (ص) حالت او را این گونه تفسیر نمود که: به دلیل شوقی که برای دیدار خدا داشت تا چهل روز نخورد و نیاشامید و نخواید و به چیزی از اینها میل نکرد.

آری حاجی عزیز! اگر شوق دیدار خدا در تو نیست، بکوش مشتاق او شوی. می‌دانی که دل من و شما از جنس دلبر است. مگر می‌شود دل، دل واقعی باشد اما دلتنگ خدا نباشد. اصلاً نشانه زنده بودن دل شوق لقای پروردگار است. اگر، این شوق در دل ما نباشد در واقع مرده است. دل مرده که لایق حج نیست.

ص: ۵۹

پس سعی کنیم تا نگذاریم دلمان بمیرد و با عبادت خالصانه، حداقل در یک اربعین خود را آماده سفر به خانه خدا کنیم. بکوشیم پیش از سفر، شوق زیارت یار را در دل شعله‌ور کنیم و در نیمه‌های شب تا سحر، شمع هجران را روشن نماییم. شمع، نماد شعله شوق است که از تنور فراق می‌گدازد. چه خوش گفت حافظ:

در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع شب‌نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع
روز و شب خوابم نمی‌آید به چشم غم پرست بس که در بیماری هجر تو گریانم چو شمع
رشته صبرم به مقراض غمت ببریده شد همچنان در آتش هجر تو سوزانم چو شمع
همچو صبحم یک نفس باقیست با دیدار تو چهره بنما دلبرا تا جان برافشانم چو شمع
در شب هجران مرا پروانه وصلی فرست ورنه از دردت جهانی را بسوزانم چو شمع

به راستی ما چه اندازه دلتنگ خدای مهربان هستیم؟ آیا شده شبی از غم هجران خدا خوابمان نبرد؟ آیا می‌دانیم درد هجران یعنی چه؟ دلی که در فراق خدا نسوزد و برای لقای او بی‌تابی نکند، در واقع آماده نیست. بیاییم دل را زنده کنیم و با اشک‌های عارفانه در سحرها غبار غفلت و دنیاطلبی را از دل شستشو دهیم. تا آنجا که خواهان دیدار خدا شویم و اشتیاق دل، آرام و قرار را از ما بگیرد و شب و روز را با گریه و

ص: ۶۰

تضرع بگذرانیم. از شدت فراق خدا، بی سرو سامان شویم و در دل صحراها و دامنه کوه‌ها هر روز بنالیم و قلندروار آواره کوچه‌ها و شهرها شویم. تا جایی که سازمان حج و زیارت مجبور شود سالانه عاشقان بی‌قرار را که آماده جان افشانی‌اند به سرعت به کعبه معبود برساند تا از یک نفس باقی، به دیدار یار برسند و از آتش هجران خود جهانی را بسوزانند.

د) سفر آخرت

سفر حج، شبیه سفر آخرت است امّا یک تفاوت با آن دارد. در مسافرت ابدی پیمانۀ عمر انسان پر شده است. چه بخواهد و چه نخواهد باید دنیا را ترک کند و خود را به مأمورین قبض روح بسپارد. امّا در سفر حج، مرگ اختیاری است. یعنی کسانی که آمادگی لازم را کسب کرده و همه استعداد بالقوه آنان به فعلیت رسیده است، این دنیا را برای خود تنگ و تار می‌بینند و آرزوی جهانی را دارند که پنهان و ابدی است. به همین سبب عاشقانه، به سفر حج که تداعی کننده سفر قیامت است می‌شتابند.

امام صادق (ع) در توضیح آیه: **وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا كَمَا لَسْتَطَاعَتِ لِرَاجِي رَا، شَوْقِ مَرَكِّ وَ قِيَامَتِ وَ دَرَكِ مَرَا حِلِّ اَنْ دَرِ سَفَرِ حَجِّ مِي دَانَنْد:**

وَلَا شَرَعَ نَبِيُّهُ (ص) فِي خِلَالِ الْمَنَاسِكِ عَلَى تَرْتِيْبٍ مَا شَرَعَهُ اِلَّا لِاِلْسِيْتِعَادِ وَ اِلْاِشَارَةِ اِلَى الْمَوْتِ وَ الْقَبْرِ وَ الْبَعْثِ وَ الْقِيَامَةِ وَ فَصْلِ بَيَانِ السَّبْقِ مِنْ دُخُوْلِ الْجَنَّةِ اَهْلِهَا وَ دُخُوْلِ

ص: ۶۱

النَّارِ أَهْلِهَا بِمُشَاهَدَةِ مَنْاسِكِ الْحَجِّ مِنْ أَوْلِيهَا إِلَى آخِرِهَا لِأُولَى الْأَبَابِ وَأُولَى النَّهْيِ. (۱)

پیامبر اکرم(ص) در خلال مناسک حج، احکام آن را تشریح فرموده‌اند مگر به دلیل آماده کردن مردم برای درک عوالم مرگ، قبر، زنده شدن و صحرای قیامت. صاحبان دل و خرد با مشاهده ابتدا تا انتهای مناسک حج چگونگی ورود اهل بهشت را به بهشت و دوزخیان به جهنم را قبل از ورود به صحنه محشر شهود می‌کنند.

البته این مشاهده از جنس شهود قلبی است نه مشاهده با چشم سر. خوشا به حال آنان که دل از دنیا بریده‌اند و میل به قیامت و لقای پروردگار، مرگ را در نظر آنان زیبا کرده است. همین باعث شده تا قلب زنده و روح سرشار از ایمان، نور یقین را در آنها جلوه‌گر نماید. آنان با این سرمایه و استطاعت معنوی راهی کعبه معشوق می‌شوند، و با سفر حج، در ملکوت سیر می‌کنند و به جای خانه در آغوش صاحب خانه آرام می‌گیرند:

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو

خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم

خداوند سبحان، بنی آدم را از خاک آفرید و ایشان را به سوی لقاء خود، دعوت فرمود. چون آدمی در اوایل کار، به سبب فرو رفتن در تاریکی‌های عالم طبیعت و اسارت در زندان آب و گل، به این عوالم عالی دست نخواهد یافت، به لطف خویش از عالم خودشان معموره‌ای

ص: ۶۲

ساخت و نام آن را «بیت الله» نهاد. آن را مطاف زائران، قرار داد تا دورش بچرخند و آن را زیارت نمایند، با پروردگار خود انس پیدا کنند و بنابر ظرفیت وجودی خود با او مأنوس شوند. بدین ترتیب برای وصول به عوالم ما فوق آن آمادگی پیدا کنند. و برای زیارت راه‌هایی قرار داد که تمام آنها، پله‌هایی برای ترقی و بالا رفتن از عالم ملک به عوالم ملکوت است. به دیگر سخن این مناسک، کسانی که به آنها عمل کنند را برای زیارت کعبه حقیقی، یعنی دل آماده می‌کنند که در اهمیت آن فرمود:

«لَا يَسْعُنِي اَرْضِي وَلَا سَمَائِي بَلْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ» (۱)؛ «در آسمان و زمین خود نمی‌گنجم، بلکه جای من دل بنده با ایمان من است.»

مزن بر خانه دل بی‌وضو دست که این خانه مقام کبریا است
خدا اندر دل مؤمن بگنجد که مؤمن را دلی بی‌انتها است
سنائی غزنوی هم زیبا گفته است که:

راه بگذاریم و قصد حضرت عالی کنیم خانه پردازیم و سوی خانه یزدان شویم
طبل جانبازی فرو کوبیم در میدان دل بی‌زن و فرزند و بی‌خان و سر و سامان شویم
مرحوم میرزا جواد ملکی تبریزی نیز می‌فرماید: «حج گزار) با قطع صحراها و سیر در بیابان‌ها و فرو آمدن از گردنه‌ها، متذکر سفر آخرت، از حین مرگ تا نزول به دار الثواب شود. و بداند که به فرمایش

۱- عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷.

ص: ۶۳

حضرت امیر(ع): «فیها عقبات کَنوده» در آنجا گردنه‌های دشواری است که جز گریه کنندگان از ترس خدا در دنیا، از آن نمی‌گذرند و آسان‌ترین آن عقبات مرگ است و آنچه بعد از مرگ است، بزرگ‌تر و ترسناک‌تر است.» (۱)

۲. احرام

احرام نشانه تسلیم و خشوع نزد پروردگار است. ای حاجی سالک! حال که از سفر دور و دراز میقات عاشقان رسیده‌ای؛ باید در نهایت اخلاص و کمال انقطاع لباس دنیوی را از تن خارج کنی و از همه تعلقات ظاهری و باطنی عاری شوی. حقیقت غسل در اینجا آن است که؛ خدایا ظاهر بدنم را از آلودگی‌ها پاک می‌کنم، اندام برهنه‌ام در زیر آب نشانه عریانی‌ام از غیر توست، پس ای خدای ظاهر و طاهر! باطنم را از گناهان و تأثیر اغیار پاک کن. سرّ نیت احرام آن است که صدا را به گریه بلند کنی و از خدا برای سوز وصال و آتش هجران یاری طلب کنی. هر چه غیر اوست از ریشه بسوزانی و ظاهر عریان را با دلی بریان همراه کنی. اگر دل نسوزد و بریان نشود عریانی ظاهری فایده‌ای به حال ما نخواهد داشت.

احرام، یعنی حرام کردن هرچه غیر دوست، بر خود. اگر پس از پوشیدن احرام چنین حالتی احساس نشود، در آمادگی ما تردید وجود دارد. واقعاً از خود و دنیای ظاهری نبریده‌ایم، احرام پوشی که شبیه

۱- میرزا جواد ملکی تبریزی، المراقبات، ج ۲، ص ۲۲۱.

ص: ۶۴

کفن پوشی مردگان است باید با مرگِ خودِ ظاهری همراه باشد تا حیات روحانی حج آغاز شود. امام صادق(ع) در حدیثی نورانی فرمودند:

وَأَحْرَمَ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ يَمْنَعُكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَيَحْبُجُّكَ عَنْ طَاعَتِهِ. (۱)

پس از پوشیدن لباس احرام، نیت احرام کن و آنچه که تو را از یاد خداوند متعال باز می‌دارد و مانع اطاعت او می‌شود بر خود حرام کن.

هرکس که هوای کوی دلبر دارد از سر بنهد هر آنچه در سر دارد

ورنه به هزار چله ار بنشیند سودش ندهد که نفس کافر دارد

آری، احرام خلعت دیدار برای زیارت یار است. نکند بر تن نفس شرور و آلوده، جامه سفید بپوشانیم. بی‌شک این کار موجب رسوایی و شرمساری ما نزد پروردگار خواهد بود. مبادا لباس عشق بر اندام ما نازیبیا جلوه کند و بوی گناهان و هوا و هوس از سفیدی احراممان هویدا شود و فرشتگان باطن بین و ارواح حاضر در مراسم حج ما را سرزنش کنند. اگر فردی در حال احرام ناخواسته، احساس می‌کند که قلب او به طور کامل تسلیم نیست و حال خوشی ندارد بهتر است ذکرهای زیر را زیاد تکرار کند تا ان‌شاءالله خود را از مشتتهیات نفسانی و اشتغال به غیر خدا رها کند.

ص: ۶۵

«الهی اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» (۷ مرتبه).

«الهی اَعُوذُ بِكَ مِنْ شِرَارِ نَفْسِي» (۷ مرتبه).

«الهی اَعُوذُ بِكَ مِنْ وَسْوَاسِ صَدْرِي» (۷ مرتبه).

«حَسْبِيَ اللَّهُ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ» (۱۰ مرتبه).

البته خدای بسیار مهربان که حج را وسیله تقرب بندگان به ساحت قدسی خود قرار داده و توفیق این ضیافت روحانی را به ما عطا کرده، بدون شک دست همه ما را خواهد گرفت و توان غلبه بر هواهای نفسانی و خیالات شیطانی را به همگان ارزانی خواهد داشت.

۳. مقام تلبیه

اشاره

«تلبیه» حساس‌ترین بخش حج است. زیرا لیبیک در میقات، اجابت دعوت خداوند متعال است که فرموده: **وَ أذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا** (حج: ۲۷).

پس حاجی نباید بدون توجه به گفتن ذکر پردازد، بلکه باید با همه وجود متوجه پروردگار باشد. خود را به طور کامل در محضر او ببیند و صدای دعوت خداوند را با گوش جان شنوا باشد. رمز قبولی یا ردّ اعمال حج دریافت همین پیام است. اینجاست که نفس اولیاء الهی به شماره می‌افتد، خود را میان خوف و رجاء معلق می‌بینند و لرزه بر اندام آنها می‌افتد.

در روایت است که: چون امام سجاد (ع) احرام بست و بر مرکب سوار شد، رخسارش زرد گشت، بر اندامش لرزه افتاد و نتوانست تلبیه

ص: ۶۶

گوید. پرسیدند: چرا لبیک نمی‌گویی؟ فرمود: «می‌ترسم که پروردگارم بگوید: «لالبیتک و لاسعدیک»

. پس چون تلبیه گفت، بی‌هوش شد، از مرکب فرو افتاد و پیوسته این حال او را فرا می‌گرفت تا اعمال حج را به پایان رساند. آری حاجی عزیز! وقتی حال امام سجاد(ع) که در نهایت قرب و بالا-ترین درجه معنوی قرار دارد در مقام تلبیه این گونه است، تکلیف بنده و شما روشن است. باید به هنگام گفتن لبیک بسیار هراسان و در عین حال امیدوار باشیم تا از دریافت رمز قبولی حج محروم نمایم.

ممکن است این پرسش برای ما پیش بیاید که چگونه ممکن است خداوند متعال حاجی را به مهمانی دعوت کند اما لبیک بعضی‌ها را اجابت ننماید؟ پاسخ آن است که؛ دعوت پروردگار مهربان فراگیر است، اما موانعی برای دریافت در خود ما وجود دارد. حال برای اطمینان از اجابت خدا و برای پی بردن به اسرار این کلمه الهی باید شرایط زیر را فراهم کنیم.

الف) احرام درد و نیاز

حقیقت احرام درد و نیازمندی به خداست. زمانی که این لباس را بر تن می‌پوشانیم باید عطش نیاز و درد اشتیاق در قلب ما شعله‌ور شود. در واقع لبیک ما، تنها ذکر زبانی نباشد بلکه با این فریاد، قلب یکسره در یاد خدا مستغرق شود. چه زیبا فرمود شیخ عطار: لبیک عشق زن تو درین راه خوفناک و احرام درد گیر درین کعبه رجا

ب) وارستگی کامل

در مقام «تلبیه» باید خدا را با همه وجود طلب کنیم، یعنی همه جوارح و جوانح ما منتظر دریافت پیام پروردگار باشند. این توفیق زمانی به دست می‌آید که حواس باطنی ما فعال باشند. نفس ما هم دارای حواس ظاهری است و هم باطنی. در هنگام «تلبیه» باید حواس باطنی که ابزار عالم غیب هستند، فعال شوند و اسرار غیبی را دریافت کنند. جناب مولوی زیبا گفته است:

پنبه آن گوش سر، گوش سرست تا نگردد این کر آن باطن کرس

پنبه اندر گوش حس دون کنید بند حس از چشم خود بیرون کنید

بی حس و بی گوش و بی فکر شوید تا پیام ارجعی را بشنوید

یعنی آنچه مانع دریافت پیام غیبی می‌شود همین حواس ظاهری هستند که در این حال، نفس ما در مقام استغراق حضور نیست. زمانی که حواس باطنی ما به کار بیافتند نفس ما مطمئن می‌شود، حواس ظاهری به طور کلی تعطیل می‌گردند و حاجی سالک پیام ارجعی را کاملاً می‌شنود. و این همان راز «تلبیه» است که در نفس مطمئن ما تحقق پیدا می‌کند.

البته این نکته را خاطر نشان می‌کنیم که پیام «ارجعی» خدا در همه حالات و آنات هستی به طور پیوسته وجود دارد، این ما هستیم که با موانع و حجاب‌های گوناگون دست به گریبانیم و رابطه قلبی خود را که محل دریافت این پیام است با خدا قطع نموده‌ایم. در حالی که بزرگان عرصه معرفت اتفاق نظر دارند که برای حیات قلب، دریافت پیام از خدا حداقل یک‌بار در هفته لازم است. اگر سالیانی بگذرد و قلب از این نعمت محروم بماند قلب که نه، قبر است و باید برای آن فاتحه خواند.

ص: ۶۸

ای دل آمد سحر و حال دعایی نبود زنگ دل را به یکی قطره صفایی
 دلق و سجاده و تسیح در آتش بفکن گرت از مأذن دل مژده ز جایی نبود نبود
 پس ای حاجی عزیز! بکوش تا از راز
 «لیک اللهم لییک»

آگاه شوی و از سرا پرده دل پیام یار را دریافت کنی، در حلاوت آن مستغرق شوی و در شادمانی وصال از خود به در آیی. از شوق حضور، دنیا و آخرت را فراموش کنی تا قبل از طواف کعبه کمال انقطاع برایت به دست آید.

۴. طواف

طواف کعبه در حقیقت مقام وصال و قرب الهی است. با مشاهده خانه خدا، حاجی باید بر وجد و شوق خود غلبه کند و پیوسته خدا را شکر گزار باشد که او را به شرف مهمانی خانه‌اش مفتخر کرده است. مرحوم نراقی در آداب ورود به شهر مکه فرمودند:
 و چون چشم حج گزار به خانه افتد، باید عظمت صاحب خانه را در دل آرد، و چنان تصور کند که گویا خداوند متعال او را می‌بیند. و امیدوار شود که لقای خود را روزی او کند، چنان که دیدار خانه خود را روزی کرد. و خدا را شکر گزارد که او را به خانه خود رسانید و در زمره میهمانان خود در آورد. و به یاد آرد که در قیامت، همه خلایق امید و آرزوی دخول به بهشت را دارند. سپس منقسم شوند؛ بعضی را اذن دخول باشد و بعضی را بازگردانند همانند انقسام حاجیان که بعضی را قبول کنند و بعضی را رد نمایند. (۱)

۱- محمد مهدی نراقی، جامع السعادات، ج ۳، ص ۳۹۱.

ص: ۶۹

آری باید دو چشم ظاهر و باطن حاجی بیدار باشد. با چشم سر خانه را ببیند و با دیده باطن به دنبال صاحب خانه باشد. خواجه عبدالله انصاری، چه زیبا گفته است:

بدان که خدای تعالی در ظاهر کعبه‌ای بنا کرده که از سنگ و گل است و در باطن کعبه‌ای ساخته که از جان و دل است. آن کعبه ساخته ابراهیم خلیل است و این کعبه بنا کرده رب جلیل. آن کعبه منظور نظر مؤمنان است و این کعبه نظر گاه خداوند رحمان. آن کعبه حجاز است و این کعبه راز. آن کعبه اصناف خلایق است و این کعبه عطای حضرت خالق. آنجا چاه زمزم است و اینجا آه دمام، آنجا مروه و عرفات است و اینجا محل نور ذات. حضرت محمد مصطفی (ص) آن کعبه را از بتان پاک کرد، تو این کعبه را از اصنام هوا و هوس پاک گردان.

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل یک کعبه صورت است و یک کعبه دل

تا حد توان زیارت دل‌ها کن کافزون ز هزار کعبه باشد یک دل (۱)

زائر عزیز! آگاه باش که به حریم امن الهی پا می‌گذاری، وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا انسان در آن فضای روحانی آرامش پیدا می‌کند و نسیم رحمت الهی روح و جان را نوازش می‌دهد. قدر این فرصت را بدان و سعی کن تا می‌توانی از انوار قدسی آن بی‌اندازه بهره‌مند شوی. تا می‌توانی بر شوق

ص: ۷۰

طلب و تمنایت بیفزا و گدایی کوشا در دریافت فیوضات ربانی باش.

افسوس که ما ارزش این توفیق بزرگ را نمی‌دانیم، عظمت حضور خدا را درک نمی‌کنیم. با شتاب به انجام اعمال می‌پردازیم و سراسیمه به سراغ بازار رفته، مشغول خرید سوغاتی‌های گوناگون می‌شویم. اگر غافل نباشیم این فرصت خرید در شهرهای خودمان فراهم است. سفر حج فرصتی معنوی و استثنایی است. در آنجا همه اعضا و جوارح و حواسمان مهمان خدا هستند. اگر صرف عبادت نشوند در واقع بی‌حرمتی به ساحت خانه خدا و نقض غرض این سفر روحانی است.

چقدر ما بیچاره‌ایم که میهمانی معنوی حج که معلوم نیست بار دیگر موفق به آن شویم، صرف کارهای بیهوده می‌کنیم، و به جای آنکه همه حرکات و سکنات ما برای خدا باشد، آسوده به گردش و خرید در بازار تلف می‌شود. مشکل این است که ما گرفتار زنگارهای درونی هستیم و چرک غفلت را از دل دور نکرده‌ایم. چه زیبا فرمود استاد حسن زاده آملی:

زنگ دل را زدای تا یاری بدهد در حریم خود بارت

به خدای علیم بی‌همتا حاجبی نیست غیر زنگارت

خواهش گونه‌گون نفسانی کرد در دام خود گرفتارت

سر تسلیم بایدت بودن گر به زارت کنند بر دارت

از آن گذشته دل را حرم یار نمی‌دانیم و حدیث

«القلب حرم الله»

« را فراموش کرده‌ایم و به طهارت و آبادانی آن نپرداخته‌ایم. و ناگفته پیداست که با دل بیمار عظمت کعبه درک نمی‌شود و از اسرار آن چیزی نصیب ما نمی‌گردد. مرحوم کاشفی بیهقی در این باره می‌فرماید:

ص: ۷۱

ای عزیز! حرم دو است، حرم ظاهر و حرم باطن؛ گرد بر گرد مکه، حرم ظاهر است و گرد بر گرد دل مؤمن، حرم باطن. در میان حرم ظاهر، کعبه‌ای است قبله مؤمنان و در میان حرم باطن، خانه‌ای است نشانه نظر رحمت رحمان که:

«قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْتُ اللَّهِ»

. کعبه ظاهر مقصد زوار است و کعبه باطن محل انوار که:

«فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ»

. احرام آن کعبه لیسک زبان است، احرام این کعبه بیزاری از دو جهان. آن کعبه، قبله معامله است و این کعبه، قبله مشاهده. آنجا روند همه در و دیوار بینند و اینجا که رسند، همه انوار دیدار. (۱) یعنی خداوند انوارش را در حرم دل تجلی می‌دهد و کعبه ظاهری نمادی برای توجه حاجیان به حرم باطنی است. عیب ما این است که از صورت به معنای حج نمی‌رسیم و حتی گاهی وقت‌ها صورت را هم از بین می‌بریم. چه خوش گفت مولوی:

ای قوم به حج رفته کجائید، کجائید؟ معشوق همین جاست، بیاید، بیاید

معشوق تو همسایه دیوار به دیوار در بادیه سرگشته شما در چه هواید؟

گر صورت بی صورت معشوق ببینید هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شما

ده بار از آن راه بدان خانه برفتید یک بار از این خانه بر این بام بر آید

ای حاجی عزیز! طواف گرد خانه خدا نشانه محبت و عشق بی پایان به پروردگار متعال است. باید حالت فدایی شدن در حین چرخیدن و طواف در ما هویدا باشد. همانند پروانه که عاشق شمع است و آن قدر به دور

ص: ۷۲

شمع می‌چرخد تا سرانجام بال و پرش را در شعله‌های شمع می‌سوزاند و خود را عاشقانه تسلیم می‌کند. مگر ممکن است حاجی به طواف خانه یار پردازد، اما شمیم لقاء یار او را از خود به در نبرد؟ آیا می‌شود بوی یار به مشام کسی برسد اما مدهوش و بی‌قرار خود را در آغوش او قرار ندهد؟

وقوف دل که به کوی تو مستدام افتاد طواف کعبه چه حاجت که تو حجاز منی

شیخ محمد بهاری همدانی در حقیقت طواف فرمودند:

(حاجی) چون شروع به طواف نماید، باید هیبت، عظمت و خوف و خشیت و رجاء عفو و رحمت شراشر وجود او را بگیرد؛ اگر جوارح خارجیه نلرزد، اقلًا دلش بلرزد، مثل آن ملائکه که حول عرش دائماً به این نحو طواف می‌کنند. اگر بخواهد متشبهه به آنها باشد (چنان که در اخبار است) و باید ملتفت باشد که طواف، منحصر به طواف جسمانی نیست. بلکه طواف دیگری هم هست که اصل طواف حقیقی اوست و آن را طواف قلبی گویند، به ذکر ربّ البیت و اصیل بودن آن برای این است که اعمال جسمانیه را امثله آنها قرار داده‌اند که انسان از اینها پی به آنها ببرد. چنان که مضمون روایت است و ایضاً باید بداند که همچنان که بی‌قطع علاقه از اشتغال دنیویه و زن و فرزند و غیره نمی‌شود به این خانه آمد، آن کعبه حقیقی هم چنان است که عمده حُجُب عُلُقه است و در بوسیدن حجرالاسود و ملصق به مستجار و استلام حطیم و دامن کعبه را گرفتن، باید حال او، حال مقصّیری باشد که از اذیت و داغ و کشتن فرار کرده، به خود آن بزرگ ملتجی شده که او از تقصیراتش بگذرد. این است که گاهی دست و

ص: ۷۳

پایش را می‌بوسد، گاهی دامن او را می‌گیرد، گاهی خود را به او می‌چسباند. گاهی گریه می‌کند و گاهی او را به اعزاز اشخاص پیش او قسم می‌دهد. گاهی تضرع می‌نماید که بلکه او را از مهلکه نجات دهد. خصوصاً اگر کسی باشد که انسان بدانند غیر از او ملجأ و پناهی نیست، بین تا فرمان استخلاص نگرفته از خدمت او بر می‌گردد؟

«لَا وَرَبَّ الْكَعْبَةِ»

در امورات دنیویه، انسان چنین است. و اما بالنسبه به عذاب اخروی چون نسیه است، هیچ در فکر این مطالب نیست، حجاج دروغی قدری می‌دوند دور کعبه، بعد می‌روند به تماشای سنگ‌ها و بازارها و دیوارها. (۱) آری حاجی گرامی! باید قدر فرصت‌های حج را بدانید. به ویژه در طواف کعبه قلب را عاشقانه تسلیم خدا کنید. بوسیدن حجرالاسود، لمس خال سويدای یار است، نکنند لب بر حجر بگذاری و دل تسلیم خدا نکنی. امام صادق(ع) فرمود:

وَاسْتَلِمَ الْحَجَرَ رِضًا بِقِسْمَتِهِ وَخُضُوعًا لِعِزَّتِهِ. (۲)

حجر الاسود را با رضا به قسمت او و خضوع در برابر عزت او استلام کن.

ملا محسن کاشانی در حقیقت استلام حجرالاسود می‌نویسد:

استلام حجرالاسود، به منزله دست راست خداست. پیامبر خدا(ص) فرموده‌اند: به استلام رکن پردازید که مانند دست راست خداست که با بندگان خود، مانند بنده‌ای که با مولای خود

۱- محمد بهاری همدانی، تذکره المتقین، ص ۹۰ و ۹۱

۲- مصباح الشریعه، ص ۹۰.

ص: ۷۴

مصافحه می‌کند، یا شخصی که دیگری را در کار خود مداخله می‌دهد، مصافحه می‌نماید و گواهی می‌دهد که وی به عهد خود وفا کرده است. مقصود از رکن حجرالاسود است، چون واسطه میان خلق و خدا بوده که حاجیان را به آرزوی دیرینشان می‌رساند. (۱) حضرت صادق (ع) می‌فرماید: «هنگامی که خدای تعالی، از مردم پیمان گرفت، فرمان داد تا حجرالاسود همه آنها (پیمان‌ها) را نزد خود نگهداری کند. به همین مناسبت حاجی باید در حین استلام، متوجه این منظور بوده و بگوید:

أَمَانَتِي أَدِّيْتُهَا وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاتِ. (۲)

ای سنگ! امانتی که در دست داشتیم، به محلش برگرداندم و پیمان خود را با استلام تو به‌جا آوردم تا فردای قیامت، گواهی دهی که من به عهد خود وفا کردم.

رکن یمانی نیز دری از درهای بهشت است و از روزی که خدای متعال، آن را گشوده دیگر نبسته است.

حضرت صادق (ع) رکن یمانی را به در بهشت تشبیه فرموده که استلام آن باعث می‌شود انسان وارد بهشت گردد. همچنین آن را مانند نهری می‌داند که گناهان مردم را می‌شوید.

«حج‌کننده هنگام استلام حجر، باید نیتش آن باشد که بدین وسیله، به ساحت کبریایی او نزدیک شود و محبت بیت پروردگار را در دل

۱- محسن فیض کاشانی، حقایق در اخلاق سیر و سلوک، ص ۵۳۸

۲- الکافی، ج ۴، ص ۱۸۴.

ص: ۷۵

پروراند. از لمس کردن آن تبرک بجوید و بخواهد هر جزئی از بدنش که با آن تماس پیدا می‌کند، از خطرات مردم در امان باشد». (۱) ای حاجی عزیز! نشانه قبولی طواف و ورود به بارگاه کبریایی حضرت حق، احساس شادابی و سبکی پس از آن است. تو گویی روح انسان از بار سنگین غفلت‌ها و حجاب‌های تاریک رهایی یافته، و سبک‌بال خود را در اوج آسمان‌ها می‌بیند. در این حال است که آن‌چنان جذب و وجد روحانی به او دست می‌دهد که بی‌اختیار حجرالاسود را به عنوان مرکز جاذبه الهی می‌بوسد. علامه سید حیدر آملی / در اسرار این حالات می‌نویسد:

حاجی در هر شوط از اشواط هفتگانه، از هفت حجاب به عدد ابواب دوزخ خارج می‌شود که شامل: عجب، کبر، حسد، حرص، بخل، غضب و شهوت می‌باشد و در عین حال به هفت صفت خوب آراسته می‌گردد که شامل: علم، حکمت، عفت، شجاعت، عدالت، کرم، تواضع است. شاید سرّ هفت مرتبه طواف به دور خانه خدا همین باشد که حاجی در هر دور یکی از صفات زشت را رها و به صفت خوب آراسته می‌شود. (۲) آراسته شدن به صفت‌های نیکو و درآمدن از خصلت‌های زشت ویرانگر، موجب می‌شود که حاجی احساس سبک‌باری کند و وجدی وصف‌ناشدنی به او دست دهد و در یک لحظه خود را معلق در آستان

۱- حقایق در اخلاق سیر و سلوک، ص ۵۳۹

۲- سید حیدر آملی، اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، باب حج.

ص: ۷۶

عزّ قدسی ببیند. این همان راز طواف است که از زبان مبارک امام صادق (ع) جاری شده است:
 وَطَفُّ بِقَلْبِكَ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَوْلَ الْعَرْشِ كَطَوَافِكَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ بِنَفْسِكَ حَوْلَ الْبَيْتِ. (۱)
 در جمع ملائک، با قلبت عرش خدا را طواف کن. همان‌گونه که جسمت خانه کعبه را با مسلمانان طواف می‌کند.
 به قول خاقانی:

عاشقان اوّل طواف کعبه جان کرده‌اند
 پس طواف کعبه تن فرض فرمان دیده‌اند
 در طواف کعبه جان ساکنان عرش را
 چون حُلّی دلبران، در رقص و افغان دیده‌اند

۵. مقام ابراهیم

(ع)

حاجیان به شکرانه آراستگی به صفت‌های حمیده و اتصال به مقام قرب الهی نماز شکر به جا می‌آورند و آن‌چنان در آرامش روحانی مستغرق می‌شوند که حاضر نیستند از این بهجت و لذت معنوی فارغ شوند. تو گویی آرزوی دیرینه ایشان تحقق یافته و دوران سخت هجران به سر آمده، خورشید وصال طلوع کرده و پیام از جیبیِ اِلٰی رَبِّكَ همه وجودشان را فرا گرفته است. خلعت رضای خداوند بر نفس مطمئنه خود پوشانده‌اند و شوق حضور، آنها را از رکوع و سجود بسیار باز نمی‌دارد.

ص: ۷۷

چسان توان که سرم را ز سجده بگیرم
 به صبح و شام که دائم تو در نماز منی
 وقوف دل که به کوی تو مستدام افتاد
 طواف کعبه چه حاجت که تو حجاز منی

خداوند متعال درباره مقام ابراهیم(ع) می‌فرماید:

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُضِلًّا وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ
 وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (بقره: ۱۲۵)

به یاد آر هنگامی که ما کعبه را مقام امن و مرجع دین خلق مقرر داشته‌ایم. دستور داده شد که مقام ابراهیم را جایگاه پرستش خدا قرار دهید و از ابراهیم و اسماعیل تعهد گرفته‌ایم که خانه خدا را پاکیزه نگه دارید تا اینکه اهل ایمان برای طواف و اعتکاف به حرم بیایند و نماز و طاعت خدا را به جا آورند.

حاجی عزیز! همان‌گونه که خدای متعال از حضرت ابراهیم و اسماعیل ۸ تعهد گرفته که کعبه را برای عاشقانش پاک نگه دارند، از ما هم تعهد می‌گیرد که خانه دل را برای او تمیز نگه داریم. حال که در شریعه حج، دل را شستشو دادیم و از اغیار پاک نمودیم، با خدای خویش عهد می‌بندیم که دیگر آن را به گناه آلوده نکنیم. باید در این پیمان از پروردگار توانا یاری بخواهیم و از سویدای دل بگوییم:

اللَّهُمَّ اِيْمَانًا بِكَ وَتَصَدِيقًا بِكِتَابِكَ وَوَفَاءً بِعَهْدِكَ.

خداوندا به تو ایمان دارم و کتابت(قرآن) را تصدیق می‌کنم و به عهد(خود) با تو وفا دارم.

ص: ۷۸

مولای متقیان، علی(ع) مهم‌ترین نشانه صداقت در بندگی را وفای به عهد و استواری بر این پیمان می‌داند: «اَحْسَنُ الصَّدَقِ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ» (۱)؛ «بهترین نوع صداقت، وفا کردن به عهد است».

امام صادق(ع) نیز فرمودند: «اسماعیل، صادق العهد نامیده شد زیرا در جایی با مردی وعده گذاشت. او تا یک سال نیامد و حضرتش در آنجا انتظار او را کشید. از این جهت خدای عزوجل او را «صادق الوعد» نامید». (۲). پس حاجی، در مقام ابراهیم(ع) با خدای خویش پیمان بندگی می‌بندد و قول می‌دهد که برای همیشه پاکی دل را حفظ کند و هرگز آن را به گناه آلوده نکند. سرانجام در صحرای قیامت از اینکه در عهد خود استوار بوده مباهات می‌کند. چه خوش گفت جناب حافظ:

با تو آن عهد که در وادی ایمن بستیم

همچو موسی ارنی گوی به میقات بریم

کوس ناموس تو بر کنگره عرش زینم

علم عشق تو بر بام سماوات بریم

خاک کوی تو به صحرای قیامت فردا

همه بر فرق سر از بر بهر مباهات بریم

همچنین حاجی بیدار دل برای اطمینان از زدوده شدن آثار غیر از قلبش و تضمین پیمان ابدی با خدای متعال به پرده‌های کعبه تبرک می‌جوید. طلب مغفرت بسیار می‌کند و با گریه از خدای خویش اخلاص

۱- عبدالواحد تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ص ۹۸

۲- محمد کلینی، اصول کافی، ج ۳، باب عهد.

ص: ۷۹

همیشگی در کارهایش را خواستار می‌شود. او می‌داند که این دو، شرط پابندی بر عهد با خدای متعال است. همچنین منظور دیگر پرده کعبه آن است که حاجی فقط خدا را به عنوان پناهگاه خویش انتخاب کند. از همه لغزش‌ها به او پناه برده و از او بخواهد که هرگز به حال خود رهایش نکند و همواره او را در ادای امانت و حفظ عهد بندگی یاری دهد. مرحوم فیض فرمودند:

منظور از گرفتن پرده‌های کعبه، آن باشد که آمرزش گناهانش را بخواهد و مانند گناهکاری که خود را به دامن بزرگی می‌افکند تا از تقصیر او در گذرد، خود را به پرده‌های کعبه بیاویزد و از خدایی که پناه همه به اوست و امیدی جز به عفو و کرم او ندارد، آمرزش گناهان را بخواهد و چنین وانمود کند که تا از تقصیر من نگذری و مرا در آینده از خطرات معصیت نگه نداری، دست از پرده کعبه‌ات برندارم. (۱)

ره به سویت همواره هموار است خوش به حال کسی که رهوار است

هر که باشد مسافر کویت ره نشانش دهی به هر سویت

تو که نور همه جهان باشی در پس پرده کی نهران باشی

۶. سعی بین صفا و مروه

«صفا» و «مروه» نام دو کوه است که در کنار مسجدالحرام، روبروی هم قرار دارند. حاجی در موقف سوم، باید آنجا حضور پیدا کند و هفت

ص: ۸۰

بار بین دو کوه را بپیماید و در اصطلاح سعی بین صفا و مروه را به جا بیاورد. خداوند درباره این مقام فرمود:

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ (بقره: ۱۵۸)

همانا صفا و مروه از نشانه‌های دین خداست. پس هر کس حج خانه خدا را با اعمال مخصوص عمره به جای آورده باکی بر او نیست که سعی صفا و مروه را نیز به جا آورد و هر کس به راه خیر و نیکی شتابد، خدا پاداش وی را خواهد داد که او به همه امور عالم آگاه است.

امام صادق(ع) در سرّ سعی بین صفا و مروه می‌فرماید: «وَهَرُولٌ هَرْبًا مِنْ هَوَاكٍ وَ تَبْرِيًّا مِنْ حَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ»؛ (۱) «از هواهای نفسانی و قوای خود با حالت هروله به سوی خدا فرار کن».

ای حاجی عزیز! در این سخن نورانی امام صادق(ع) بیان‌دیش و در این موقف از هوای نفس به خدا و از رذایل به فضائل و در نهایت از ظاهر به باطن و از ملک به ملکوت بگریز. «هروله»، رمزی است که صداقت حاجی را در بازگشت به ساحت الهی نشان می‌دهد. در واقع نوعی فرار از هر چه غیر و ورود به بارگاه ملکوتی یار است. طبیعی است در این رجوع یاد گناهان و خیال‌های باطل گذشته می‌تواند صفای حرکت و شوق دیدار محبوب را کم کند. پس «هروله» نوعی گریختن،

ص: ۸۱

از چنبر همه چیز و مست لقای یار شدن است.

ای که در این کوی قدم می‌نهد روی توجه به حرم می‌نهد

پای ز اول به سر خویش نه خویش رها کن، قدمی پیش نه

چون که نهی بر سر هر گام، گام یابی از آن سیر به هر گام، گام

حاجی عزیز! بدان که هر لحظه امکان بازگشت گناهان و صفات زشتی که در حین طواف خانه خدا از ما جدا شدند، وجود دارد. زیرا نفس، عمری با آنها خو گرفته و حاضر نیست به سادگی فراموششان کند. از این رو زائر پس از طواف با سرعت به صفا و مروه می‌رود، با دلی لرزان دست به دامن کبریایی پروردگار می‌شود و عاجزانه از پیشگاه او می‌خواهد که پاکی به دست آمده را در جانش برقرار سازد، هرگز او را به حالت پیش از آن برنگرداند و اوصاف الهی را در او ملکه کند و زیارت جمالش را نصیب جان خسته و مشتاق او نماید.

دل به امید روی او همدم جان نمی‌شود جان به هوای کوی او خدمت تن نمی‌کند

مرحوم فیض کاشانی در مورد سعی بین صفا و مروه تعبیر زیبایی دارد: «(حاجی) باید هنگامی که سعی بین صفا و مروه را انجام می‌دهد، از بالا و پایین آمدن دو کفه ترازوی اعمال در عرصه قیامت، یاد کند و صفا را کفه حسنات و مروه را کفه سیئات انگارد و به خاطر آورد که در آن هنگام نظر او بر رجحان و نقصان این دو کفه، دوخته می‌شود و میان

ص: ۸۲

عذاب و آمرزش حیران و مردّد خواهد بود». (۱) به قول حافظ:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک از چراغ تو به خورشید رسد صد پرتو

ای حاجی عزیز! رمز صفا و مروه کشف موجودیت تو در حضور خداوند است. حاجی در آن حال از حقیقت وجودش آگاه می‌شود و به ارزش خود پی می‌برد. کمتر کسی است که در این موقف خود را ناچیز نبیند و دار و ندارش را مایه شرمساری در پیشگاه خدای متعال نداند. از این رو در حال «هروله» فریاد برمی‌آورد و بر قصورش در بندگی اعتراف می‌کند. خدای متعال نیز در قبول اعتراف حاجی از او می‌خواهد که این حالت را با «تقصیر» خاتمه دهد.

۷. تقصیر

زمانی که حاجی به حقارت خود نزد رب العالمین پی برد، چاره‌ای جز اعتراف به گذشته و کوتاهی در بندگی ندارد. او با زبان حال می‌گوید: این بنده شرمنده، خود را در پیشگاهت ناچیز می‌بیند و پیش از آنکه تو او را محکوم کنی، خود را درخور عذاب تو می‌داند. خدایا اینک از اعمال زشتم و از وجودم که با بدی‌ها خو گرفته، بیزارم.

البته تقصیر کردن نشانه بیزاری و بیرون آمدن از نفس اماره است.

ای حاجی عزیز! سرّ «تقصیر»، بروز حالتی در ماست که از گناهان

ص: ۸۳

خود پیوسته بیزاری بجوئیم، و از کارهای بد گذشته اظهار پشیمانی کنیم. زبان به سرزنش خود گشاییم، تا جایی که از خودمان نفرت پیدا کنیم. خودی که سالیان دراز با ما بوده و هرچه کارخوب و بد انجام داده‌ایم به امر او و همواره در خدمت منافع او بوده. امّا در حال تقصیر از او بیزار می‌شویم. داشتن چنین نفسی را در دنیا مایه سعادت و در آخرت باعث رضایت حضرت دوست نمی‌دانیم. پس اگر چنین حالتی به ما دست داد، بدانیم که از سرّ تقصیر آگاهی یافته‌ایم و جانمان برای همیشه از گناهان پاک خواهد بود. حتی یاد گذشته‌ها به فریادمان می‌آورد و حال تبری از زشتی‌ها را در ما تقویت می‌کند. از طرفی پیوسته بر شوق راز و نیاز با خدا و عذرخواهی از دوران تاریک زندگی می‌افزاید. اینجاست که خالق بی‌همتا سفره دیگری برای ما می‌گستراند و از بندگان گریزپا و پشیمان در عرفات پذیرایی می‌کند.

دردم از یارست و درمان نیز هم دل فدای او شد و جان نیز هم
اینکه می‌گویند آن خوش‌تر زحسن یار ما این دارد و آن نیز هم

۸. صحرائ عرفات

«وقوف» در عرفات در واقع ورود به «ملکوت» حج است. انسان در این مقام باید با پای دل وارد شود، عاشقانه محبوبش را فریاد زند و همه اندوخته‌های عرفانی را به کار گیرد. باید بداند که عرفات فضایی ملکوتی است و نسیم نفحات ربّانی در آن در حال وزیدن است. هر نفس حاجی در این ساحت نشان ذکر است. باید قدر لحظه‌ها را دانست و با همه

ص: ۸۴

وجود در چنبر جذبه الهی قرار گرفت. آنجاست که باید زبان دل گویا باشد و عارفانه از خدا طلب معرفت نماید. این اولین و بهترین درخواست حاجی بیدار دل است. عارف صاحب دل آقا میرزا جواد ملکی تبریزی در این باره فرمود:

منتهای جدیت خود را به خرج بده که در عرفات، به کمال معرفت نائل شوی و بدان که اجتماع حاجیان برای دعا در یک میدان و صحنه واحد، به ویژه به لحاظ حضور صالحان و اهل باطن از ابدال و اوتاد یا غیر آنها از کاملان که هیچ وقت حج از بعضی از آنان خالی نیست لامحاله با اجتماع دل‌ها و همت‌ها برای طلب نزول رحمت و طلب باران، ابرهای جود و کرم با گردن‌های کشیده و دیده‌های خیره شده، و تضرع و زاری و ابتهال که خود، شاید علت تأمه اجابت دعا باشد. (۱) آری، صحرای عرفات دریای وحدت است. در آنجا همه تعینات و تعلقات فردی محو شده، جان‌ها همه یکی می‌شوند، بدون گره و صاف، چون آب زلال. در این اتحاد روان‌های پاک و بلند اهل باطن و صاحب‌دلان دریادل به کمک روان‌های ضعیف می‌آیند و همه با هم می‌آمیزند. یک صدا خدا را با زبان حال می‌خوانند و ناله‌های آن‌ها به آسمان می‌رود. در حالی که گریه‌هایشان زینت عرش و فرش می‌شود. فرشتگان و ساکنان ملکوت در حیرت تمنای حاجیان و سوز دل عاشقان

۱- المراقبات، ج ۲، ص ۲۲۵.

ص: ۸۵

محو می‌گردند و دعاست که در آن حال علت تأمه هر حاجتی می‌شود.

به راستی چه زیباست صحرائی عرفات، سرزمین عشق و دلداگی، وادی نور و سرور، کوی ملاقات عاشق و معشوق. صحرائی شدن و از همه چیز بریدن. عقده‌های دل را گشودن. در توبه و انابه را باز دیدن. خرمن تقوا و اخلاص را درو کردن. صحرائی سحر داران و دل‌شکستگان را به نظاره نشستن. با خدا بی‌واسطه سخن گفتن و در نزول باران رحمت غسل حضور کردن. پرواز دل‌ها را تماشا کردن. از بارش اشک دیدگان سیر نشدن. در آغوش انس با خدا آرمیدن. از تابش آفتاب عرفات لذت بردن. بر روی شن‌های داغ پا برهنه دویدن و خود را در محضر ربوبی فقیر دیدن. در آستانه حضور، چرخ مستانه زدن. در انوار قدسی محبوب فنا شدن یا به قول حافظ:

کسی به وصل تو چون شمع، یافت پروانه که زیر تیغ تو هر دم سری دگر دارد
به پای بوس تو دست کسی رسید که او چو آستانه بدین در همیشه سر دارد
دل شکسته حافظ به خاک خواهد برد چو لاله داغ هوائی که بر جگر دارد

آری حاجی عزیز! صحرائی عرفات فرصتی استثنایی است که شاید دیگر نصیب ما نشود. در این موقف هرچه داری به خدای مهربان عرضه کن. در گوشه‌ای بنشین و با چشمی گریان و دلی لرزان، با خدا راز و نیاز نما. از پریشان حالی و درماندگی سخن بگو و از نفس خطرناک و گناه طلب، تا می‌توانی شکوه کن. تاریکی قبر و تنگی لحد را به خاطر بیاور. به یاد آر روزی را که همه چشم‌ها در آن گریانند. این مناجات را از زبان عارف روشن ضمیر حاج ملاحسینقلی همدانی / زمزمه کن:

ص: ۸۶

خدایا! نمی‌دانم حال ما در پیشگاه تو چگونه است؟ و چه مناسبتی بین گوشت و استخوان با آن آتش است؟ و کیست که طاقت آن زنجیرها و غل‌ها و عقرب‌ها و مارهایی را که مانند کوه‌اند، داشته باشد؟ و کدام جسم برای نوشیدن زقوم تلخ و ضریع بد بو، سرپا می‌ایستد؟ و کیست که در این گرفتاری‌ها و محنت‌ها به فریاد ما برسد و ما را از این سختی‌ها و فتنه‌ها نجات بخشد و تو فریادرس فریادرس خواهانی و مهربان‌ترین مهربانی. وای از این مصیبت که ما بر غفلت خود افزودیم و در محضر پر عظمت تو، به ارتکاب گناهان کشنده و جرم‌های مهلک جرأت نمودیم. روی خود و نامه اعمالمان سیاه کردیم و با گناهان و گنداب کارهایمان، فرشتگانی که اعمال زشت ما را می‌نگارند، آزرده‌ایم.

(خدایا!) آیا توفیق توبه راستین و مقبول را به ما می‌دهی؟ شاید ما به یاری تو، برخی از آنچه را که از دست داده‌ایم به کمک خواری و فروتنی و خشوع و رکوع و سجود دریابیم.

وای بر ما! اگر ما را بر این حالت ناپاک و اوصاف کشنده و کارهای نامبارک و قلب‌های سخت و مرض‌های لاعلاج و هلاک‌کننده، رها کنی، ای کریم! به فریاد ما رس، به فریادمان رس. (۱) ای حاجی گرامی! هر لحظه عرفات به اندازه روزگار است، ارزش آن را بدان. هر دعایی که می‌توانی عاشقانه بخوان، به خصوص دعای پرشور

۱- تذکره المتقین، صص ۲۰۵ و ۲۰۴.

ص: ۸۷

عرفه امام حسین (ع) را که موجب تقرب ما به ساحت نورانی او می‌شود. در حد توان تضرع و زاری کن و بر بی‌قراری دلت بیافزا، تا جایی که همه وجودت به لرزه درآید. شاید همه حجاب‌های درونی و بیرونی فرو افتند، و چشم بصیرت ما بینا شود. اگر حال تو چندان یاری نمی‌کند، سعی کن از صالحان و پاک‌دلانی که در گوشه گوشه این صحرا و دامنه کوه‌ها به نیایش مشغولند، طلب حال کنی و از نفس گرم و دل سوخته آنان بهره‌مند شوی. بدان که در این مکان شریف ارواح همه اولیاء و انبیاء حضور دارند، و برای من و شما دعا می‌کنند. به‌خصوص آقا امام زمان [که ملتمسانه برای منتظران صادق و عاشقش دعا می‌کند. خوشا به حال آنانی که در این موقف روحانی، محضر آن بزرگوار شرفیاب می‌شوند و درد هجران و خسته‌دلی را با زیارت او درمان می‌کنند.

از برکت‌های دیگر عرفات آن است که از توحید افعالی و صفاتی عبور کنی و جانت را به خلعت وحدانیت مزین نمایی. آن‌گاه با حضرت حق پیمان ببندی که در باقیمانده عمر، مظهر اوصاف الهی باشی، طوری که هر کس تو را می‌بیند و رفتارت را مشاهده می‌کند، به یاد خدا بیافتد. به عبارت دیگر، در این مقام باید صبغه الهی پیدا کنی و رنگ بندگی در تو آشکار شود. از آن پس در هر کجا هر کس را رنگ خدایی ببخشی و از کسی اثر نپذیری. خداوند درباره این خلعت زیبا فرمود: **صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً؛** «زیباتر و بالاتر از خلعت خدا خلعتی نیست.» (بقره: ۱۳۸)

خوشا به حال حاجیانی که در موقف عرفات این خلعت زیبا را زیور

ص: ۸۸

جان می‌کنند و به صفت‌های الهی که نشان تقرب به خداست متصف می‌شوند.

امام عارفان، حضرت صادق(ع) در سرّ موقف عرفات فرمودند:

وَاعْتَرَفَ بِالْخَطَايَا بِعَرَفَاتٍ وَجَدُّ عَهْدَكَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى بِوَحْدَانِيَّتِهِ. (۱)

و اعتراف کن به خطاها و لغزش‌های خود در عرفات و در یگانه دانستن خداوند تجدید عهد کن.

به جز از تو خدا نمی‌جویم عشق رویت تنیده در خویم

تو خداوند مهربان منی تو انیسی تو همزبان منی

به تماشای تو دلم شاد است چون به یاد تو است آباد است؟؟؟

۹. وقوف در مشعر

حج گزار عزیز! پس از آنکه در موقف عرفات به کمال انقطاع رسیدی، از تعلقات بیرونی و درونی رهایی یافتی و از همه اوصاف خلقی فارغ شدی، خدای مهربان تو را به بارگاه حضور دعوت می‌کند. از این رو موقف مشعر جزء حرم پروردگارست. و حاجی بعد از آنکه در سلوک باطنی‌اش به دریای زلال عرفه رسید و خود را از هر چه غیر او پاک کرد، به حریم قرب الهی باز می‌گردد. حاجی عزیز، در مشعر باید همواره بیدار بود و قدر لحظه‌های آن شب را دانست و تا حد توان اظهار بندگی نمود. سر بر خاک عبودیت

ص: ۸۹

گذاشت و تا توان هست گریه کرد تا رخصت حضور صادر شود.

نشانه رخصت حضور تجلی نور جمال بر پرده قلب توست. با همه وجود آماده‌دریافت این تجلی باش. مشفقانه برای آن لحظه بی‌قراری کن. مبادا در آن ساحت ملکوتی غفلت کنی و ناگهان محبوب نظر کند و توبی‌خبر باشی.

یک چشم زدن غافل از این ماه نباشید شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

نشانه آمادگی در این موقف، حال بی‌قرار و جان مشتاق است. سعی کنیم با انجام راز و نیاز و ریختن اشک‌های عاشقانه بر این آمادگی بیفزاییم و آتش حرمان را هر لحظه گدازنده‌تر کنیم. در شعله‌زار آه زنگار از دل بزداایم و غبار سینه را با آب دیده صیقل دهیم تا آئینه‌ای شود برای جمال یار.

چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است بر رخ او نظر از آینه پاک انداز

شیخ اجل «سعدی» فرمود: «آتش دو است: آتش معیشت و آتش معصیت. آتش معیشت را آب آسمان گُشد و آتش معصیت را آب دیدگان. و نیز آتش معصیت را به دو چیز توان گُشت: به خاک و آب؛ به خاک پیشانی و به آب پیشانی. خاک پیشانی، در سجود و آب پیشانی، گریه از ترس خداوند و دود». (۱) ای حاجی عزیز! علت حساسیت این موقف آن است که خورشید حقیقت در مشعر طلوع می‌کند و در پرتو این تابش، دل به شعور باطنی یا

ص: ۹۰

«کشف» می‌رسد. این است رمز در رمز همه اسرار حج. همه اولیاء الهی و کُمل عارفان، به خاطر همین سرّ است که در این موقف با هیجان عجیبی شب را به صبح اشراق می‌رسانند.

جناب کمیل از حضرت علی (ع) سؤال می‌کند:

«ما الْحَقِيقَةُ؟»

فَقَالَ عَلِيٌّ (ع):

مَا لَكَ وَالْحَقِيقَةُ؟

فَقَالَ كُمَيْلٌ

: أَوْلَسْتُ صَاحِبَ سِرِّكَ؟

قَالَ عَلِيٌّ (ع):

بَلَى وَلَكِنْ يُرَشِّحُ عَلَيْكَ مَا يَطْفَحُ مِنِّي.

فَقَالَ كُمَيْلٌ

: أَوْ مِثْلَكَ يُحَيِّبُ سَائِلًا

فَقَالَ عَلِيٌّ (ع):

الْحَقِيقَةُ كَشْفُ سُبْحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ

فَقَالَ كُمَيْلٌ:

زِدْنِي بَيَانًا

فَقَالَ عَلِيٌّ (ع)

: مَخَوُّ الْمَوْهُومِ صَحْوُ الْمَعْلُومِ

فَقَالَ كُمَيْلٌ

: زِدْنِي بَيَانًا

فَقَالَ عَلِيٌّ (ع):

هَتَكَ السِّرَّ لِغَلْبِهِ السِّرُّ

فَقَالَ كُمَيْلٌ

: زِدْنِي بَيَانًا

فَقَالَ عَلِيٌّ (ع):

الْحَقِيقَةُ نَوْزٌ يَسْرُقُ صُبْحَ الْأَزَلِ فَيَلْوُحُ عَلَى هَيَاكِلِ التَّوْحِيدِ آثَارُهُ

قَالَ كُمَيْلٌ:

زِدْنِي بَيَانًا

قَالَ عَلِيٌّ (ع):

أَطْفِ السَّرَاجَ فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ. (۱)

حقیقت چیست؟ حضرت فرمود: تو را با حقیقت چه کار؟ عرض

۱- علی شیخ الاسلامی، راه و رسم منزل‌ها، ص ۲۲.

ص: ۹۱

کرد: آیا من رازدار تو نیستم؟ فرمود: چنین است، اما آنچه از من می‌ترواد بر تو می‌بارد. عرض کرد: آیا چون تویی پرسش‌کننده را نا امید می‌کند؟ فرمود: «حقیقت» پرده بر گرفتن از پرتوهای جلال حق است بدون اشاره. عرض کرد: بر بیان بیافزای. فرمود: از میان رفتن موهوم به گاه پایداری معلوم. عرض کرد: بر بیان بیافزای. فرمود: پرده‌داری در پی چیرگی راز است. عرض کرد: بر بیان بیافزای. فرمود: حقیقت، نوری است که از بامداد ازلی می‌درخشد و پرتوهایش بر آثار توحید می‌تابد. عرض کرد: بر بیان بیافزای، فرمود: چراغ را خاموش کن که صبح دمیده است.

ای حاجی عزیز! پس از این اشراق و طلوع نور حقیقت است که دل به مقام کشف و شهود می‌رسد و در پرتو این شناخت به ملاً اعلی پرواز می‌کند. حجاب‌های جسمی و نوری را یکی پس از دیگری کنار می‌زند، و آن‌چنان به وجد و شوق می‌آید که بی‌اختیار در کوه‌های اطراف بالا و پایین می‌دود. این بی‌قراری نشانه عروج روح فرد به ساحت قرب الهی است. امام صادق(ع) در سرّ وقوف به مزدلفه چه زیبا فرمود:

وَأَتَّقِهِ بِمُزْدَلِفَةَ وَأَضَعِدْ بِرُوحِكَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى بِصُعُودِكَ عَلَى الْجَبَلِ. (۱)

با ترس و تقوای دل به مزدلفه وارد شو و با بالا رفتن از کوه با روح خود به ملاً اعلی پرواز کن.

۱۰. منا (قربانگاه عاشقان)

آن‌گاه که وقوف حج گزار پس از طلوع آفتاب در مشعرالحرام تمام می‌شود، به سمت منا حرکت می‌کند. لازم است که هنگام حرکت، به طرف چپ یا راست متمایل نباشد و فاصله مشعر و منا را در محدوده معین شده طی نماید. ای حاجی عزیز! راز این فاصله، درک صراط مستقیم هدایت است. صراطی که ارزش‌های الهی و فضیلت‌های معنوی را در تو شکوفا می‌کند.

مولای متقیان علی (ع) فرمود:

الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوُسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ، عَلَيْهَا بَاقِيَ الْكِتَابِ وَآثَارُ النَّبِيِّ وَ مِنْهَا مَنَفَذُ السُّنَّةِ. (۱)

انحراف به راست و چپ، گمراهی است. راه وسط، جاده (صراط مستقیم) است که قرآن و ارزش‌های رسالت نبوی و شکوفایی سنت الهی بر آن استوار است.

آری! ما امتی هستیم که آیه: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيًّا لِتُكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ (بقره: ۱۴۳) در شأن ما نازل شده است. بنابراین باید با اعتدال‌گرایی دیانت را در خود شکوفا کنیم، تا جایی که شهید و گواه ارزش‌های دینی و اخلاقی برای سایرین باشیم. با روحیه اعتدال است که می‌توانیم رمز منا، رمی جمرات و قربانی را درک کنیم.

ص: ۹۳

کلمه «منا» از ماده تمنی و منیه به معنای آرزو است. با میانه‌روی می‌توانیم همه تمایلات و آرزوها را در خود تعدیل کنیم و همه را تحت تأثیر یک تمنا و آرزو قرار دهیم که شوق وصال پروردگار است.

در «منا» تنها یک ندا ما را می‌خواند و یک میل در ما شکوفا می‌شود و آن بانگ مشتاقی و صفای جرعه ساقی است. در اینجا برای ثابت کردن صفای دل، صدق بندگی و اعلام آمادگی برای استغراق در حضرت رحمانی و مشروب شدن به شریعه حضرت رحیمی باید قربانی کنی. رمز قربانی کردن در واقع ذبح «انانیت» و یا ذبح خود حقیقی در برابر خداست. اگر پس از قربانی آثار مثبت در ما باشد، حقیقت آن تحقق پیدا نکرده است.

مولوی در مثنوی خود حکایتی را نقل می‌کند که: عاشقی درب منزل معشوق را می‌زند، معشوق می‌پرسد پشت در کیست؟

گفت من، گفتش برو هنگام نیست برچنین خوانی مقام خام نیست

خام را جز آتش هجر و فراق که پزد؟ که وا رهاند از نفاق

چون تویی تو هنوز از تو نرفت سوختن باید تو را در نار تفت

عاشق، نا امید بازمی‌گردد. پس از یک‌سال آثار مثبت را به‌طور کامل از خود دور می‌کند و دوباره به درب منزل معشوق می‌آید.

بانگ زد یارش که بر در کیست آن گفت: بر در هم تویی ای دل‌ستان

گفت: اکنون چون منی، ای من در آن نیست گنجایی دو من در یک سرا

البته این حکایت مربوط به بایزید بسطامی است. وی یک شب در خلوت خانه مکاشفه‌ها، کمنند شوق را بر کنگره کبریایی او انداخت، آتش عشق در نهاد خود برافروخت و زبان را از سر در ماندگی بگشاد و

ص: ۹۴

گفت: «یا رَبِّ مَتَىٰ اصِلُّ إِلَيْكَ؟»؛ «بار خدایا! تا کی در آتش هجران تو بسوزم؟ کی مرا شربت وصال دهی؟» به سرش ندا آمد که: بایزید! هنوز تویی تو همراه تو است؛ اگر خواهی که به ما رسی «دَعُ نَفْسَكَ وَتَعَالَ» خود را بر در بگذار و در آی. (۱)

ای حاجی عزیز! حتی راز تراشیدن مو، آن است که در مقام قربانی، به عنوان سرآغاز نزدیک شدن به خدا نباید تار مویی از تعلقات ظاهری و باطنی در تو باقی باشد. چه زیبا فرمود امام صادق(ع)

وَ اَذْبَحِ حَنْجَرَةَ الْهَوَىٰ وَ الطَّمَعِ عِنْدَ الدَّبِيحَةِ ... وَ اَحْلِقِ الْعُيُوبَ الظَّاهِرَةَ وَ الْبَاطِنَةَ بِحَلْقِ شَعْرِكَ. (۲)

به هنگام قربانی، حنجره هوس و طمع را قطع کن و با زدودن مو، عیوب ظاهری و باطنی را از خود دور نما.

پس ای حاجی! ارزش فرصت حضور در منا را بدان، و ریشه تعلقات ظاهری و باطنی را برای همیشه قطع کن. با خدای مهربان عهد نما که پیوسته با او و برای او هستی و کمال انقطاع را با ترک هواهای نفسانی و امیال شیطانی لمس کن. با این کار شیرینی حضور و لذت وصول را بچش، تا برای ابد از لغزش‌ها و آوارگی‌ها در امان باشی.

باز در آن کوش که قربان کنی هر چه کنی کوش که با جان کنی

هر که نشد کشته شمشیر دوست لاشه مردار به از جان اوست

۱- کلیات سعدی، ص ۱۱۶۱

۲- مصباح الشریعه، ص ۹۲.

۱۱. رمی جمرات

وقتی که حاجی از همه تعلقات بیرونی و درونی رها می‌شود و انانیت خود را در قربانگاه حضور قربانی می‌کند، شیطان به شدت عصبانی شده، با تمام قوا به او حمله‌ور می‌گردد. به همین سبب رمی جمرات، دور کردن جنود شیطان از درون و بیرون است. همچنین تشبّه جستن به حضرت ابراهیم(ع) است. زیرا شیطان در این محل نزد او آمد تا شبهه‌ای در حج او پدید آورد، یا با ارتکاب گناهی، او را دچار فتنه‌ای سازد. از این رو خداوند متعال به ابراهیم(ع) دستور داد که با انداختن سنگ، او را دور و از خود مأیوس گرداند.

شیطان ابتدا عقل را به شبهه و تردید وادار می‌کند، که با رمی اولی او رانده می‌شود. سپس در کمین خیال می‌نشیند که با رمی وسطی دور می‌شود. در مرتبه سوم نفس را وسوسه می‌کند ولی با رمی آخر مأیوس می‌گردد.

مرحوم فیض کاشانی در این باره می‌فرماید:

اگر از دلت بگذرد که ابراهیم(ع) به شیطان سنگ انداخت و او را از پیش خود دور ساخت، برای این بود که شیطان بر او وارد شده بود و ابراهیم(ع) او را دید، لیکن شیطان نزد من نیامده و من او را ندیده‌ام، دیگر سنگ انداختن چه معنا دارد؟ باید بدانی که این خیال از شیطان است و او آن را در دل تو انداخته تا اراده‌ات را در رمی جمرات سست گرداند و به دلت اندازد که این کاری بیهوده و شبیه بازی کودکان است که نباید به آن مشغول شوی؛ لیکن تو باید با جدیت و کوشش در رمی، او را از

ص: ۹۶

پیش خود برانی و دماغش را به خاک بمالی و بدانی که تو در ظاهر سنگ به سوی «عقبه» می‌اندازی؛ اما در واقع سنگ را بر چهره شیطانی می‌زنی و پشت او را می‌شکنی؛ زیرا خواری و مقهوریت شیطان جز با تعظیم و امتثال امر الهی و به مجرد فرمان او بی آنکه عقل و نفس در آن دخالتی کنند حاصل نمی‌شود. (۱) البته ای حاجی عزیز! جدا شدن از صفات دنیوی و خصوصیات که عمری با آن زندگی کرده‌ایم کار آسانی نیست. لکن عنایت الهی و تأثیر مقدسات روحانی اعمال حج این توفیق بزرگ را نصیب ما کرده. با این وجود تا استقرار حالات معنوی و صفات الهی در نفس، از تهدیدهای جنود شیطان در امان نیستیم. باید با هوشیاری و فرمان‌برداری محض از این نوسانات عبور کنیم تا ان شاء الله به مقام تمکین و اتصاف به خلعت ربوبی نایل شویم.

۱۲. احرام ربوبی

وقتی در این مقام حاجی از انانیت و اوصاف بشری خارج شد، با نور روح قدسی احرام می‌بندد. یعنی به خلعت اوصاف الهی آراسته می‌شود و با این احرام مجدداً به طواف کعبه می‌آید. اما این بار وارد کعبه دل می‌شود که حرم سرّ الهی است. عارفانه هفت بار طواف می‌کند. آن‌گاه در کوی قرب و انس معتکف می‌شود و به رؤیت معتکفان می‌رسد. چنان‌که خدای مهربان فرمود:

۱- المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۰۲.

ص: ۹۷

(وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ) (بقره: ۱۲۵)

از حضرت ابراهیم و اسماعیل (ع) تعهد گرفتیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و خاکساران پاکیزه نگه دارند. سپس جمال احدیت را نظاره گر می‌شود و قدح و سقاهم ربهم شراباً طهوراً (انسان: ۲۱) را از دست محبوبش می‌نوشد و با نور جمال به نظاره‌اش می‌نشیند، با ندایش بالا می‌رود و به مقامی می‌رسد که: «ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر» (۱)؛ «جایی که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بر دل بشری خطور نکرده است». البته این مقام، لقاء الله است. حاجی در این مقام از همه تصرفات نفسانی رهایی می‌یابد و شوق حضور جذبه معشوق او را از خود به در می‌کند. همه چیز را به رنگ توحید می‌بیند و با تکرار اسماء الهی، تسبیح هماهنگ موجودات را می‌شنود. اینجاست که به اسرار لباب واقف می‌شود و مرگ حقیقی او که تبدیل از نشئه طبیعی به نورستان حضور است اتفاق می‌افتد.

جناب مولوی در این مقام فرمودند:

مرگ را بگزین و بر در این حجاب بی حجابت باید اسرار لباب

نه چنان مرگی که در گوری روی مرگ تبدیلی که در نوری روی

لکن خداوند متعال به منظور: لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ (انعام: ۶۰) حاجی را به دنیا برمی‌گرداند، تا حقیقت: صِبْغَةَ اللَّهِ

ص: ۹۸

وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً (بقره: ۱۳۸) را برای مردم هدیه آورد. به گونه‌ای که مردم رنگ و بوی الهی را در رفتار او تماشا کنند و به حقیقت «حج» یقین حاصل نمایند و از سبوی زمزم او شراب معرفت بنوشند.

ای حاجی عزیز! بعد از بازگشت از سفر روحانی حج ظاهر و باطن ما باید به اوصاف خدایی آراسته گردد. طوری که مردم صبغه‌ای الهی را در اعمال و رفتار ما ببینند؛ از سبوی جان ما پیوسته آب زمزم بجوشد، یعنی سوز و گداز شبانه و آه سحر باید از خاکستان قلب ما چشمه زمزم را جاری کند؛

چو اسماعیل بزنی پایی که جوشد خاکستان قلبم زمزم ای رشک

باید مردم در همه حال بی‌قراری و خاکساری ما را به کعبه حضور احساس کنند و همگان مشتاق این سفر روحانی شوند. البته این تأثیر معنوی به دست نمی‌آید مگر اینکه توشه این سفر معنوی را در سایه اخلاص حفظ کنیم.

ما در عمره مفرده طاعت و عبادت خویش را خالص می‌کنیم، که فرمود:

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ (بینه: ۵)

و امر نشدند مگر بر اینکه خدا را به اخلاص کامل در دین پرستش کنند و از غیر دین حق رو بگردانند.

اما در حج تمتع خود را برای خدا خالص می‌کنیم: *إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ*؛ «مگر بندگان خالص خدا.» (صافات: ۴۰)

مقام مخلص جایی است که دیگر شیطان نمی‌تواند بر انسان مسلط شود؛ چنان‌که سوگند یاد کرد: «همه بندگانت را گمراه می‌کنم

مگر آنانی که مخلص شدند: قَالَ فِعِزَّتْكَ لِأَعْوِيئَهُمْ أَجْمَعِينَ * *إِلَّا عِبَادَكَ*

ص: ۹۹

مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ. (ص: ۸۲ و ۸۳)

مقام مخلصین، مقام اتصاف به صفات الهی است و بنده خالص در فضای قرب الهی سیر می‌کند. اوصاف قدسی در او ملکه شده و جایی برای تصرف شیطان وجود ندارد. مانند آئینه‌ای که دیگر آهن نمی‌شود یا نان پخته که هرگز گندم نمی‌گردد و یا انگور که هرگز غوره نمی‌شود؛

هیچ آئینه دگر آهن نشد هیچ نانی گندم خرمن نشد

هیچ انگوری دگر غوره نشد هیچ میوه پخته با کوره نشد

پخته گرد و از تغیر دور شو همچو برهان محقق نور شو

حاجی گرامی! اخلاص، راه رهایی از تصرف اغیار است و کعبه حج را از آن جهت «بیت العتیق» خوانده‌اند که پرچم اخلاص یعنی رهایی را در صورت انجام درست اعمال به دست من و شما می‌دهد تا از منافع آن در دوران حیات بهره‌مند شویم و دیگران را نیز بهره‌مند سازیم.

لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ (حج: ۳۳)

این شعائر الهی برای شما تا زمان معین فوایدی دارد، که مرکز آن خانه کعبه است.

پس بکوش تا بدون این نشانه از حج برنگردی، چرا که بدون اخلاص به آزادگی نخواهیم رسید. اگر از آزادگی محروم شویم ما را به «بیت العتیق» یعنی کعبه دل راه نمی‌دهند و اگر به کعبه دل راهی نیابیم، حقیقت «تقوی القلوب» در ما ساری و جاری نمی‌شود:

ص: ۱۰۰

ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (حج: ۳۲)

این است و هر کس نشانه‌های دین خدا را بزرگ و محترم دارد این صفت دل‌های باتقوا است.

خوشا به حال حاجیانی که به حقیقت حج راه یافته‌اند و از اسرار آن باخبر شده‌اند. از همه تعلقات مادی و معنوی رهیده و در کوی انس محبوب شراب حضور چشیده‌اند، پرچم اخلاص و آزادی را بر بام وجود برافراشته و به صفت «تقوی القلوب» آراستگی یافته‌اند.

۱۳. ورود به مدینه

زیارت فخر کائنات و اشرف مخلوقات، محمد بن عبدالله (ص) در مدینه و قبور ائمه بقیع صلوات الله علیهم اجمعین، مکمل اعمال حاجی در مکه است. در واقع، ولایت روح کعبه است که حاجی در مواقع مختلف حج به اسرار آن آگاهی یافته است:

روح کعبه در ولایت خفته است این حقیقت را محمد گفته است

عارف واصل، میرزا جواد ملکی تبریزی در این باره گفته است:

آنچه که عقیده اسلام بر آن است، آنکه پیغمبر ما (ص) اشرف خلق خداست کافه و او آقای خلق خدا و حبیب خداست. در روایت معتبر از آن حضرت رسیده است که: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي». و او در معراجش به پروردگار خود به حدی نزدیک شد که جبرئیل نتوانست او را همراهی کند، و آن حضرت نزدیک شد، مانند رسیدن دو قوس کمان به یکدیگر، بلکه

ص: ۱۰۱

نزدیک‌تر (۱) به مقام عالی اعلی گردید و اسم اعظم خدا و صاحب وسیله و حوض و شفاعت کبری و او مثل اعلی است. و او واسطه بین خدای متعال و تمام ممکنات است. و او نزدیک‌ترین حجاب و طرف ممکن است و بالجمله بداند که مکان او در دربار خدای تعالی، به حدی است که انبیاء مرسلین از اولین و آخرین و ملائکه مقربین، به آن غبطه می‌برند و ما را ممکن نیست که به کنه معرفت او برسیم.

و اما معرفت حق او در این باب حدیث: «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكُ» کافی است که او علت غایی تمام آفریدگان و رحمت عالمیان است. این بالنسبه به عامه ممکنات است و اما خصوص امت او، حقوق خاصه هدایت او بر آن افزوده می‌شود و تحمّل آزاری که به آن حضرت در این راه وارد گشته است، بر آن اضافه می‌گردد که فرمود: هیچ پیامبری به مانند من آزار نکشید. و او به تصدیق کتاب خدا، از هوا سخن نمی‌راند و چون جلالت حق او را شناختی و دانستی که او زنده و در نزد پروردگار خود به زائر خویش نظر دارد و سلام آنها را می‌شنود و از ضمیر آنها آگاه است، برای گناهان آنان طلب آمرزش می‌کند و در نیازمندی‌های آنان شفاعت می‌نماید.

در این صورت او را زیارت کن، چنان‌که او زنده است و تو را می‌بیند و با تو رو به روست و چیزی تو را از توجه به او مشغول نمی‌سازد و سراسر وجود تو به حضرت او، با محبت و هیبت او متوجه خواهد بود. و هرگز از طول مناجات با او و عرض حوائج خود به آن حضرت،

۱- (دَنَى فَتَدَلِّي فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) (نجم: ۸).

ص: ۱۰۲

خسته نخواهی گشت. و در حرم آن حضرت، با کسی تکلم نخواهی کرد، بلکه بر چیزی که تو را از مراقبت باز دارد، نظر نخواهی کرد، چون می‌دانی که او به حال تو داناست و به تو نظر دارد.

برای تمام بیماری‌های خود، از او طلب درمان می‌کنی و به جلب عطف او و طلب باران از ابر جود و رأفت او، حوائج خود را می‌خواهی، و به یقین که او کریم‌ترین تمام خلایق است و بخشنده‌تر از هر جواد و کریم ... و خداوند او را در کتاب عزیزش به (لَعَلَىٰ خُلُقِي عَظِيمٍ) توصیف فرموده و در طلب رحمت و سؤال و تضرع و ابتهال نباید تسامح کنی، زیرا شخص کریم حرمت واردین را ضایع نمی‌سازد. (۱) حاجی عزیز! با دل وارد شهر مدینه شو، تا انوار قدسیه خاتم رسولان و ارواح ائمه بقیع (ع) را شهود نموده، بوی آشنایی را از در و دیوار شهر استشمام کنی و با طهارت جان حضور گرم پیامبر خدا (ص) و صدای گام‌های دلنشین او را دریابی و جلوه آنچه را که در مکه اندوختی، به وضوح در مسجد النبی و کنار قبر حضرت زهرا (س) و خاک پاک قبرستان بقیع مشاهده کنی.

مرحوم فیض کاشانی در این باره فرمود:

هنگامی که چشمت به دیوارهای مدینه افتاد، به خاطر آور این شهری است که خداوند آن را برای پیامبرش برگزیده و هجرتش را از مکه به این شهر قرار داد و این جایی است که

ص: ۱۰۳

رسول اکرم(ص) احکام پروردگارش را در آن تشریح کرد و سنت‌های خویش را برقرار فرمود. در آن با دشمنان خدا به نبرد پرداخت و دین خدا را در آن آشکار ساخت، تا آن گاه که خداوند روح مقدسش را قبض فرمود و تربت او را در این شهر قرار داد.

سپس جای قدم‌های پیامبر(ص) را که در آن رفت و آمد می‌کرده است، در نفس خویش تصور کن؛ زیرا بر هیچ جای پای از زمین مدینه گام نمی‌نهی، مگر اینکه آن، جای پای مقدّس حضرت رسول(ص) است.

بنابراین در زمین آنجا جز با آرامش و امید قدم مگذار و به یاد آور که پیامبر(ص) در کوچه‌های این شهر رفت و آمد می‌کرد، و خشوع و وقار او را در راه رفتن به خاطر آور و آنچه را خداوند از کمال معرفت خود، در دل وی به ودیعت نهاده و آوازه‌اش را بلند گردانیده و نام او را قرین نام خویش کرده و اعمال کسی را که هتک حرمت آن حضرت نمود(هر چند به بلند کردن صدای خود بر صدای او باشد) بی‌ثمر شمرده، از نظر بگذران.

سپس نعمتی را که خداوند به کسانی ارزانی داشت که به مصاحبت او مشرف و به مشاهده و استماع گفتار او نایل شدند، به یاد آور و از اینکه به هم‌نشینی با او و اصحابش توفیق نیافته‌ای، بسیار اندوهگین باش و بیاندیش که تو در دنیا از دیدن او محروم بوده‌ای و از دیدن او در آخرت، در اثر شک و تردید محروم نمایی، و یا اعمال بد تو، میان او و تو حائل گردد. چنان‌که فرموده است: گروه‌هایی نزد من آورده می‌شوند که می‌گویند: یا

ص: ۱۰۴

محمد! یا محمد! من می گویم: پروردگارا! اینها یاران منند؟ پاسخ می رسد: تو نمی دانی اینها پس از تو چه کرده اند، پس می گویم: دور و هلاک باشند. (۱) به قول شهریار:

به جز فرشته عرش آشیان وحی الهی پرنده پر نتواند زدن به بام محمد

به شاهراه هدایت گشوده باب شفاعت صلاهی خوان کرم بین و بار عام محمد

آری حاجی عزیز! قبولی اعمال ما در مدینه، باید با مهر خاتم ولایت و نبوت تأیید شود و تا جواز قبولی اعمال را دریافت نکردیم از جوار رحمت «رحمه للعالمین» خارج نشویم. بدان که نشانه پذیرفته شدن آن است که دل در تمنای او بی قرار شود و جدا کردن او از جوار مزار نورانی پیامبر(ص) ممکن نباشد.

در آن حال داستان ستون «حنّانه» را به یاد آور که وقتی پیامبر خدا(ص) منبری تازه برای خود ساخت، هنوز بر آن تکیه نکرده بود که به فریاد آمد و از طول و عرض شروع به لرزیدن کرد، طوری که همه اصحاب متوجه این بی تابی شدند و در حیرت فرو رفتند. از پیامبر خدا(ص) علت آن را پرسیدند. پیامبر خدا(ص) به ستون فرمود: «از چه می لرزی و فریاد می کنی؟» ستون حنّانه در پاسخ گفت: «از فراق تو بی تابی می کنم».

۱- محجّه البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۵.

ص: ۱۰۵

نکند ما از چوب کمتر باشیم، و به هنگام وداع با پیامبر(ص) دلمان بی‌قراری نکند و تمنایی برای حضور مدام در کنار او نباشد. چه زیبا فرمود مولانا:

در تحیر مانده اصحاب رسول از چه می‌لرزد ستون با عرض و طول
گفت پیغمبر: چه خواهی ای ستون؟ گفت: جانم از فراغت گشته خون
از فراق تو مرا چون سوخت جان چون نالم بی‌تو ای جان جهان
من همان خواهم که قائم شد بقاش بشنو ای غافل کم از چوبی مباش

ای حاجی عزیز! اگر دلی داری که حاضر به ترک جوار نورانی پیامبر(ص) نیست بر خود بیال و سجده شکر کن. با آن حال روحانی، نزدیک منبر بیا. دست بر آن بکش و سرو صورت بر پایه زیرین آن بگذار تا به درد چشم مبتلا نشوی. این فرموده امام صادق(ع) است که از پیامبر خدا(ص) نقل می‌کند: «میان خانه و منبر من باغی از باغ‌های بهشت است و منبر من بر دری از درهای کوچک بهشت قرار گرفته است». کسی پرسید: «آیا امروز هم باغی از همان باغ‌هاست؟» فرمود: «اگر پرده گشوده شود، آن باغ را خواهید دید». (۱) خوشا به حال کسانی که این پرده بر آنها گشوده می‌شود و عظمت باغ بهشت را که همان ساحت ولایت کلیه است، مشاهده می‌کنند.

۱۴. زیارت حضرت زهرا ۳

آن‌گاه که زیارت مرقد نبوی را انجام دادی، با عجله زائر قبر حضرت زهرا(س) شو. مزار آن بزرگوار اگر چه به ظاهر پنهان است اما برای

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۲، روایت ۵.

ص: ۱۰۶

عاشقان ایشان پنهان نیست، زیرا نور فراگیر زهرا(س) روشنگر عرش و فرش است.

فاطمه(س) را از آن جهت «زهرا» گویند که خدای متعال او را از نور عظمت خود آفرید، و این نور در مشکات زهرا(س) روشنی بخش محفل دل‌هاست.

در یک روایت جابر از امام صادق(ع) می‌پرسد: «چرا فاطمه(س)، زهرا نامیده شده است؟» حضرت در پاسخ فرمود: «لَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَهَا مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ»؛ (۱) «برای اینکه خدای عزوجل آن حضرت را از نور عظمتش آفرید».

بزرگی حضرت زهرا(س) با ساحت ولایت نبوی و علوی است، چرا که دو دریای نورانی و موج ولایت علوی و نبوی را به هم متصل می‌کند.

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (الرحمن: ۱۹ و ۲۰)

دو دریا را (ولایت نبوی و ولایت علوی) به هم آمیخت و بین آنها فاصله است (ولایت فاطمی) تا حدود هر دو را حفظ کند.

و از مخلوط شدن این دو دریا در ساحت ولایت فاطمی است که: يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ؛ «لؤلؤ (حسن) و مرجان (حسین) خارج می‌شود.» (الرحمن: ۲۲)

ص: ۱۰۷

یعنی ولایت در وجود مقدس حضرت زهرا(س) استقرار و تداوم پیدا کرد که التقای ساحت نبوی و علوی است. طره حسن لم یزل سایه کشان به هر کجا حرکت نقطه‌ای شد از دایره کمال دوست حرکت جوهری کجا نسخه نویس حکمت است جوهر عشق ای حکیم خفته به زیر خال دوست بیا که مختصر کنم حدیث رهروان عشق حب محمد و علی است خطه اعتدال دوست آب بقای زندگی سوره کوثر آمدست موج زند ز فاطمه چشمه لایزال دوست اهل ولایت ار شوی به چشم دل نظر کنی وجهه اهل بیت را حلقه اتصال دوست آری ای حاجی عزیز! اگر با پاکی دل، عشق جوشان و چشمی گریان، در جست‌وجوی قبر بانوی دو عالم باشی، عنقریب تو را صدا می‌زند و در جوار ملکوتی و ساحت ولایی خود جا می‌دهد، طوری که همه جای مدینه را آکنده از نور زهرا(س) خواهی یافت.

۱۵. زیارت ائمه بقیع

پس از زیارت امّ الائمه حضرت زهرا(س) به طرف بارگاه بقیع که محل فرود ملائکه و ارواح قدسی است گام بردار، و دل را در فضای جذبه ملکوتی چهار امام عزیز(امام حسن مجتبی(ع)، امام سجاد(ع)، امام

ص: ۱۰۸

باقور(ع) و امام صادق(ع) رها کن؛ تا حالاتی که تاکنون ندیده‌ای و تجربه نکرده‌ای را مشاهده کنی و استعداد دل را در عروج آسمان ولایت بشناسی و در عالم ملکوت، جام جهان‌نمای ولایت را در خاک به ظاهر خاموش بقیع نظاره گر باشی. ز ملک تا ملکوتش حجاب برگیرند هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند جام جهان‌نمای ولایت، همان بقعه قرب الهی و بهشت رضوان است که نبی اکرم(ص) نوید آن را به امام علی(ع) مظهر ولایت مطلقه داده بود:

یا اباالحسن! به درستی که خدای متعال قبر تو و فرزندان تو را، بقعه‌هایی کرده است از بقعه‌های بهشت و عرصه‌ای از عرصه‌های آن و دل‌های خلق و برگزیدگان بندگان خود را به آنها مایل ساخته، تا خواری و اذیت راه شما را متحمل شوند و برای نزدیک شدن به خدا و دوستی پیغمبر او قبور شما را تعمیر کنند و بسیار به زیارت شما بیایند.

یا علی! شفاعت من مخصوص این طایفه است. بر حوض من وارد می‌شوند و ایشان فردای قیامت، در بهشت زیارت کنندگان و همسایگان من هستند. (۱) حج گزار گرامی! در هنگام زیارت ائمه(ع) باید عظمت شأن آنها را در نظر آوری، و بدانی که آنان از زیارت من و شما در هر مکانی آگاهند و سلام و درود ما را می‌شنوند. پس سعی کنیم در کمال خشوع و ادب در برابر مزارشان توقف نماییم و برای ورود به حرم اجازه

ص: ۱۰۹

بخواهیم و بعد از اطمینان به اذن دخول آرام آرام به مرقدشان نزدیک شویم. در این حال، دل را هم برای زیارت آنها آماده نماییم. احادیث نورانی ایشان را زمزمه کنیم، و از بدعهدی‌های گذشته عذرخواهی نماییم.

آن‌گاه زیارت مخصوص هر یک را به‌جا آوریم. بعد از زیارت در گوشه‌ای خلوت برای مظلومیت آنها تا می‌توانیم گریه کنیم. آن‌گاه اگر حال خوشی پیدا کردیم، به خود و کارهایمان نظر کنیم که آیا شیعه آنها هستیم یا خیر.

این حدیث نورانی حضرت زهرا(س) را به یاد آوریم که فرمود: «پدرم روزی به چهره علی(ع) نظر کرد و بیان داشت: «هَذَا وَ شِيعَتُهُ فِي الْجَنَّةِ» (۱)؛ «این مرد(علی(ع) و پیروانش در بهشت‌اند».

اکنون خوب به حال و روزت نظر کن که آیا به واقع شیعه علی(ع) هستی؟ آیا اعمال و رفتار ما منطبق بر سیره اهل بیت(ع) بوده است؟

خلاصه کلام اینکه، حاجی در مدینه با درک درست محضر اهل بیت(ع) و زیارت شب و روز، به معراج ولایت سیر می‌کند و عصاره معرفت حج را از سبوی اهل بیت(ع) سر می‌کشد. در این حال در می‌یابد که روح کعبه در ولایت خفته است. یعنی در کعبه خلعت عشق می‌پوشد و در مدینه جام عشق می‌نوشد:

هر که را از عشق خلعت داده‌اند باده از جام ولایت داده‌اند

ص: ۱۱۰

ص: ۱۱۳

فصل چهارم آثار معنوی حج

اشاره

پس از بازگشت از حج رفته رفته، آثار معنوی حج در حج گزار ظهور می کند و هم خودش و هم دیگران از برکات آن بهره مند می شوند. حاجی تا زمانی که زنده است با همان آثار و نشانه‌ها زندگی می کند. در این بخش مهم ترین نشانه‌های حاجی را پس از زیارت خانه خدا و مدینه النبی به طور خلاصه بیان می کنیم تا ان شاء الله همه ما به این اوصاف متخلق بمانیم.

۱. یاد مرگ

حاجی، کسی است که روزی دو تا سه بار یاد مرگ بیافتد، قلب او با شوق لقای حق همواره زنده بماند. مگر نه این است که با پوشیدن احرام مرگ و قیامت را تجربه کرده است. پس تا زنده است باید آن حالات را در خود حفظ کند. البته همه مؤمنین باید به یاد مرگ باشند، چرا که اثر تربیتی و روانی فراوانی در رشد انسان دارد و باعث دوری از غفلت و بیداری عقل و دل می شود و محبت غیر خدا را از انسان دور می کند. چه زیبا فرمود امام صادق (ع):

ذِكْرُ الْمَوْتِ يُمِيتُ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ، وَيَقْلَعُ مَنَابِتَ

ص: ۱۱۴

الْعُقْلَهُ، وَيَقْوِي الْقَلْبَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ وَيَرْقُّ الطَّبْعَ، وَيَكْسِرُ أَعْلَامَ الْهَوَىٰ وَيُطْفِئُ نَارَ الْحِرْصِ وَيُحَقِّقُ الدُّنْيَا. (۱)

یاد مرگ، شهوت‌ها را در انسان می‌کشد، از خواب غفلت دور می‌کند و قلب را در انجام وظایف الهی نیرومند می‌سازد. طبع انسان را رقیق می‌کند. نشانه‌های هوا و هوس را در هم می‌کوبد و آتش حرص را خاموش می‌نماید و دنیا را در چشم انسان حقیر و کوچک می‌سازد.

همچنین امام باقر(ع) فرمود:

إِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ أَرْبَعِينَ سِنَةً نَادَىٰ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ قَدْ دَنَا الرَّجُلُ فَأَعِدَّ الزَّادَ. (۲) زمانی که انسان به سن چهل سالگی می‌رسد، منادی از آسمان ندا می‌کند که وقت رفتن نزدیک است، پس توشه سفر را آماده کن.

انسان اگر مؤمن و خدایطلب باشد، این ندای آسمانی را می‌شنود. اگر پس از سن چهل سالگی نشنید باید به حال خود گریه کند و با تلاش خالصانه و ریاضت موانع را از خود دور گرداند. اما پس از سفر حج همواره باید این ندا در گوش حاجی طنین انداز باشد، چون او در مراحل مختلف حج این حجاب‌ها را بر گرفته و مانع‌ها را زدوده است. وی باید هر لحظه با این ندای آسمانی طوری منقلب شود که نزدیکان از تغییر حالات او مطلع شوند و آنها نیز به برکت این حالات معنوی منقلب

۱- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۳۳

۲- علی بن حسن طبرسی، مشکاة الانوار، ص ۱۷۰.

ص: ۱۱۵

شوند. اگر پس از حج حاجی این چنین نباشد، معلوم است در کار او مشکلی وجود دارد.

۲. مراقبه و محاسبه

حاجی باید از اندوخته‌های معنوی خود مراقبت کند تا از چنگ اندازی‌های شیطان در امان باشند. البته این کار مهم تنها با محاسبه هر روزه امکان‌پذیر است. هر چند این وظیفه هر مسلمان است که شامگاه و بامداد به حساب اعمال خود رسیدگی کند. امام کاظم (ع) در این باره فرمود:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اسْتَرَادَ اللَّهَ وَ إِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَعْفَرَ اللَّهَ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ. (۱)

کسی که هر روز خود را حساب‌رسی نکند، از ما نیست. پس اگر عمل خیر او افزون بود، طلب زیادی کار خیر بکند و اگر عمل بد انجام داد از خدا طلب بخشش کند و توبه نماید.

خوشا به حال آنان که همیشه به مراقبه و محاسبه نفس خود مشغولند و لحظه‌ای از مراقبه نفس خود دست برنمی‌دارند و این کلام مولای متقیان علی (ع) را همواره آویزه گوش جان دارند:

يَتَّبِعِي أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ مُهَيِّمًا عَلَى نَفْسِهِ مُرَاقِبًا قَلْبَهُ حَافِظًا لِسَانَهُ. (۲)

شایسته است که انسان از خودش بیم داشته و مراقب قلب خود باشد و زبان خود را نگه دارد.

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۳

۲- غررالحکم، ح ۱۰۹۴۷.

ص: ۱۱۶

اگر انسان از مراقبه و محاسبه نفس غفلت کند، ناخودآگاه همه چیز او به تاراج هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی می‌رود. روزی به خود می‌آید که تنها اسم حاجی برای او مانده است. آنگاه حسرت می‌خورد که از زهد، ایمان، خداپرستی، زیارت خانه خدا و اماکن مقدسه چیزی برای او نمانده و از حرص و دنیا خواهی و دوز و کلک روزگار رهایی نیافته است.

گرچه به درویشی و زهد شدم چهره لیک بوی ریا می‌دهد دلق سینه فام من
صیدی ز عالم نشد بر من مسکین نصیب هر چه که اندوختم دانه شد و دام من

۳. محبت خدا در دل داشتن

حاجی باید همواره محبتی را که از خدا ذخیره کرده، حفظ کند. و نیز روزبه‌روز بر عشق و محبت خود نسبت به خدا بیافزاید تا مصداق عینی این آیه شریفه باشد:

وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ (بقره: ۱۶۵)

و کسانی که اهل ایمانند کمال محبت و عشق را برای خدا ذخیره دارند.

البته این وظیفه هر مؤمن است که شبانه‌روز در تحصیل محبت خدا تلاش کند. بهترین راه دریافت محبت الهی ذکر الله است: «عَلَامَةُ حُبِّ اللَّهِ تَعَالَى حُبُّ ذِكْرِ اللَّهِ» (۱)؛ «نشانه دوستی خدای تعالی علاقه به یاد اوست.»

۱- علی بن حسام الدین الهندی، کنز العمال، ح ۱۷۷۶.

ص: ۱۱۷

انسان می‌تواند تا آنجایی در رسیدن به عشق الهی پیشروی کند که قلب او از عشق خدا لبریز شود و دیگر جایی برای اغیار نماند. به قول حافظ:

چنان پرشد فضای سینه از دوست که فکر خویش گم شد از ضمیرم

ایما حاجی که در ایام حج لذت محبت خدا را چشیده است و آرامش قلبی را در ذکر مدام الهی تجربه نموده، به طریق اولی باید حریم دل را برای پروردگار حفظ کند و نه تنها از حضور اغیار جلوگیری کند، بلکه پیوسته بر محبت و ارادت خود به خدا بیافزاید. تا جایی که عشق و دلدادگی او ثابت شود. آنگاه است که خداوند پاسدار قلب عاشقانش می‌شود. البته پاسداری خدا همان عشق مواج است که مانع ورود اغیار می‌شود.

حاجی باید روز و شب از پروردگار بخواهد که عشق خود را فزونی دهد و او را در زدودن اغیار و عوامل بیگانه در دل یاری کند و این مناجات عاشقانه امام حسین (ع) را زیاد تکرار کند: «إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي أَزَلَّتِ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَجْبَائِكَ»؛ (۱) «خدای من! تو کسی هستی که هجوم اغیار را از دل‌های عاشقانت می‌زدایی».

خالق یگانه به دوستانش محبت زیادی دارد و همواره آنها را از خطر حفظ می‌کند به شرط آنکه ما، در دوستی با خدا صادق باشیم. شخصی، از بیابان به سوی مدینه می‌آمد. در بیابان پرنده‌ای را دید که سراغ جوجه‌های خود در لانه رفت. مرد مسافر سراغ لانه رفت، جوجه‌ها

۱- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

ص: ۱۱۸

را گرفت و به عنوان هدیه نزد پیامبر(ص) برد.

وقتی حضور پیامبر(ص) رسید، جوجه‌ها را نزد آن حضرت نهاد. جمعی از اصحاب پیرامون پیامبر خدا(ص) حاضر بودند. ناگاه پرنده مادر را دیدند که بدون وحشت به خاطر جوجه‌هایش به دنبال آن شخص آمده و آنقدر به فرزندانش علاقه داشته که بدون ترس خود را روی جوجه‌هایش انداخت. پیامبر خدا(ص) فرمود: «این محبت مادر را نسبت به جوجه‌هایش درک کردید، ولی بدانید خداوند هزار برابر این علاقه، به بندگانش عشق می‌ورزد». (۱) برای زیاد کردن محبت خداوند متعال بسیار به جاست که مناجات امیرالمؤمنین علی(ع) را مرتب بخوانیم:

إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا. وَ كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تُكُونَ لِي رَبًّا، أَنْتَ كَمَا أُحِبُّ فَاجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ. (۲)

خدای من! برایم همین عزت بس که بنده توام، و همین افتخار مرا کافی است که تو خدای منی. تو همانی که من دوست دارم، مرا آن کن که تو دوست بداری.

۴. علاقه به نماز شب

قلب، سرمایه مؤمن در دنیا و آخرت است و قلبی ارزش دارد که از نور ایمان روشن باشد. چراغ این نور شب‌زنده‌داری است. به خصوص

۱- مصطفی زمانی وجدانی، داستان‌ها و پندها، ج ۵، ص ۱۱۲

۲- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۲.

ص: ۱۱۹

مؤمن به حج رفته باید نورانیت خانه خدا را همواره با شب‌زنده‌داری و سحرخیزی حفظ کند. نماز شب چنان نورانیتی به دل می‌دهد که شعاع آن آسمان‌ها را روشن می‌کند. امام رضا(ع) در این باره فرمودند:

إِنَّ الْبُيُوتَ الَّتِي يُصَلِّي فِيهَا بِاللَّيْلِ يَزْهَرُ نُورُهَا لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا يَزْهَرُ نُورُ الْكَوَاكِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ. (۱)

خانه‌هایی که در آن نماز شب خوانده می‌شود نوری از آنها تابش می‌کند که روشنی آن برای اهل آسمان ظاهر می‌شود. همان‌طوری که نور ستارگان در شب برای ساکنان زمین روشن است.

شب‌زنده‌داری اگر با سوز دل و اشک دیده همراه باشد، و ترس از خدا بر دل چیره شود، سلامت نفس و نورانیت قلب مؤمن برای همیشه تضمین می‌گردد. مولای متقیان در این باره فرمودند:

الْبُكَاءُ مِنْ حَشْيَةِ اللَّهِ يُنِيرُ الْقَلْبَ وَيَعْصِمُ مِنْ مُعَاوَدَةِ الذَّنْبِ. (۲)

گریه از ترس خداوند قلب را نورانی و در برابر گناهان حفظ می‌کند.

جناب حافظ هم زیبا گفته است:

دلا به سوز که سوز تو کارها بکند نیاز نیم شبی دفع صد بلا بکند

عتاب یار پرچهره عاشقانه بکش که یک کرشمه تلافی صد بلا بکند

طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک چو درد در تو نبیند که را دوا بکند

سعدی می‌گوید:

۱- همان، ج ۸۴، ص ۱۶۱

۲- غررالحکم، ح ۲۰۱۶.

ص: ۱۲۰

«یک شب از آغاز تا انجام، همراه کاروانی حرکت می‌کردم. سحرگاه کنار جنگلی رسیدیم و در آنجا خوابیدم. در این سفر، «شوریده‌دلی» همراه ما بود، نعره از دل برکشید و سر به بیابان زد و یک نفس به راز و نیاز پرداخت.

هنگامی که روز شد به او گفتم: این چه حالتی بود که دیشب پیدا کردی؟ در پاسخ گفت: ببلان را بر روی درخت و کبک‌ها را بر روی کوه، قورباغه‌ها را در میان آب و حیوانات مختلف را در میان جنگل دیدم. همه می‌نالیدند، فکر کردم که از جوانمردی به دور است که همه در تسبیح باشند و من در خواب غفلت.

گفت: باور نداشتم که تو را بانگ مرغی کند چنین مدهوش

گفت: این رسم آدمیت نیست مرغ تسبیح گوی و من خاموش». (۱)

البته یکی از اوصاف مؤمنین در قرآن همین است که اهل شب زنده داری و سحر خیزی باشند.

كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (ذاریات: ۱۷ و ۱۸)

پاسی از شب را به تهجد و در سحر گاهان به استغفار مشغولند.

اما حاجی باید این صفت عارفانه را تا هنگام مرگ، با خود همراه کند و به خودش ببالد که به برکت سفر حج، شب‌ها را عاشقانه با محبوب خود سحر می‌کند و همواره بر این نعمت الهی شکرگزار باشد. و

ص: ۱۲۱

با خود زمزمه کند:

مرا سرمایه دنیا سحر شد خیال این و آن از دل به در شد
چنان تیر حقیقت خورده بر دل که از اسرار غیبی با خبر شد
بیاور کیمیای زرشناسان که اشک جمله شب‌هایم گهر شد
بگو بلبل ز هجر گل نالد به باغم رویش گل مستمر شد

۵. کمک به نیازمندان

یکی از اوصاف برجسته حج گزار و هر مسلمان پرهیزکار، کمک مادی و معنوی به نیازمندان است. حاجی محترم در سفر حج می‌آموزد که باید از هر چه دارد در راه خدا ببخشد، پس باید در دارایی‌های خود حقی را برای نیازمندان قائل شود و به این آیه شریفه جامه عمل بپوشاند: **وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ؛** «(مؤمنین) در اموالشان حقی را برای نیازمند و درمانده قائلند.» (ذاریات: ۱۹)

فرهنگ انفاق به عنوان مهم‌ترین عامل مبارزه با نابرابری در جامعه، باید به وسیله همه مسلمانان با پیش‌داری حاجیان خداجو، گسترش یابد. آنان باید همه را به صورت آشکار و پنهان به انجام این وظیفه الهی دعوت نمایند و این آیه را منشور رفتار اجتماعی و اقتصادی خود قرار دهند:

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (بقره: ۲۷۴)

کسانی که اموال خود را شب و روز به صورت آشکار و پنهان در راه خدا می‌بخشند برایشان اجر عظیم نزد پروردگارشان است و هیچ غم و ترسی برای آنان نخواهد بود.

ص: ۱۲۲

البته انفاق نوعی مبادله مادی با معنویت است و مزدی که خدا در برابر بخشندگی مادی می‌دهد را نمی‌شود محاسبه کرد. اما در کارهای عام‌المنفعه انفاق به صورت آشکار بهتر است، چون موجب تشویق دیگران می‌شود. البته بخشش سری، در مواردی است که آبروی اشخاص نیازمند در میان است. اینجا فرد بخشنده باید همه جوانب را رعایت کند تا باعث حقارت نیازمندان نشود. حارث می‌گوید: «شبی در خدمت امیرمؤمنان(ع) به گفت‌وگو مشغول بودیم. در میان صحبت‌ها عرض کردم برای من مشکلی پیش آمده است. امام فرمودند: ای حارث! آیا مرا برای بیان نمودن حاجتت شایسته می‌دانی؟ عرض کردم: البته یا علی! خدا شما را جزای خیر دهد.

ناگهان امام از جای برخاست چراغ را خاموش کرد و با مهربانی هر چه بیشتر مخصوص به خود پهلو به پهلو من نشست و فرمود: می‌دانی چرا چراغ را خاموش کردم؟ برای اینکه بدون ملاحظه و رودربایستی، هر چه در دل داری بگویی و من ذلت احتیاج را در چهره‌ات نبینم. اکنون هر حرفی داری بزن. شنیدم پیامبر(ص) فرمود: در صورتی که نیازهای مردم به دل دیگری سپرده شود یک امانت الهی است که باید آن را از دیگران پنهان داشت. کسی که آن را فاش نکند به او ثواب عبادت می‌دهند و اگر افشا گردید، شایسته است هر کس که می‌شنود به کمک حاجتمند برخیزد و برای او کارسازی نماید». (۱)

۱- مهدی فقیه ایمانی، با مردم این‌گونه برخورد کنیم، ص ۹۵؛ محسن فیض کاشانی، وافی، ج ۶، ص ۵۹.

ص: ۱۲۳

آری، خدای متعال چه موفقیت ارزشمندی را نصیب توانگران کرده تا در دنیا و آخرت به نیکویی شهره شوند. به قول حافظ:

وانگرا دل درویش خود به دست آور که مخزن زر و گنج درم نمی ماند
برین رواق زبرجد نوشته اند به زر که جز نکوئی اهل کرم نمی ماند

به هر حال حج گزاران باید آن چنان زبانزد باشند که نیازمندان به راحتی نیازهای خود را با آنان در میان بگذارند و به رفع آن یقین داشته باشند. حتی بهتر آن است که حاجیان قبل از رجوع نیازمندان، خود به رفع حوائج آنان اقدام نمایند. طوری که اگر در یک محله چند حاجی زندگی می کنند، اثری از نداری و قرض نباشد.

۶. خلوت نشینی

مؤمن باید هر روز یا چند ساعت در هفته با خدا خلوت کند. بسیاری از افاضات الهی بدون خلوت کردن به دست نمی آید. همچنین روح انسان برای اینکه از هیاهوی روزگار فارغ شود، به این خلوت نشینی نیاز دارد.

اندیشیدن در آثار صنع الهی و حالات درونی و بیرونی، بدون سکون در خلوت ممکن نیست. اگر قرآن کریم ما را به تفکر دعوت می کند، این تفکر باید در آرامش و در جایی خلوت انجام پذیرد. ذکر هم باید به یاری فکر بیاید. یعنی ساحت ذکر و فکر در خلوت است، در آیاتی نظیر:

ص: ۱۲۴

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (آل عمران: ۱۹۰ و ۱۹۱)

همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز نشانه‌هایی برای صاحبان خرد است. کسانی که در حال قیام و قعود و به حالت (خوابیده به) پهلو یاد خدا می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند و می‌گویند: پروردگارا! ما را بیهوده نیافریدی. ای که منزهی ما را از عذاب دوزخ رهایی بخش.

همچنین آیه:

وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ (اعراف: ۲۰۵)

خدای خود را با تضرع و (به صورت) پنهانی و بی‌آنکه صدایت را بلند کنی در دل خود در صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش. از این آیه فهمیده می‌شود که خلوت دو نوع است: خلوت آشکار و خلوت نهان. در خلوت آشکار انسان مؤمن و سالک در ظاهر خود را از همه چیز دور می‌کند و در مکانی مقدس مقیم می‌شود. اما در خلوت نهان دل را از غیر تهی می‌سازد و آن را به کوی یار مبدل می‌کند تا در آن تجلی یابد. به قول خواجه شیراز:

خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است تا کوی دوست هست به صحرا چه حاجت است

ص: ۱۲۵

حج گزاران عزیز که لذت خلوت با خدا و دوری از اغیار را در سفر حج چشیده‌اند باید این لذت خلوت‌نشینی را همواره حفظ کنند و دوباره دل را به لذت دروغین دنیا نسپارند. اگر هم کسانی آنها را به لذت‌جویی دنیا دعوت می‌کنند، پاسخ حالشان این بیت سعدی باشد:

هر کس به تماشایی رفتند به صحرائی ما را که تو منظوری خاطر نرود جایی
امام باقر(ع) در اهمیت خلوت‌نشینی فرمودند: «تَعَرَّضْ لِرِقَّةِ الْقَلْبِ بِكَثْرَةِ الذِّكْرِ فِي الْخُلُوتِ» (۱)؛ «قلب را با ذکر بسیار در خلوت‌ها رقیق و نورانی کنید».

قلب ذاکر، نورانی می‌شود، و این نورانیت دواى دردهای دنیوی است. در روزگاری که همه از غفلت و زیاده روی در مسائل مادی می‌نالند، صاحبان قلب‌های باصفا می‌توانند طبیب بیماری‌های روحی و اخلاقی بشر باشند. در واقع، زندگی بشر بدون حضور این خلوت‌نشینان عاشق، به تیرگی کشیده خواهد شد.

جناب حافظ فرمود:

درون‌ها تیره شد باشد که از غیب چراغی بر کند خلوت‌نشینی
گر انگشت سلیمانی نباشد چه خاصیت دهد نقش‌نگینی

۷. پرهیز از دنیا طلبی

انسان مؤمن کسی است که ماهیت دنیا را خوب می‌شناسد و این شناخت را در زیارت خانه خدا به کمال می‌رساند. از بی‌اعتبار بودن

۱- ابومحمد حسن حرانی، تحف العقول، ص ۲۸۵.

ص: ۱۲۶

دنیا آگاه می‌شود و پیام این آیه نورانی قرآن را دریافت می‌کند که فرمود:

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا (کهف: ۴۶)

مال و فرزندان زینت زندگی دنیا هستند و عمل صالح نزد خدا پایدار و نیکوست.

حاجی در حج تکلیف خود را با دنیا یکسره می‌کند و تنها دل را به آخرت می‌سپارد و عمر باقی مانده را صرف عبادت و تحصیل باقیات الصالحات می‌کند. دیگران را نیز از حرص و دنیاخواهی منع می‌نماید و این حدیث امام رضا(ع) را برای همه می‌خواند که فرمود:

لَا يَجْتَمِعُ الْمَالُ إِلَّا بِخِصَالٍ خَمْسٍ: بِبُخْلِ شَدِيدٍ وَ أَمَلٍ طَوِيلٍ وَ حِرْصٍ غَالِبٍ وَ قَطِيعَةِ الرَّحِمِ وَ إِثَارِ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ. (۱)

ثروت جمع نمی‌شود مگر با داشتن پنج ویژگی: بخل زیاد و آرزوی دراز و حرص مسلط بر انسان و قطع رحم و ترک خویشاوندان و ترجیح دنیا بر آخرت.

وای بر کسی که عهد خود را با خدا بشکند، یا در سفر حج نتواند محبت دنیا را از دلش ریشه کن سازد و دوباره راه ثروت‌اندوزی را در پیش گیرد. یا امیال و آرزوها که در حج او را رها نکردند دوباره در وجودش فعال شوند. چنین کسی نه تنها حاجی نشده بلکه حج و سایر عبادت‌ها را وسیله رسیدن به دنیای خویش قرار داده است. اعمال چنین

۱- شیخ صدوق، الخصال، ص ۲۸۳.

ص: ۱۲۷

فردی هزار بار بدتر از کسی است که اصلاً به حج نرفته. چنین فردی عاقبت مصداق این آیه شریفه می‌شود:
 قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا* الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (کهف: ۱۰۴ و ۱۰۳)

آیا شما را خبر کنیم از زیان‌بارترین کارها؟ عمل کسانی که در تلاش دنیا طلبی خود گم شده‌اند، و گمان می‌کنند که اعمال آنها بهترین عمل است.

عز دنیا بایدت با دین به هم دین و دنیای کسی ناید به هم

دنیا چنان خود را بر انسان تحمیل می‌کند و به کارهای بیهوده و می‌دارد که آدمی گاهی به شدت احساس خستگی می‌کند و نمی‌داند که چرا تا این اندازه کلافه و کم حوصله است. هر چند فرصت زیارت خانه خدا او را از چنگال امیال دنیوی نجات داده است، اما نباید کاری کند که دوباره دنیا و مشغله‌های بی‌حاصل بر او مسلط شوند و لذت حضور در حج را از او بستانند.

حضرت استاد حسن زاده آملی با آن همه مراتب علمی و عرفانی و سلوک در طول زندگی مدام می‌فرماید:

باز در سوز و گدازم ز تف دل چه کنم کار مشکل شده مشکل شده مشکل چه کنم؟

دفتر عمر گشودم که چه بگذشت از آن هیچ نگذشت مگر عاطل و باطل چه کنم؟

وقتی شخصیت بزرگی همانند ایشان از حاصل عمرش ناخشنود است،

ص: ۱۲۸

ما بیچارگان دنیا گزیده باید چه خاکی بر سر خودمان بریزیم و از کجا چاره بجوییم؟ پس بیاییم نورانیت حج را در خود حفظ کنیم و از برکت‌های آن در رونق کارهای خیر به ویژه امور آخرت که سرای همیشگی ماست، استفاده کنیم. و به شیطان و وسوسه‌های او فرصت ندهیم تا نتواند دوباره ما را گرفتار امیال و آرزوهای دنیوی کند، به خصوص حرص که بلای جان‌سوزی است.

۸. دوری از حرص

حرص، بیماری خطرناکی است که دین و دنیای انسان را از بین می‌برد و مفسد دیگری چون بخل و حسد را در او، ریشه‌دار می‌کند. او را بی‌دلیل به دنبال دنیا می‌کشد و در جمع‌آوری مال از راه حلال و حرام حریص می‌کند. سعدی می‌گوید:

شنیدم بازرگانی صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل غلام خدمتکار که شهر به شهر حرکت می‌کرد برای تجارت. یک شب در جزیره کیش مرا به حجره خود دعوت کرد. به حجره‌اش رفتم. از آغاز شب تا صبح آرامش نداشت. مکرر پریشان‌گویی می‌کرد و می‌گفت: فلان انبارم در تاجکستان است و فلان کالاها در هندوستان. این قباله و سند فلان زمین می‌باشد و فلان چیز در گرو فلان جنس است. فلان کس ضامن فلان وام است. در آن اندیشه‌ام که به اسکندریه بروم که هوای خوش دارد ولی دریای مدیترانه طوفانی است. ای سعدی! سفر دیگری در پیش دارم، اگر آن را انجام دهم باقیمانده

ص: ۱۲۹

عمر گوشه‌نشین کردم و دیگر به سفر نروم. پرسیدم آن کدام سفر است که بعد از آن ترک سفر می‌کنی و گوشه‌نشین می‌شوی؟ در پاسخ گفت: می‌خواهم گوگرد ایرانی را به چین ببرم که شنیده‌ام این کالا در چین بهای گران دارد و از چین کاسه چینی بخرم و به روم ببرم و در روم حریر نیک رومی بخرم و به هند ببرم و در هند فولاد هندی بخرم و به شهر حلب (سوریه) ببرم و در آنجا شیشه و آینه حلبی بخرم و به یمن ببرم و از آنجا لباس یمانی بخرم و به پارس (ایران) بیاورم. بعد از آن تجارت را ترک کنم و در دکانی بنشینم. او این گونه اندیشه‌های دیوانه‌وار را آنقدر به زبان آورد که خسته شد و دیگر تاب گفتار نداشت و در پایان گفت: ای سعدی تو هم سخنی از آنچه دیده‌ای و شنیده‌ای بگو، گفتم: آن را خبر داری که در دورترین جا از سرزمین هور (میان هرات و غزنه) بازرگان قافله سالاری از پشت مرکب بر زمین افتاد. یکی گفت: چشم تنگ دنیاپرست حریص را تنها دو چیز پر می‌کند، یا قناعت یا خاک گور. (۱) مرض حرص موجب می‌شود که انسان در خرید و فروش‌هایش حقوق خدا و مردم را رعایت نکند. در آن صورت نه تنها «الکاسب حیب الله» درباره او صدق نمی‌کند بلکه شیطان دوست او می‌شود، هرچند به ظاهر از خدا و دین مایه بگذارد. به خصوص حج‌گزاری که عنوان مکه و مدینه رفتن خود را در راه مال‌اندوزی هزینه کند، دنیاطلبی حرفه‌ای می‌شود که شیطان به وجود او افتخار می‌کند.

۱- حکایت‌های گلستان، ص ۱۶۶.

ص: ۱۳۰

سعدی در کتاب گلستان خود حکایت می‌کند:

فردی مال مردم را به تلبیس و سوداگری می‌خورد، اما لقلقه زبانش لعن بر شیطان بود، غافل از اینکه شیطان را باید با عمل از خود دور کرد. روزی شیطان او را دید و گفت: تو که حلال و حرام نمی‌شناسی و با هر حيله‌ای مال مردم را می‌خوری، رفیق شفیق من هستی، با این لعن و نفرین‌های ظاهری که دشمن من نمی‌شوی: یکی مال مردم به تلبیس خورد چو برخواست لعنت بر ابلیس کرد بدو گفت ابلیس اندر رهی که هرگز ندیدم چنین ابلهی تو را با من است ای فلان آشتی به جنگم چرا گردن افراستی (۱)

۹. بدی را با خوبی پاسخ دادن

یکی از اوصاف پسندیده مؤمن آن است که بدی‌های دیگران را با خوبی پاسخ می‌دهد. خداوند متعال در بیان چند صفت مؤمن می‌فرماید:

(وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ) (رعد: ۲۲)

و کسانی که برای رضای خدا صبر و شکیبایی پیشه می‌کنند و نماز به پا می‌دارند و از آنچه روزی آنها کردیم انفاق می‌کنند در

ص: ۱۳۱

نهان و آشکار و بدی‌ها را با خوبی جبران می‌کنند. آنان کسانی هستند که عاقبتی پایدار در انتظار آنهاست.

در این آیه شریفه به چهار صفت مهم انسان مؤمن اشاره شده است که مهم‌ترین آن صفت‌ها پاسخ بدی‌ها را با خوبی دادن است. چه خصوصیت زیبایی، که اگر در حج گزاران زنده شود و به عنوان هدیه این سفر روحانی به جامعه عرضه گردد، بسیاری از نابسامانی‌های اجتماعی و ناهنجاری‌های اخلاقی کاهش پیدا می‌کند.

«روزی امام حسن (ع) سواره، در راهی با مردی از اهل شام ملاقات می‌کند. مرد پی در پی او را لعن و ناسزا می‌گفت. امام (ع) هیچ نفرمود تا مرد شامی از دشنام دادن خسته شد. آنگاه امام رو به مرد شامی کرد، سلام نمود و فرمود: «ای آقا! گمان می‌کنم غریب باشی و گویا امر بر تو مشتبه شده است. اگر از ما طلب رضایت می‌جویی از تو راضی می‌شویم. اگر چیزی سؤال کنی عطاء می‌کنیم. اگر طلب ارشاد کنی تو را ارشاد می‌کنیم. اگر گرسنه باشی تو را سیر می‌کنیم. اگر برهنه باشی تو را می‌پوشانیم. اگر محتاج باشی بی‌نیازت می‌کنیم. اگر رانده شده‌ای پناهت می‌دهیم. اگر حاجت داری حاجت را بر می‌آوریم. اگر بار خود را بر خانه ما فرود آوری و میهمان ما باشی تا وقت رفتن از تو پذیرایی خواهیم کرد.»

مرد شامی چون این سخنان را از حضرت شنید، به گریه افتاد و گفت: «شهادت می‌دهم که تویی خلیفه‌الله روی زمین و خدا بهتر می‌داند که خلافت و رسالت را در کجا قرار دهد. پیش از آنکه تو را ملاقات کنم، تو و پدرت دشمن‌ترین خلق نزد من بودید، و الان محبوب‌ترین خلق نزد من

ص: ۱۳۲

هستید». پس بار خود را به خانه حضرت فرود آورد و تا وقتی که در مدینه بود مهمان امام مجتبی(ع) بود و از محبان و عاشقان اهل بیت گردید». (۱) پاسخ بدی را با خوبی دادن باید به عنوان یک اصل تربیتی مورد توجه ما باشد. به خصوص کسانی که مدعی اخلاق دینی هستند، باید این رکن اساسی را در همه بخش‌های زندگی مورد توجه قرار دهند زیرا که آثار اخلاقی فراوانی در پی دارد. مولای متقیان علی(ع) در این باره فرمود:

فَإِنَّ الْعَفْوَ مَعَ الْعَدْلِ أَشَدُّ مِنَ الضَّرْبِ لِمَنْ كَانَ لَهُ عَقْلٌ. (۲)

گذشت همراه با عدالت بهتر از برخورد مستقیم با(بی ادب) است؛ برای کسی که صاحب عقل و خرد باشد.

روزی شیخ جعفر کاشف الغطاء که از علمای بزرگ بود، مبلغی پول بین فقرا اصفهان تقسیم کرد. پس از تمام شدن پول برای خواندن نماز جماعت به مسجد رفت. در بین دو نماز که مشغول خواندن تعقیبات بود سید فقیری آمد، مقابل شیخ ایستاد و با بی ادبی گفت: «ای شیخ مال جدم (خمس و سهم امام) را به من بده».

شیخ فرمود: «قدری دیر آمدی، متأسفانه چیزی باقی نمانده است». سید فقیر با کمال جسارت آب دهان خود را به محاسن شیخ انداخت. شیخ جعفر نه تنها هیچ عکس العمل خشونت آمیزی از خود نشان نداد بلکه برخاست و در حالی که دامن خود را گرفته بود، میان صفوف نماز گزاران گردش کرد و گفت: «هر کس ریش شیخ را دوست دارد به

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۲۲

۲- بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۱۶.

ص: ۱۳۳

این سید کمک کند». مردم که ناظر این صحنه بودند اطاعت نموده و دامن شیخ را پراز پول کردند. سپس آن عالم بزرگ همه پول‌ها را آورد و به آن سید تقدیم کرد و به نماز عصر ایستاد. با این عمل همگان را به یاد رفتار پیامبر خدا(ص) انداخت که به عیادت بیماری یهودی که خاکروبه بر سر او می‌ریخت، رفت. پرسید: «این مرد یهودی کجاست که چند روزی ما را اذیت نمی‌کند؟» پاسخ دادند: یا رسول الله، او مریض است. پیامبر خدا(ص) بی‌معطلی به عیادت وی رفت.

۱۰. سخاوت و ایثار

سخاوت و جوان‌مردی جزئی از اخلاق انبیاء و از مظاهر ایمان است. خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

(فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ * وَصَدَّقَ بِالْخُسْنَىٰ * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ) (لیل: ۷۵)

اما هر کس بخشش و سخاوت کرد و پرهیزگار شد و به نیکویی این عمل را تصدیق کرد، البته کارش را سهل و آسان می‌گردانیم. با توجه به این آیه معنای سخاوت، بخشش مال با رضایت کامل به مستحقان، خویشان و مانند این‌هاست. خداوند متعال همه مشکلات کسی که سخاوت را به کمال برساند آسان و ختم به خیر می‌نماید. پیامبر خدا(ص) در این باره فرمود:

ص: ۱۳۴

وَلَا يَصْلُحُ لِدِينِكُمْ إِلَّا السَّخَاءُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ. (۱)

خداوند صلاح و خیر دینتان را جز با سخاوت و خوش اخلاقی ممکن نمی‌کند.

امّا «ایثار» از سخاوت فراتر است. چنان‌که مولای متقیان علی (ع) فرمود: «الإِثَارُ أَعْلَى الْمَكَارِمِ» (۲)؛ «ایثار عالی‌ترین درجه مکارم است».

زیرا در سخاوت انسان مالی که از نیاز او فزون‌تر است را می‌بخشد اما در ایثار چیزی را عطا می‌کند که خود نیز به آن احتیاج دارد. مردی نزد پیامبر خدا (ص) آمد و از گرسنگی شکایت کرد. پیامبر (ص) رو به یارانش کرد و فرمود: «کسی هست که امشب او را سیر کند؟»

علی بن ابی طالب (ع) گفت: «أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ».

سپس مرد گرسنه را نزد فاطمه (س) آورد و گفت:

مَا عِنْدَكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ؟ فَقَالَتْ: مَا عِنْدَنَا إِلَّا قُوْتُ الْعَشِيِّ لَكِنَّا نُؤْتِرُ ضَيْفَنَا. (۳)

چه نزد توست ای دختر پیامبر خدا؟ پاسخ دادند: ما جز قوت شب چیزی نداریم ولی میهمان را بر خود ترجیح می‌دهیم. (غذای خود را با وجود نیازمندی به فقیر دادند).

فردای آن روز این آیه نازل شد:

۱- جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۰۸

۲- غررالحکم، ج ۱، ص ۹۸۶

۳- عبدالعلی بن جمعه عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۸۶.

ص: ۱۳۵

(وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (حشر: ۹)

آنها را بر خود مقدم می‌کنند در حالی که خود بدان محتاج بودند، و کسانی که [برای آسایش دیگران] به نفس خود سخت‌گیری کنند از رستگارانند.

بزرگ‌ترین ره‌آورد اخلاقی حج‌گزار سخاوت و ایثار است، تا صدق در بندگی و میثاق با خدای کعبه را به اثبات برساند. البته ایثار دارای مراتب مختلف است که عبارتند از:

ایثار مال

ایثار آبرو

ایثار سرمایه عمر

ایثار جان

در مورد ایثار مال مطالبی را گفتیم. اما درجه دوم ایثار، بذل آبرو در راه دین و خدمت به نیازمندان است. یعنی اگر در شرایطی حفظ دین و یا آبروی دیگران بسته به شخصیت و آبروی انسان بود نباید دریغ نمود.

«شیخ زین‌العابدین مازندرانی» از شاگردان صاحب‌جواهر و شیخ انصاری در کربلا ساکن بوده است. در مورد سخاوت او نوشته‌اند: «تا می‌توانست قرض می‌کرد و به محتاجان می‌داد. هر چند وقت، که بعضی از ارادتمندانش از هند به کربلا می‌آمدند قرض‌های او را می‌دادند.»

ص: ۱۳۶

روزی بینوایی به در خانه او رفت و از او چیزی خواست. شیخ چون پولی نداشت بادیه مسی منزل را برداشت، به او داد و گفت: این را ببر و بفروش. دو سه روز بعد که اهل منزل متوجه شدند بادیه نیست، فریاد کردند که بادیه را دزد برده است. صدای آنان در کتابخانه به گوش شیخ رسید. فرمود: دزد را متهم نکنید، بادیه را من برده‌ام. در یکی از سفرها که شیخ به سامرا رفته بود به سختی بیمار می‌شود. میرزای شیرازی از او عیادت می‌کند و او را دل‌داری می‌دهد. شیخ می‌گوید: من هیچ‌گونه نگرانی از مرگ ندارم و لکن نگرانی من از این است که بنا به عقیده ما امامیه وقتی که می‌میریم روح ما را به امام عصر [عرضه می‌کنند. اگر امام سؤال بفرماید: زین العابدین ما به تو بیش از این اعتبار و آبرو داده بودیم که بتوانی قرض کنی و به فقرا بدهی، چرا نکردی؟ من چه جوابی به آن حضرت می‌توانم بدهم؟ گویند میرزای شیرازی پس از شنیدن این حرف متأثر شده و به منزل می‌رود و هرچه وجوهات شرعی در آنجا داشته میان نیازمندان تقسیم می‌کند» (۱). بعد از دفاع مقدس هشت ساله وظیفه ما نشر فرهنگ ایثار و شهادت است. مروّجان این حرکت باید مراتب ایثار چهارگانه را در وجود خود پایدار کنند. در بخشش مال طوری باشند که خود را در عسر و حرج قرار دهند تا دیگران در آسایش زندگی کنند. جمله‌ای که مولای متقیان علی (ع) در وصف متقین فرمود:

۱- رضا مختاری، سیمای فرزنانگان، ص ۳۵۷.

ص: ۱۳۷

نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. (۱)

خود را در راه خدا و بندگان او به رنج و تعب می‌اندازد تا مردم از سوی او در راحتی و آسایش باشند.

الهی قمش‌های در این باره هم زیبا گفت:

به خلق آسایش آرد خویش را رنج که جوید در خراب خویشتن گنج

تو نیز ای جان چو مردان وفا کیش جهان را نوش باش و خویش را نیش

دوم آنکه هرگاه منافع انقلاب و نظام جمهوری اسلامی طلب کرد، برای حفظ حیثیت نظام از ایثار آبرو و شخصیت خود دریغ نکند.

سوم آنکه همه لحظه‌های عمرش را برای تحقق آرمان‌های خون شهدا و انقلاب اسلامی صرف نماید. چهارم آنکه سر و جانش را

آماده نگه دارد تا هر زمان که لازم شد آن را همانند شهدا نثار کند.

این روحیه فداکاری و التزام عملی می‌تواند انقلاب اسلامی و جامعه خداجوی ما را در مقابل همه خطرهای بیمه کند و موجب

شکوفایی و رسیدن به اهداف مقدس آن شود. اگر ایثار، جز این باشد شعاری بیش نیست و اگر آگاهانه یا ناآگاهانه، انقلاب و

خون شهدا وسیله آبادی دنیای ما شود، عمل خود ما تبدیل به موانع جدی خواهد شد و فرهنگ ایثار و شهادت به تاراج هواهای

نفسانی، غرور و دنیاخواهی ما خواهد رفت.

ص: ۱۳۸

۱۱. صبر و شکیبایی

یکی از برجسته‌ترین صفت‌های مؤمن، صبر در مصائب و حوادث تلخ و شیرین زندگی است. روزگار همیشه انسان را زیر و رو می‌کند و با انواع سختی‌ها می‌آزماید. صابر کسی است که از همه امتحان‌ها و بلاها پیروزمندانه عبور کند. انسان چیزی از دنیا به دست نمی‌آورد مگر اینکه وسیله امتحان او در آن است. مال، قدرت، فرزند و ... همه اسباب سنجش ایمان و پایداری انسان است. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

(وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ) (بقره: ۱۵۵)

و شما را به چیزهایی چون ترس و گرسنگی و کاستی در دارائی‌ها و جان‌ها و دیگر ثمرات زندگی می‌آزماییم و این مژده‌ای بر صابران است.

چرا این مشکل‌ها برای صابران مژده است؟ زیرا از چنین امتحان‌هایی سرفراز بیرون می‌آیند و کسانی هستند که:

(الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) (بقره: ۱۵۶)

کسانی هستند که هرگاه مصیبتی بر آنها رسیده گفتند: ما از خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم.

در واقع همه سختی‌ها با اندیشه رفتن به سوی خدا برای انسان صابر

ص: ۱۳۹

آسان می‌شوند و این نشانه رضایت‌مندی خدا از صابرين است. انسان‌های بردبار نیز بزرگ‌منشی خود را تحمل سختی‌ها و حق‌شناسی در برابر نعمت‌های الهی می‌دانند.

(فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ) (فجر: ۱۵)

اما هرگاه خدا انسان را به غمی مبتلا کند سپس با کرم خود نعمتی به او بخشد در آن حال گوید: خدا مرا گرامی داشته است. در واقع دشواری‌های زندگی نه تنها مؤمن را از پای در نمی‌آورد بلکه او را پخته‌تر می‌سازد و باعث تعالی و کرامت روح او در دریای حوادث می‌شود. در نظام خلقت، بلا در اصل نشانه تکامل و تعالی هر موجود است:

آتش کوره آهنگر و پتک دود مش نخورد آهن اگر تیز و درخشان نشود

چابک از آسیاب تا تنور سوزان ندود گندم اگر لایق دندان نشود

در بیابان بلا هر که نشد پرورده رهنورد کتل عشق به دوران نشود

مولای متقیان علی(ع) دربار انواع صبر فرمودند:

الصَّبْرُ عَلَى ثَلَاثَةٍ أَوْجُهٍ: فَصَبْرٌ عَلَى الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الْمَعْصِيَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ. (۱)

صبر سه گونه است: صبر بر مصیبت، صبر در برابر گناه و تحمل در فرمان‌برداری (از خداوند متعال).

ص: ۱۴۰

البته صبر بر اطاعت نشانه کمال ایمان و حق‌شناسی نعمت‌های پروردگار است. یعنی اگر مصیبتی بر انسان مؤمن وارد شد در برابر نعمت‌های بی‌کران الهی آن را ناچیز می‌شمارد و بر شکرگزاری خود می‌افزاید.

لقمان، غلام خواجه‌ای بود که بسیار به او علاقه داشت. هر وقت خربزه‌ای برای خواجه می‌آوردند آن را در اندازه‌های یکسان قاچ می‌کرد و یکی یکی آن را به لقمان می‌داد تا بخورد. تنها یک قاچ باقی مانده را خود میل می‌کرد. روزی برای خواجه خربزه آوردند. طبق روال آن را بریده بریده به لقمان داد. وقتی قسمت آخر را به دندان خود گرفت احساس کرد بسیار تلخ است. رو به لقمان کرد و گفت: چرا نگفتی خربزه تلخ است؟ لقمان جواب داد: دور از ادب بود که این همه خربزه‌های شیرین از دست شما خوردم و حال برای یک مورد که تلخ بود، اظهار تلخی کنم.

شرمم آمد تا یکی تلخ از کفت می‌نوشم ای تو صاحب معرفت

جمله اجزایم از انعام توست رسته‌اند و غرق دان دام توست

گر زیک تلخی کنم فریاد و داد خاک عالم بر سر اجزام باد

حج‌گزاران عزیز باید در صبر سرآمد دیگران باشند و در برابر سختی‌های روزگار همگان را به شکر نعمت‌های الهی فرا بخوانند.

البته سختی‌هایی که ریشه طبیعی دارند، نه دشواری‌های ساختگی که موجب بی‌عدالتی در جامعه می‌شود.

ص: ۱۴۱

۱۲. امر به معروف و نهی از منکر

اصلاح امور فردی و اجتماعی جامعه اسلامی، در صورتی تضمین می‌شود که امر به معروف و نهی از منکر به عنوان فرهنگ عمومی جامعه مورد درخواست همه باشد. قرآن کریم، بهترین امت را مردمی می‌داند که در زنده کردن و ترویج امر به معروف و نهی از منکر تلاش می‌کنند:

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) (آل عمران: ۱۱۰)

شما بهترین امتی هستید که برخاستید و بین مردم امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید.

همچنین قرآن کریم امر به معروف کنندگان را به عنوان عاملان نشر ارزش‌های اخلاقی در جامعه معرفی می‌کند:

(يَوْمَئِذٍ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ) (آل عمران: ۱۱۴)

به خدا و روز قیامت ایمان دارند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و در نشر ارزش‌ها و خوبی‌ها پیشقدم می‌شوند، و آنها از نیکوکاران هستند.

از این آیه فهمیده می‌شود که امر به معروف و نهی از منکر نوعی جهاد است، امّا جهاد فرهنگی و اخلاقی. بزرگ‌ترین وظیفه کسانی که در زیارت خانه خدا این مسئولیت را امضا نمودند این است که همه توان

ص: ۱۴۲

خود را در راه نشر احکام الهی و ارشاد جامعه، با رعایت آداب اجتماعی برخورد، به کار گیرد.

این واجب الهی از چنان اهمیتی برخوردار است که یک مسلمان در هیچ شرایطی نمی‌تواند از زیر بار آن شانه خالی کند. مولای متقیان علی(ع) مراتب امر به معروف و نهی از منکر را به دست، زبان و قلب تسری می‌دهد. ایشان کمترین مرتبه نهی از منکر را انکار قلبی آن می‌دانند، که اگر انسان مؤمن در این مرتبه از امر به معروف و نهی از منکر نباشد موجودی وارونه می‌شود. اهمیت این دو ضرورت الهی تا آنجاست که بدون امر به معروف و نهی از منکر، ضد ارزش‌ها در جامعه جایگزین ارزش‌ها می‌شوند:

إِنَّ أَوَّلَ مَا تَغْلِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ الْجَهَادُ بِأَيْدِيكُمْ ثُمَّ بِاللِّسَانِ ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا وَ لَمْ يُنْكِرْ مُنْكَرًا قَلْبًا فَجُعِلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلًا وَ أَسْفَلُهُ أَعْلَاهُ. (۱)

اولین مرحله از جهاد که در آن باز می‌مانید، جهاد با دستانتان، سپس جهاد با زبان، و آن گاه جهاد با قلبتان می‌باشد. پس کسی که با قلب معروفی را ستایش نکند و منکری را انکار نکند، قلبش واژگون گشته، بالای آن پایین و پایین او بالا- قرار خواهد گرفت (معکوس و وارونه می‌شود).

بنابراین از نگاه امیر مؤمنان(ع) جامعه سالم دینی جامعه‌ای است که در آن امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک فریضه حاکم باشد.

ص: ۱۴۳

به بیان دیگر اگر دل، زبان و قلب بذر معروف و نهی از منکر را در جامعه نپاشند و دست کم در دل انکار منکر و علاقه به معروف را نشان ندهند، آن جامعه وارونه خواهد شد. یعنی ارزش‌ها جای خود را به ضد ارزش‌ها می‌دهند. فاسقان آقای مردم شده و خادمان از میدان خارج می‌شوند. به همین جهت امام علی(ع) در تأکیدی دوباره فرمودند:

وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفُتُهُ فِي بَحْرِ لُجِّي. (۱)

و تمام کارهای نیکو، و جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر، چون قطره‌ای بر دریای موج و پهناور است. ایشان با عنایت به ضرورت این دو واجب مهم، اعتقاد دارد اگر کسی این فریضه الهی را فراموش کند مانند مرده‌ای در بین زندگان است:

مَنْ تَرَكَ إِنْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَهُوَ مَيِّتٌ فِي الْأَحْيَاءِ. (۲)

هر کسی انکار منکر را به دل و دست و زبان ترک کند، همانند مرده‌ای بین زندگان است.

در این باره، حتی عبادت فردی و گوشه‌گیری انسان موجب نجات او نمی‌شود. در حکایتی آمده که خداوند دو فرشته را مأمور کرد تا شهری را ویران کنند. وقتی به آنجا رسیدند، مردی را دیدند که خدا را می‌خواند و تضرع می‌کند. یکی از آن دو فرشته به دیگری گفت: «این

۱- همان، حکمت ۳۷۴

۲- جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۳۵.

ص: ۱۴۴

دعاکننده را نمی‌بینی؟» گفت: «چرا، اما امر خدا باید اجراء شود».

اولی گفت: «نه، از خدا بپرسیم. به خداوند عرض کردند: «در این شهر بنده‌ای تو را می‌خواند و گریه می‌کند، آیا عذاب را نازل کنیم؟»

حق تعالی فرمود: «امری که دادم انجام دهید. آن مرد هیچ‌گاه برای امر من رنگش تغییر نکرده و از کارهای نامناسب مردم خشمگین نشده است». (۱) نکته مهم اینکه، انسان مؤمن باید امر به معروف را از خود شروع کند و فقط نصیحت زبانی دیگران را کافی نداند در حالی که رفتارش گویای ارزش‌های دینی و اخلاقی نیست. قرآن کریم در این باره فرمود:

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ؛ «آیا مردم را به نیکی امر کرده‌و خودتان را فراموش می‌کنید؟» (بقره: ۴۴)

به قول مولوی:

ای دلی که جمله را کردی تو گرم گرم کن خود را و از خود دار شرم

ای زبان که جمله را ناصح بُدی نوبت تو گشت از چه تن زدی

بنابراین رفتار درست مؤمن بهترین شیوه امر به معروف و نهی از منکر است. به‌ویژه حج گزارانی که در سفر حج درون و برون خود را اصلاح نمودند، بهترین آمران به معروف و ناهیان از منکر هستند و باید این وظیفه عمومی و مهم را طوری انجام دهند که رفتار آنها گویای همه ارزش‌های دینی باشد.

ص: ۱۴۵

۱۳. یاد قیامت

اندیشه درباره قیامت و حیات ابدی منشاء آثار مثبت در زندگی فردی و اجتماعی است. سرانجام همه ما باید به جهان ابدی سفر کنیم. جهت گیری‌های زندگی بر اساس این باور متعال موجب تربیت و تعالی انسان و بهره‌گیری از امکانات زندگی در جهت صحیح آن است.

متأسفانه انسان‌ها آنچنان در امیال دنیوی غرق می‌شوند که یاد مرگ و قیامت را موجب افسردگی و ناامیدی در زندگی می‌دانند. در حالی که زندگی معادگونه و تفکر در زندگی ابدی، انسان را جاودانه می‌کند و یاد خدای متعال به انسان امید و شور می‌بخشد. قرآن کریم برای تقویت معادباوری و تأثیر آن در رشد بشر و رهایی او از بی‌خبری، هشدارهای تکان‌دهنده‌ای می‌دهد، مثلاً در سوره ذاریات می‌فرماید:

وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا* فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا* فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا* فَالْمُسَّمَّاتِ أَمْرًا* إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٍ* وَإِنَّ الدَّيْنَ لَوَاقِعٌ (ذاریات: ۶۱)

قسم بر بادها که پراکنده‌اند، قسم به ابرهای حامل باران، قسم به کشتی‌ها که در دریا شناورند و قسم به فرشتگان که تقسیم امر خدا کنند، به آنچه که وعده داده شده‌اید راست است و قیامت واقع شدنی است.

قسم خوردن از طرف خدای متعال نشانگر اهمیت موضوع است. تکرار قسم‌ها نیز بر ضرورت مورد قسم می‌افزاید. پروردگار عالم

چهار

ص: ۱۴۶

قسم پیاپی می‌خورد تا بشر متنبه شود و به مورد قسم به دقت توجه کند که آنچه خدا وعده داده درست است. یکی از موارد آن وعده‌ها وقوع حتمی قیامت است.

همچنین در آغاز سوره طور می‌فرماید:

وَالطُّورِ * وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ * فِي رَقٍّ مَّنشُورٍ * وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ * وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ * وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ * إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ * مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ (طور: ۸۱)

قسم به طور سینا، و قسم به کتاب (قرآن) نوشته شده در ورقی گسترده، قسم به بیت المعمور، قسم به طاق آسمان، قسم به دریای جوشان همانا عذاب پروردگارت واقع شدنی است و هیچ چیز مانع تحقق آن نمی‌شود.

در این سوره هم خدای متعال شش قسم پی‌درپی می‌خورد، و مورد قسم آن است که عذاب او واقع شدنی است و هیچ چیز مانع انجام آن نخواهد شد. این قسم‌ها برای هشدار آن است که پرده غفلت ما را پاره کند و باعث شود تا با اعتقاد عملی به معاد زندگی کنیم. غفلت، بیماری بزرگی است و در واقع خار قلب به شمار می‌آید. جناب مولوی درباره خطر غفلت گفته است:

چون کسی را خار در پایش جهد پای خود را بر سر زانو نهد

وز سر سوزن همی جوید سرش ورنه نیابد می‌کند با لب ترش

خار در پا شد چنین دشوار یاب خار در دل چون بود واده جواب

ص: ۱۴۷

غفلت مرضی است که همه توجه انسان را به دنیا مشغول می‌کند. در واقع گهواره شیطان است که تا پایان عمر برای انسان لالائی می‌خواند. خداوند هم اکثر اهل دوزخ را غافلین می‌داند:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (اعراف: ۱۷۹)

و به تحقیق بسیاری از جن و انس را در جهنم واگذاریم، چرا که با دل‌هایشان درک معرفت نمی‌کنند. چشم‌دارند ولی نمی‌بینند و گوش‌دارند اما نمی‌شنوند. آنها همانند حیوان بلکه کمتر از حیوان هستند. آنها غفلت زدگان هستند.

حال ای حاجی عزیز که در مناسک حج مرگ و قیامت را درک کردی، باید طوری زندگی کنی که یادآور قیامت و زندگی جاویدان آخرت باشد. تا جایی که دیگران با دیدن رفتار تو از خواب غفلت بیدار شوند و معادگونه زندگی کنند. و اگر از شما تقاضای موعظه نمودند، این حدیث مولا علی (ع) را به آنها هدیه کن تا با خواندن آن هرگز دچار غفلت و نیازدگی نشوند.

دَخَلَ سَوْقَ الْبَصِيرَةِ، فَنَظَرَ إِلَى النَّاسِ يَبْعُونَ وَيَشْتَرُونَ، فَبَكَى بَكَاءً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ: يَا عِبَادَ الدُّنْيَا وَعَمَالَ أَهْلِهَا إِذَا كُنْتُمْ بِالنَّهَارِ تَحْلِفُونَ وَبِاللَّيْلِ فِي فِرَاشِكُمْ تَنَامُونَ وَفِي خِلَالِ ذَلِكَ عَنِ الْآخِرَةِ تَغْفُلُونَ فَمَتَى تُجْهَرُونَ الزَّادَ وَ

ص: ۱۴۸

تُفَكِّرُونَ فِي الْمَعَادِ. (۱)

امیرالمؤمنین (ع) داخل بازار بصره شد و به مردم نگاه کرد که مشغول خرید و فروش اند. به شدت گریه کرد. سپس فرمود: ای بندگان دنیا! و کارگزاران اهل آن، روز برای دنیا سوگند می‌خورید و شب در بستر خود می‌خوابید. در بین آن نیز از آخرت غافل و بی‌خبرید، پس چه وقت توشه آخرت خود را فراهم می‌کنید؟ و کی درباره معاد و قیامت فکر می‌کنید؟

۱۴. انس با قرآن

یکی از ویژگی‌های مؤمن انس با قرآن کریم است. این کتاب آسمانی، سلام محبوب است و شنیدن و اندیشیدن در معانی آیه‌های آن برای دوست‌دار خدا دل‌پذیر. قرآن کریم، گذشته از هدایت فردی، اجتماعی و تنظیم امور جامعه، غذای روح مؤمن است. طراوت و ظرافت ظاهر و باطن قرآن همواره شفا بخش دردهای روحی انسان مؤمن است، چنان که می‌فرماید:

وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ (اسراء: ۸۲)

و نازل کردیم از قرآن آنچه را که مایه شفا و رحمت برای مؤمنین است.

مولای متقیان در اهمیت فراگیری قرآن کریم فرمودند:

ص: ۱۴۹

وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَيْعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ وَأَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقِصَصِ. (۱)

الف. قرآن را یاد بگیرید، زیرا زیباترین سخن است، و با همین زیبایی موزون دلربایی می‌کند و جان شیفتگانش را نوازش می‌دهد.
ب. در قرآن تفقه کنید. زیرا قرآن بهار دل‌هاست. یعنی علم و معرفتی که از قرآن نصیب عالم دینی می‌شود، قلب او را با میوه‌های شیرین معانی طراوت می‌بخشد.

ج. از نور قرآن درمان بخواهید. یعنی قرآن امراض قلبی و روحی را مداوا می‌کند.

د. قرآن را نیکو تلاوت کنید، زیرا در آن قصه‌های سودآور است، یعنی تمامی قصه‌های قرآن و سرگذشت انبیا برای انسان آموزنده است. کسی که می‌خواهد با انبیا(ع) هم سخن شود و محضر آنان را درک کند، می‌تواند از طریق انس با قرآن بدان برسد. زیرا روح همه انبیا در قرآن نهفته است. به قول مولوی، ارواح انبیا چون ماهیان در بحر قرآن شناورند.

چون تو در قرآن حق بگریختی با روان انبیا آمیختی

روح قرآن است جان انبیا ماهیان بحر پاک کبریا

گذشته از ارواح انبیا الهی در قرآن، نفخه رحمانی حق تعالی نیز

ص: ۱۵۰

پیوسته از آستان قرآن دمیده می‌شود و از آنجا که مؤمنین، به خدا گرویده و جز او کسی را نمی‌طلبند، روحشان با آهنگ قرآن به پرواز در می‌آید. به تعبیر امیرمؤمنان(ع) قرآن کریم میزان سنجش مقام متقین است:

تَالِيْنَ لَأَجْرَاءِ الْقُرْآنِ يَرْتُلُونَهَا تَرْتِيلاً يُحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسُهُمْ وَيَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ. (۱)

آیات قرآن را با توجه تلاوت می‌کنند و نفس خود را با خواندن آن محزون می‌کنند و درمان دردهای خود را از آن می‌جویند. پس نتیجه می‌گیریم که قرائت قرآن، بیان الفاظ یا عبور از معانی آن نیست بلکه درک مفهوم حقیقی قرآن و در آغوش کشیدن معانی آن است. و این ممکن نیست مگر با طهارت دل: لا- يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ؛ «که جز دست پاکان(و فهم خاصان) بدان نرسد.»(واقعه: ۷۹)

به قول سنائی:

عروس حضرت قرآن نقاب آنکه براندازد که دارالملک ایمان را مجرد بیند از اغیار

بدین ترتیب انسان مؤمن به‌ویژه حج گزار واقعی همواره با انس و حضور در ساحت قرآن کریم، کعبه دوست را طواف می‌کند.

هرگاه دلش هوای کعبه نماید، سراسیمه به کوی قرآن می‌شتابد و عطش هجران

ص: ۱۵۱

را در انس با قرآن کریم تسکین می‌دهد. سرانجام، در سایه پاکی درون و ریاضت نفس، کعبه حقیقی را در صورت ملکوتی قرآن می‌بیند و آن صورت ملکوتی را وقوف در کوی یار می‌داند.

وقوف دل که به کوی تو مستدام افتد

طواف کعبه چه حاجت که تو حجاز منی

۱۵. اعتدال

از ویژگی‌های دیگر مؤمن آن است که اهل اعتدال باشد، یعنی از تعادل روحی و روانی برخوردار باشد. به عبارت دیگر مؤمن با حاکم کردن عدالت در خود، حقوق همه قوای نفسانی را رعایت می‌کند و تحت ملکه عدالت از فایده‌های آنها بهره می‌برد. قوه شهوت، غضب، عقل و دیگر قوای موجود در نفس برای انجام وظایفی آفریده شده‌اند. برای آنکه هر کدام در راستای تکلیف تعیین شده خود عمل کنند، اعتدال نفسانی لازم است که مؤمن با حاکم کردن سلطان عدالت در خود این زمینه را فراهم می‌کند. از این رو قرآن، عدالت‌پذیری را مهم‌ترین مؤلفه تقوا می‌داند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ

(مائده: ۸)

ای کسانی که ایمان آوردید، شما گواه عدالت و قسط باشید. عداوت گروهی نباید شما را از عدالت باز دارد. عدالت کنید که به تقوی نزدیک‌تر از هر عمل است.

ص: ۱۵۲

البته کسانی می‌توانند در جامعه گواه عدالت باشند که شخصیت و هویت نفسانی آنها سمبل میانه‌روی و عدالت‌گستری باشد. پس عدالت پیش از آنکه یک اصل حقوقی و سیاسی باشد، یک خصیصه اخلاقی است. یعنی کُنه عدالت ریشه در نفس سالمی دارد که تحت تأثیر اخلاق الهی است. اما نمود آن در حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ظاهر می‌گردد. از این رو مولای متقیان(ع)، رشد ارزش‌های اسلامی را در گرو اعتدال‌گرایی انسان‌های مؤمن می‌داند:

الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ عَلَيْهَا بَاقِيَ الْكِتَابِ وَآثَارُ النَّبُوَّةِ وَ مِنْهَا مَنْفَعُ السُّنَّةِ وَإِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ. (۱)

چپ و راست مسیر گمراهی است، صراط مستقیم، راه میانه است که بقای اجرای احکام قرآن و آثار نبوت و رشد سنت نبوی را تضمین و عاقبت امور را با خیر قرین می‌سازد.

بنابراین وقتی عدالت ملکه وجود انسان گردید، می‌تواند، عدالت را در جامعه نیز پیاده کند. زیرا عدالت در کلام گهربار امام علی(ع)، قرار دادن هر چیزی در جای خود است: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَ مَعَهَا»؛ (۲) «عدالت هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد».

پس انسان عادل عهده‌دار ساختار بخشیدن به جامعه است، تا هر چیزی و یا هر کسی را بر اساس شایستگی‌هایش در جای خود قرار دهد.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۶

۲- همان، حکمت ۲۳۷.

ص: ۱۵۳

حضرت زهرا(س) در تعبیری عالمانه، عدالت را عامل انضباط و نزدیک کننده قلوب انسان‌ها به یکدیگر می‌داند:

فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشُّرْكِ وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ وَالزَّكَاةَ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَنَمَاءً فِي الرِّزْقِ وَالصِّيَامَ تَثْبِيثاً لِلْإِخْلَاصِ وَالْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ وَالْعَدْلَ تَنْسِيقاً لِلْقُلُوبِ وَطَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمَلَّةِ وَإِمَامَتَنَا أَمَاناً لِلْفِرْقَةِ. (۱)

خدای متعال، ایمان را وسیله طهارت شما از شرک، و نماز را موجب منزّه شدن شما از تکبر و زکات را پاک کننده نفس و توسعه دهنده رزق و روزی، و روزه را برای ریشه دار شدن اخلاص در شما و حج را بنیان دین شما و عدالت را وسیله پیوند قلب‌های شما و پیروی از ما را به وجود آورنده نظم در جامعه و امامت ما را عامل وحدت و رهایی از تفرقه قرار داده است.

منظور ما از ذکر این روایت یادآوری این است که عدالت، دل‌ها را به هم نزدیک می‌کند. تنسيق هم به معنای مدیریت است. در واقع اگر دل‌ها با میانه‌روی مدیریت نشوند، ظاهر جامعه هرگز عدالت گرا نمی‌گردد. این نکته بدیع باید در عرصه مدیریت مورد توجه قرار گیرد.

در جامعه اسلامی انسان خوب و حج گزار را با عدالت باید شناخت، چرا که در ترازوی کعبه قلب خود را با عدالت تنظیم نموده است.

مولای متقیان(ع) تنظیم شدن اندیشه سیاسی مسئولین به موازین عدالت را یک اصل ضروری و مهم می‌داند: «إِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوُلَاةِ

ص: ۱۵۴

اِسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ» (۱)؛ «اقامه عدل در شهرها بهترین روشنی چشم مسئولان است».

انسان، اگر به عدل رفتار کند، هر چند موفق به اجرای آن نشود، در چشم مردم عزیز می ماند و حافظه روزگار هرگز او را فراموش نخواهد کرد. به قول فردوسی:

چو خشنود داری جهان را به داد توانگر بمانی و از داد شاد
همه داد کن تو به گیتی دون که از داد هرگز نشد کس نگون

۱۶. همنشین خوب

مؤمن حج گزار، همواره در روابط با دیگران باید به دنبال کسانی باشد که بتوانند در شخصیت او اثر بگذارند. زیرا دوستان و همنشینان خوب نقش بسزایی در حفظ اعتقادات و رشد ملکات انسان دارند.

پیامبر خدا(ص) فرمود: «حواریین به حضرت عیسی(ع) گفتند: یا روح الله با چه کسی بنشینیم؟ یعنی دوستی و رفت و آمد داشته باشیم؟» فرمود:

مَنْ يُدْكِرْكُمْ اللَّهُ رُؤْيَيْتَهُ وَيَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ وَيُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ. (۲)

با کسی که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد و سخن او دانش شما را زیاد کند و رفتارش شما را به آخرت متمایل سازد.

۱- نهج البلاغه، نامه ۵۳

۲- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۴۹.

ص: ۱۵۵

جناب مولوی هم زیبا گفته است:

ای خنک جانی که با حق زنده شد در وجود زنده‌ای پاینده شد

وای آن زنده که با مرده نشست مرده گشت و زندگی از وی برست

یعنی اگر انسان با زنده‌دلان معاشرت داشته باشد، قلبش زنده می‌شود و از برکات روحانی آنان بهره‌مند می‌گردد. امّا اگر با

مرده‌دلان رفت و آمد کند. مانند آنان می‌میرد و ایمان او به غارت همنشینان غافل می‌رود.

بنابراین مسلمان حج گزار باید روحانیت قلبی خود را در همنشینی با افراد مؤمن و خدا ترس حفظ کند و حریم معاشرت و داد و ستد

خود را با رفقای غافل که قدرت تأثیر بر آنان را ندارد تا جایی که ممکن است محدود کند.

خلاصه سخن اینکه حج، فقط سفر کردن و اعمال مخصوصه به‌جا آوردن نیست. بلکه حاجی ماندن و آثار معنوی حج را در همه

بخش‌های زندگی تعمیم دادن مهم است. تا جایی که تبلور برکات حج در سالم‌سازی و هدایت جامعه، یاور دست‌اندرکاران امور

فرهنگی جامعه گردد. ان شاء الله.

ص: ۱۵۹

فصل پنجم نامه نیایش

اشاره

خداوندا! موسم حج با همه شکوهش فرا رسید، عبد حقیری چون من به سوی تو می‌آید. عبدی که آمادگی حضور در مهمانی روحانی تو را ندارد و دل مشغولی‌های دنیا مجال استطاعت را از او گرفته است.

پروردگارا! خود را هرگز لایق این دعوت نمی‌بینم. امّا شوقی در نهان، مرا به سوی تو می‌کشاند و پیوسته به فضل تو امیدوارم می‌سازد، تا هر که هستم و هر چه دارم به سوی تو بیایم. چیزی از من بر تو پنهان نیست، همانم که می‌دانی. با همه عیوب و گناهم به سوی تو رهسپارم.

معبودا! عاشقانت همواره رهوار کوی تو، در آستان عزّ تو عزیزند و از جذبه شوق لبریز. این دعوت عمومی برای واماندگانی چون من است که در هیاهوی زندگی خود را گم کرده و از خدعه روزگار پریشان است. از فریب نفس اماره زیان‌ها دیده و از چنگ اندازی‌های شیطان به ستوه آمده است.

بارالها! در اسارت آرزوهای دراز گرفتارم و لگدکوب هوا و هوس خویشم. اکنون که عنایت تو مرا فراخوانده و به قافله راهیانت رسانده، تنها امیدم لطف بی‌کران تو است که شامل گردانی، در سایه‌سار رحمت خطاهایم را بپوشانی، گناهانم را بیامرزی، از شوق حضورت

ص: ۱۶۰

سرشارم کنی و توفیق درک اسرار حج را عطایم نمایی.

محبوباً! چه قدر سخت است، پوشیدن احرام بر بدنی که غیر تو را بر خود حرام نکرده، و قلبی که در چنگال آمال دنیوی گرفتار شده، و خیالی که هنوز به زشتی گناهان گذشته آلوده است. نفسی که در حجاب‌های ظلمانی در مانده و عقلی که هنوز در محاسبات دنیوی غوطه‌ور است. از همه بدتر، احساس جاهلانیه‌ای که عظمت محضر تو را درک نمی‌کند و از شکوه حضورت بهره نمی‌برد و در جایی که امام سجاد(ع) با آن همه آثار عبودی‌اش بر خود می‌لرزد و بیم آن دارد که: «لَا لَبَّيْكَ وَلَا سَعْدَيْكَ» بشنود، گستاخانه «اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ...» می‌گوید. نه در دل خشیتی دارد و نه در دیده اشکی.

خداوندا! چه زیان بزرگی است که در ضیافت نورانی تو با دلی مرده آمدم. پرده غفلت را از گوشم بر نگرفتم، حجاب وابستگی‌ها را از دیده نگشودم و زبانم به تمنای تو گویا نیست. ای عزیز مهربان! برگو با این گوش ناشنوا و چشم نابینا و زبان ناگویا، حال افسرده و قلب مرده چه کنم؟

پروردگارا! چه شرم‌آور است با بار گناهان به جمع زنده‌دلانت آمدن و نفس سرکش را در لایه‌های فریب پنهان کردن. فضای معنوی حج را با تعفن دنیاخواهی آلودن و با وسوسه‌های وحشت‌آور دست به گریبان بودن. به راستی چه لحظه‌های خوف‌انگیز و مرگ‌آوری است؟ گویا همه چیز در نظرم رنگ و بوی دیگری گرفته. اکنون می‌فهمم که چقدر ناچیز و بی‌مقدارم و چگونه زندگی‌ام را تباه ساخته و سرمایه عمرم

ص: ۱۶۱

را خرج آب و علف نموده‌ام.

الهی! خیانتم بر خودم آشکار شده، در بین زنجیرهای سخت آرزوها زندانی‌ام. وحشت، سر تا پای وجودم را گرفته است. عیب‌های باطنی در برابر چشمانم خودنمایی می‌کنند، وه چه بیماری سختی که از آن بی‌خبر بودم.

یا رب! اکنون که ناله‌های جان‌سوز چاره‌ساز است، دلم مرده. خواهان سیلاب اشکم اما چشمم خشکیده. می‌خواهم سراسیمه به سوی فرار کنم، پای دویدن ندارم. می‌خواهم فریاد بکشم، اما راه گلویم بسته است. می‌خواهم با دلی مشتاق در ترنم حضورت باشم، افسوس که دلی برایم نمانده. بدتر آنکه نمی‌دانم این سرمایه‌های روحانی کی و کجا؟ به غارت اغیار رفته است.

ای خدای مهربان! اکنون هر چه هستم در محضر توام، تو مرا از راه دور به کعبه حضور فرا خوانده‌ای. اگر در پی نجاتم بودی، به این مکان شریف دعوت نمی‌کردی. پس ای نجات بخش! از ورطه حیرانی نجاتم ده و دل مرده‌ام را با توبه نصوح، حیاتی دوباره بخش. تعلقات دنیوی را از من دور کن و کسوت صفا و خلوت را زینت جانم گردان. با خشوع مدام دلم را اشتیاقی دوباره عطا کن و لذت ذکر را به من بچشان تا همواره مقیم کعبه انست گردم و چون غباری سرگردان، در ساحت کبریایی تو، طواف همیشگی نمایم.

خداوند! اینک مهاجر کوی توام، از دیار و زن و فرزند جدا شده‌ام و لنگ لنگان به سوی تو می‌آیم. مرا از مهاجرانی قرار ده که دل را برای

ص: ۱۶۲

کوچ آماده کرده‌اند، و زاده و توشه آنها شوق لقای تو است و آن گونه از خانه تاریک نفس و دنیا گذشته‌اند که گویی به سوی مرگ و قیامت می‌روند، و گرمای صحرای محشر را احساس می‌کنند. هوای غیر تو را از سر نهاده‌اند و عاشقانه به سوی تو شتاب گرفته‌اند. با همه چیز دنیا وداع ابدی کرده‌اند و به کمال انقطاع نایل آمده‌اند. در هر چیزی نشان از تو می‌بینند و از مشتاقی دیدار بال گشوده، پرنده‌تر از پرنده به سویت پرکشیده‌اند. غلبه شوق کعبه دیدار خواب و خور را از آنان ستانده است و به رمز و راز «لیبک اللهم لیبک ...

«واقف شده‌اند. از سراپرده دل پیام تو را شنیده‌اند و در حلاوت حضور مستغرقند. در اوج شادمانی از خود به در شده و در مقام قرب تو دنیا و عقبی را از سر گذرانده‌اند و آرامش دل را در تمنای وصال از کف نهاده‌اند. معبودا! اکنون که این بنده آلوده، به حریم امن تو پا نهاده است، نسیم و مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا روح و جانش را نوازش می‌دهد. لذت حضور در این فضای روحانی هر احساسی را از او گرفته و جلوه انوارِ قدسی کعبه چشمانش را خیره کرده است. گویی ای مهربان با هزاران جلوه به پیشوازم آمدی، تا ورودم را به ساحت منزل خویش تهنیت گویی. الهی! اکنون که این توفیق بزرگ را عطایم کردی و فرصت زیارت خانهات را نصیب نمودی، از تو می‌خواهم قبل از هر چیز زمینه درک این سفر روحانی را در من به وجود آوری و بر شوق تمنایم بیفزایی. همه اعضا و جوارحم را به اشتغال نام و یادت مشتمل نمایی و مرا در دریافت فیوضات چون گدایی کوشا قرار دهی تا در این ایام شریف همه توانم را

ص: ۱۶۳

صرف عبادت نمایم، شب‌هایم به یاد تو سحر و سحرهایم، در حریم حضورت به سر شود.

پروردگارا! اکنون با بدنی طواف می‌کنم که در بندگی تو کوشا نبوده و با قلبی شوط می‌کنم که زنگارِ گناهان را نزدوده، و با زبانی «یا رب» می‌گویم، که در ثنای تو گویا نبوده است. یاد گذشته‌ها، عرق شرم را بر سر و رویم می‌نشانند و از آن می‌ترسم که گناهانم فضای معنوی حج را بیالاید. و اسفا از این شرمساری و حسرتِ روزگارانی که به غفلت گذشته است و عمری که به جهالت سپری شده است.

ای خدای مهربان! اکنون با دستی تهی و رویی سیاه به سوی تو آمده‌ام، و می‌پذیرم که بنده خوبی برایت نبوده‌ام و حق تو را که فرمودی:

«مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ

« به جا نیاورده‌ام. اما خوب می‌دانی که تو را دوست دارم و همه وجودم از محبت تو سرشار است.

به راستی که لذت نماز و شوق نیاز منی. یاد تو آهنگ حیات من است و جوانه‌های دمیده را تازه به تازه در دلم می‌رویاند. الهی! آنچه از من دیده‌ای از سرِ جسارت و گستاخی نبوده است، بلکه غفلت و غرور بر من غالب گشته و افسارم را به دست شیطان و هواهای نفسانی سپرده و همه چیزم را به باد داده است. اکنون این بنده غارت شده با همه رسوایی‌های پیدا و پنهانش به سوی تو آمده است.

ای یگانه بی‌همتا! ای پناه بیچارگان! و ای شکسته بند شکسته‌دلان! از این بنده زیان دیده در گذر و بر دل شکسته‌ام مرهم نه. عذرم را بپذیر، غمام رحمت را بگستر، خطاهایم را بپوشان و نزد خلاق در دنیا و

ص: ۱۶۴

آخرت رسوایم مکن، که اگر آنچه تو از من می‌دانی بدانند، از سرزنش و تحقیر آنها در امان نخواهم بود «یا سَتَّارَ الْعُیُوبِ وَ یا غَفَّارَ الذُّنُوبِ».

خداوندا! اینک به رحمت تو روی آوردم. رحمتی که بر غضبت سبقت گرفته. و به حلمت التجا می‌کنم که از علمت پیشی یافته و بر عفو تو تسل می‌کنم که بر قدرتت غلبه نموده و مرا درخواستن از تو دلیر کرده است، تا با همه پستی و لئانتی از تو طلب مغفرت نمایم، و پیام گذشت را قبل از طلب دریافت نمایم.

یا رب العالمین! اکنون که جانم را بر حریم خانه‌ات می‌سایم، آن‌چنان بسا تا چرک گناهان و حجاب‌های غفلت از دلم زدوده شود و هفت لایه شرک، شک، نفاق، کبر و کجی‌های اخلاق، غضب و شهوت، یکی پس از دیگری فرو ریزند و در هفت دور به هفت صفت حمیده آراسته گردان، و برای همیشه از اسارت اغیار رهایم کن. مدال آزادگی را از بیت عتیق برگردم بیاویز تا رها و چالاک بین «صفا» و «مروه» هروله کنم. از گذشته‌های تاریک خود، سر پشیمانی بر کوه مروه بکوبم. در فرار به سوی تو، دل تکانی نمایم و هر چه غیر تو را از درون و برون فرو ریزم. در دامن کوه صفا، صفات تو را خلعت دل کنم و برای ورود به صحرای عرفات مهیا شوم.

خداوندا! صحرای عرفات مخصوص کسانی است که دلی صحرائی دارند و در کویر وجودشان ذره‌ای وابستگی به دنیا پیدا نمی‌شود. صحرای عرفات، دریای وحدت است که جان‌های بی‌گروه و صاف، چون آب زلال را می‌طلبند. این موقف محل اتحاد روح‌های پاک و آسمانی

ص: ۱۶۵

با روان‌های ضعیفی چون من است، تا به مدد عشق و ایمان آنان، آسمانی شود. صحرای عرفات طنین ناله‌هایی است که عرش و فرش را می‌لرزاند و ساکنان ملکوت را در حیرت تمنای حاجیان مجذوب می‌کنند.

به راستی چه زیباست صحرای عرفات، تجلی‌گاه عشق و دل‌دادگی، صحرای نور و سرور، صحرای هم‌آغوشی عاشق و معشوق صحرایی. جایگاهی برای صحرایی شدن و از همه چیز بریدن. عقده‌های دل را گشودن، از گریه سیر نشدن، در توبه و انابه را باز دیدن. خرمن تقوا و اخلاص را درو کردن. صحرای سحرداران را تماشا کردن. از ناله دل شکستگان نالیدن. با خدا بی‌واسطه سخن گفتن و در آغوش انس او آرمیدن. در نزول باران رحمت غسل حضور کردن و از تابش آفتاب عرفات لذت بردن. پا برهنه روی شن‌های داغ دویدن و پیشانی نیاز بر آنها سائیدن. در محضر ربوبی خاکساری کردن و در آستانه حضورش چرخ مستانه زدن و در انوار قدسی محبوب فنا شدن.

خداوندا! مرا به ساحتی فراخواندی که درک عظمت آن با دل میسر است و کسانی را یاری حضور است که سالیانی دراز دل را برای چنین ضیافتی آماده نموده‌اند. افسوس و صد افسوس که من با دلی آمدم که تیره اغیار است و دنیای بی‌حاصل شوق و توان را از او ستانده است. گاهی او را لگدکوب آرزوهای دراز نموده و گاهی به چراگاه جنود شیطان بدلش ساخته. زمانی هم میدان تاخت و تاز قوای شهوت و غضب گشته است. اکنون در مصاف خیل عاشقانت دریافتم که چقدر ضعیف و بی‌مایه‌ام.

ص: ۱۶۶

ای خدای مهربان! بنده‌ای پشیمانم. از هر جایی رانده و مانده‌ام. حتی شیطان هم که روزی مشتری‌ام بوده است با فریاد:
«إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ»

مرا می‌راند. همه درها را به روی خود بسته می‌بینم جز در رحمت تو یا «مُفْتَحَ الْأَبْوَابِ»، باب رحمت را به رویم بگشا، و عذر این بنده گنه‌کار را بپذیر. گره مشکلاتم را باز کن، آوارگی‌ام را سامان ده و به جبران گذشته‌های تاریک موفقم بدار. شوق و اشتیاقم را به جوارت افزون کن و در این صحرا که همه دعاها مستجاب است، دعای این حقیر را اجابت فرما. دل ویران شده‌ام را با مهربانی‌ات آباد گردان و از چنگ‌اندازی‌های شیطان آسودگی‌ام بخش و از وسوسه‌های هول‌انگیز نفس پناهم ده، یا
«امان الخائفین»

و یا

«جار المستجیرین»

. پروردگارا! وقوف در مشعر مرا با زمزمه‌های پنهان گرفتار کرده است و در تاریکی‌های چادر شب به نجواهای عاشقانه فرا می‌خواند. باد ملایم این صحرا، نسیم انس تو را نوید می‌دهد و هر سنگ‌ریزه‌ای که برمی‌دارم به تسیح تو مشغول است. گویی در این صحرا همه چیز رنگ خدا گرفته است. نغمه شَبُّوْحٌ و قُدُّوسٌ از هر طرف به گوش می‌رسد. در این حال و هوای روحانی همه وجودم به لرزه افتاده و خشیت عجیبی قلبم را می‌فشارد. بیم آن دارم که از درک این لحظه‌های عرفانی باز مانم و قدر نفحات ربّانی تو را که از هر سوی می‌وزد ندانم و در شبی که عاشقانت را نشان می‌کنی برگزیده نشوم و نامم در دفتر یگانه منجی‌ات ثبت نگردد.

ای خدای مهربان! در این شبِ نیازِ سراسر راز، که چشم ملکوتیان را

ص: ۱۶۷

به تماشا نشانده است، دلم را از شیرینی یادت لبریز کن. بر بی‌قراری و تمنایم بیافزا. گریه‌های آتشین و ناله‌های جانسوز عطایم نما. لذت خاکساری‌ام فراوان ده. بر قلب تیره‌ام نظر کن و آن را «طور» تجلی جمالت قرار ده. از اعمال ناچیزم خشنود باش و به نشانه رضایت، طوق عبودیت برگردنم بیاویز و آن را علامت رستگاری‌ام در دنیا و آخرت قرار بده. برای همیشه از گزند رهنان نفس مصونم بدار، و بر آتش حرمانم بیافزای. تا زنده‌ام در شعله‌های شوق لقایت بسوزان و مرگم را طلوع خورشید وصال قرار ده، تا گورستانم به نورستان حضور تو مبدل گردد. اشراق صبح مشعرم را به مطلع یَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ مبدل کن تا در صحرای قیامت تاریک حاضر نشوم و نزد چشمانی که خیره خیره به من نظاره‌گرند رسوا نگردم.

معبودا! رمز قربانی کردن، قربانی شدن است. سر حرص و هوا را به تیغ اخلاص بریدن است. از مئی‌ها گذشتن و به تو پیوستن است. در آتش هجران پریدن و پروانه صفت، سوختن است. به سادگی بریدن سر حیوانی، از غیر تو بریدن است. ای خدای عزیز! میاور بر من که در لحظه قربانی، سر حیوانی جدا نمایم، امّا خود را رها کنم، و حرص و آرزوها دزدانه در درونم پنهان شوند و سیرت زشتم را در صورتی زیبا هویدا کنند.

الهی! در جایی که ابراهیم خلیل از وسوسه شیطان در امان نبود و جان لبالب از محبت تو مانع جسارت شیطان به او نگشت، این عبد ذلیل که با

ص: ۱۶۸

نگاه شیطان می‌لرزد و وسوسه‌ها به راحتی او را دست به دست می‌گردانند چگونه از فتنه‌انگیزی جنود شیطان و وسوسه‌های هول‌انگیز نفس عبور کند و حنجره هوس‌ها را که روزگارش را به تباهی کشیده‌اند به یکباره با فریاد الله اکبر قطع نماید. خداوندا! اکنون که شمشیر لابه به دستم دادی و برای دورباش شیطان، سنگ‌ریزه‌های ستیز بر دامنم نهادی، یاری‌ام فرما، تا تیغم بر هدف فرود آید و ریشه هواهای نفسانی و امیال شیطانی را از دل جدا کند و در رمی جمرات، شیاطین برون و درون را برای همیشه از من ناامید گرداند.

کردگارا! اگر در آوردگاه حج بر شیطان و خواهش‌های نفسانی‌ام غلبه نکنم، بی‌گمان در بازگشت به زندگی بر من دلیر خواهند شد و امید رهایی از سلطه آنان در باقیمانده عمر به یأس مبدل خواهد گشت. اگر جانم را نپذیری و قربانی جانانی چون خود نکنی لاشه‌ای بیش نخواهد بود و از تعفن آن، همه از من خواهند گریخت.

ای خدای مهربان! در جدال با نفس و امیال شیطانی پیروزم نما و ظاهر و باطنم را به صفات حمیده آراسته گردان. از خاکستان قلبم چشمه زمزم جاری نما و خلعت اخلاص که نشان پیروزی در «رمی جمرات» است را بر من بیوشان. رفتارم را به «صبغۀ الله» مزین فرما تا همه این خوبی‌ها ره‌آورد سفرم به وطن باشد، و نگاه و نفسم استقبال‌کنندگان را بی‌قرار تو کند، تا به خاکساری‌ام در کعبه حضور تو شهادت دهند و مشتاقانه به سوی تو بشتابند.

ص: ۱۶۹

خداوندا! اکنون که مرا از کعبه برمی گردانی از کعبه دل برمگردان و حالات معنوی حج را در من مستدام بدار. تا آئینه جانم را بار دیگر غبار تعلقات دنیوی نگیرد و هر شب توفیق شست و شوی دلی در زمزم سحر را نصیبم فرما و به صفت «تقوی القلوب»

آراسته گردان. جانم را در حالی که در کوی تو وقوف دارد بستان و احرام حج را کفن واقعی ام قرار ده.

نیایش رمضان

الهی! ماه رمضان با همه شکوهش فرا رسید. ماه رحمت و مغفرت، ماه ضیافت نور، ماهی که رسول گرامی ات آن را «یُرْمَضُ الذُّنُوبُ»

نامید؛ یعنی ماهی که گناهان را می سوزاند. ماه قیام و صیام، ماه پالایش دل از آلودگی‌ها، ماه به خود آمدن، ماه فرار از شیطان، ماه ریاضت نفس، ماه همدردی با گرسنگان، ماه محاسبه اعمال، ماه بیداری و سحرخیزی، ماه جبران گذشته‌های تاریک، ماه نزول قرآن، ماهی که یکی از شب‌هایش را از هزار ماه برتری دادی و آن را لیلَةُ الْقَدَرِ نامیدی، ماه نزول فرشتگان و روح‌های پاکیزه و ماه سرور جان، ماه مستی عاشقان، ماه گشایش درهای آسمان، ماه نزول باران مغفرت، ماه مژده وصال، ماه بهاری شدن دل و رویدن دوباره، ماه رمیدن از اسارت دنیا و بیرون آمدن از دل‌بستگی‌ها، ماه رهایی از شهوت‌ها، ماه چشیدن لذت عبادت، ماه تصمیم دوباره، ماه آشتی با تو، ماه تجدید میثاق بندگی، ماه زدودن کدورت‌ها، ماه لبخند به زندگی، ماه تواضع با مردم، ماه پیوند با بریده‌ها، ماه

ص: ۱۷۰

معاشرت‌های معنوی، ماه صله ارحام، ماه توبه و استغفار، ماه عذرخواهی از لغزش‌ها، ماه فکر و ذکر، ماه قدرشناسی نعمت‌ها، ماه اعتراف به کوتاهی در بندگی، ماه شکایت از ناسپاسی‌ها، ماه شهادت امیرالمؤمنین (ع)، ماه مظلومیت مولا، ماه درد و داغ تنهایی، ماه شب زنده‌داری، ماه اشک و آه شبانه، ماه شکستن سکوت و سردادن فریادهای سوخته، ماه بریان شدن در تنور فراق، ماه زدودن اغیار از دل، ماه ستیز بی‌امان با هوی و هوس، ماه فرار و بی‌قراری، ماه چاره‌جویی گناهان سخت، ماه سینه‌زدن‌های سحر، ماه لرزیدن از گناه، ماه ریختن گناهان همچون برگ درختان در پاییز، ماه نجات عقل از غرور، ماه استواری ایمان در دل، ماه زیر و روشن شدن، ماه انس با قرآن و از همه مهم‌تر ماه با تو بودن و مهمان تو شدن.

ای خدای مهربان! اکنون که مرا به چنین ضیافت عظیمی دعوت فرمودی، توفیق درک فضایل آن را عطا کن و اعضا و جوارح مرا بر روزه‌داری یاری فرما. بر قابلیتم بیافزا تا فیض ساعات و آنات رمضان را در جان ذخیره کنم و زنجیره وابستگی‌ها را بگسلم. سراسیمه به سوی تو بشتابم و جان من بی‌تاب انوار یقین تو شود و از سبودوشان مقیم شریعه نجات تو گردم. شب و روز از عبادت تو سیر نشوم تا جایی که لذت انست را به من بچشانی و در خلوت‌های سحر پذیرای من باشی. بر شور شب زنده‌داری‌ام بیافزایی. در شعله‌سار آهم بسوزانی و در اشک سحرهایم شست‌وشو دهی.

الهی! بر رسول نور و رحمت و خاندان پاکش درود فرست و توفیق

ص: ۱۷۱

درک مقام اولیاءت را بر من ارزانی دار و بر شهود سرّ ولایت آنان یاری فرما، سرّی که در لیالی قدر پنهانش نمودی و رمز شهود حقایق قرآن را در آن نهادی.

الهی! بینشی عطا کن تا ساحت نورانی ماه رمضان را درک کنم و بر بلندای اسرار روزه‌داری نایل شوم و تنها با بهانه‌های کودکانه به ترک، طعام و شراب اکتفا نکنم؛ و چون سنگی در نزول رحمت نباشم، بلکه خاکم کن تا قابلیت روئیدن در بهار حضورت را پیدا کنم و گل‌های رنگارنگ فضیلت در وجودم شکوفا شود.

پروردگارا! در این ماه عزیز، زبانم را به ذکرت همیشه گویا، قلبم را از شوق عبادت پویا، گوشم را به طاعت شنوا و اعضا و جوارحم را به قیام و سجود توانا کن. چشم‌هایم را به تماشای جلوه‌هایت بینا، و شبم را به بیداری مهیا و سحرنشینی را با گریه‌هایم زیبا فرما. دعایم را به اجابت روا و بیماری‌هایم را به شفای دوا و وجودم را به ریاضت صفا و نیّتم را از ناخالصی‌ها جدا نما. اعمالم را به تزکیه زکی و بندگانت را از من راضی، و رزقم را از حرامی‌ها مبرا، و در شکر نعمت‌هایت کوشا، و جانم را توفیق فنا عنایت فرما. الهی! شب قدر فرا رسید. شبی که از هزار ماه برتر است. شبی که برای درک آن بر پیامبرت سخت گرفتی. شبی که تشنگان حقیقت، سبوی نیاز به کوی تو می‌آورند. شبی که زمین را با نزول فرشتگان زینت می‌دهی. شبی که عرشیان به گوشه‌های مساجد و معابد خیره می‌شوند. شبی که اشک و آه روزه‌داران قیمت‌گذاری می‌گردد. شبی که

ص: ۱۷۲

دل‌های عاشقان مطلع فجر صادق می‌شود و خورشید حقیقت طلوع می‌کند. شبی که جان‌های عریان و سینه‌های بریان، بیت‌المعمور نزول قرآن می‌شوند و سرّ ولایت مولا را می‌شکافند. شبی که کوثر زهرا(س) فوران می‌کند و جان‌های تشنه ولایت را سیراب می‌سازد.

لیلة‌القدر شبی است که ذکر و فکر یکی می‌شوند و نماز و نیاز به هم می‌آمیزند. شبی که معشوق مهمانداری می‌کند و ضیافت رحیمی را می‌گستراند و عاشقانش را می‌نوازد. سرّ عبودیت را می‌گشاید و مفتاح خزائن غیب را به دست رازداران می‌دهد. لیلة‌القدر شبی است که قلم قضا و قدر به دست دعای سوخته‌دلان سپرده می‌شود، تا سرنوشت دیگری را به تحوّل حال رقم زنند، دنیای تازه‌ای را تجربه کنند و زندگی دوباره‌ای را آغاز نمایند.

بارالها! در این شب عزیز، در حالی مهمان تو شده‌ام که بار معصیت بردوشم سنگینی می‌کند. گناهانم مرا دست به دست می‌گردانند. با موانع فراوانی دست به گریبانم. شوق عبادت در دلم مرده، حال راز و نیازم نیست. دیده و دل با من همراهی نمی‌کنند. مشغله‌های ذهنی عذابم می‌دهند، خیال‌های آلوده رهايم نمی‌کنند.

الهی! در این نیمه‌های شب تو را به همه اسماء و صفات قسم می‌دهم که طلوع فجر را بر من بنما و به آه دل و اشک دیده منتّم گذار و بر شوق طلب و سوز تمنایم بیافزا و به هوشیاری و درک انوار سحر توفیقم ده. حجاب‌های ظلمانی را از قلبم دور کن تا در مطلع فجر، نزول فرشتگان و ارواح کزویان را نظاره گر باشم و از نفحات ربّانی سحر که آفاق و انفس

ص: ۱۷۳

را پر کرده است بهره‌مند گردم. در طهارت حضور تو از همه آلودگی‌های ظاهری و باطنی پاک شوم و با انقلاب قلب و تحول جان، زندگی تاره‌ای را از سر گیرم. همان‌گونه که دعاهای دردمندان را اجابت می‌کنی دعای این خسته‌دل را نیز اجابت فرما و جان تاریکم را به انوار ولایت یگانه منجیات حضرت امام زمان (روحی له الفداه) فروغی جاودانه ببخش و به دعای خیر او گره از گرفتاری‌های پیروانش بگشا. خلعت عافیت بر اندام بیماران روحی و جسمی ما بیوشان و عاقبت به خیری نصیب همه ما بگردان. آمین رب العالمین.

نبوا

خداوندا! تنهایی را دوست دارم چون تو یار تنها شدگانی. غریبانه زندگی می‌کنم چون تو همدم غریبانی. به راستی کسی که تو را دارد غریب و تنها نیست.

خدایا! هر که با منند روزی مرا تنها خواهند گذاشت و هر چه آن منند روزی از من جدا خواهند شد. آنکه مرا هرگز تنها نمی‌گذارد تویی، دلم همواره به
 «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ»
 تو امیدوار است.

الهی! اگر بهای انس تو غم تنهایی و رنج غربت است، مرا بدان مبتلا کن تا با همه وجودم فریاد زنم:
 «یا صاحب کل غریب»، «یا مونس کل وحید»
 و در هنگامه فریاد آغوش انست را بگشا و جان خسته‌ام را به نوازش حضورت تسلی بخش.
 پروردگارا! توانائی‌ام ده تا به حال خود گریه کنم. وامانده را جز

ص: ۱۷۴

گریه و زاری چاره چیست؟ سرمایه عمر و جوانی‌ام را تباه کردم. اگر مرگم را برسانی برای مردن آمادگی ندارم. نه چراغی برای گور تاریک افروختم و نه فرشی برای جای نمورم بافته‌ام. همانند مولایم (امام سجاد(ع)) ناله سر می‌دهم:

أَبْكَى لَخُرُوجِ نَفْسِي أَبْكَى لِظُلْمِ قَبْرِي، أَبْكَى لِضَيْقِ لَحْدِي، أَبْكَى لِسُؤَالِ نَكِيرٍ وَ مُنْكَرٍ أَيَّاي، أَبْكَى لِخُرُوجِي مِنْ قَبْرِي عُرْيَانًا ذَلِيلًا حَامِلًا ثِقَلِي عَلَى ظَهْرِي.

گریه می‌کنم برای لحظه‌ای که روح از بدنم جدا می‌شود. گریه می‌کنم برای تاریکی قبرم. گریه می‌کنم برای تنگی جایم. گریه می‌کنم برای لحظه‌ای که نکیر و منکر از اعمالم می‌پرسند. گریه می‌کنم برای هنگامی که مرا برهنه از قبرم بیرون می‌کشند و گناهان سنگینم را بر دوش نحیفم می‌گذارند.

خدایا! وقتی امام سجاد(ع) که عبادت و ریاضت او مایه حیرت همه عارفان است این‌گونه برای عاقبتش می‌گرید و می‌سوزد، این عبد ذلیل و بی‌سر و پا را چاره چیست؟ دلی دارم که از سکر غفلت مرده و حالی دارم که فارغ از یاد مرگ و قیامت است؛ نه آهی در سینه می‌سوزد و نه اشکی از دیده‌ام می‌جوشد.

معبودا! اینک با همه پریشان حالی‌ام به تو رو آورده‌ام و از جان سرد و بی‌دردم به تو شکوه می‌کنم. اگر دستم را نگیری و از این ورطه غفلت و بی‌دردی نجاتم ندهی، زیان‌کارترین بندگان تو خواهم بود. پس ای مهربان‌ترین مهربانان، مرا از درگاهت مران، به هدایت امیدم ده و به

ص: ۱۷۵

درماندگان رحم کن.

«یا راحم من لاراحم له یا صاحب من لا صاحب له».

ای خدای مهربان! چقدر دوست دارم با تو حرف بزنم، آن هم در جایی که فقط تو حرف‌هایم را بشنوی، و شاید جرأت گفتن آن را به کسی ندارم، چه اگر بشنوند چوب ملامت بر سرم می‌کوبند. اما با تو راحت سخن می‌گویم. سخن از دردهای پنهان، سخن از آرزوهای سرکوب شده. سخن از جفای روزگار. سخن از غربت و تنهایی. اصلاً ای خدای بزرگ تو مرا به سخن می‌آوری، آنجا که به رسول بزرگوارت فرمودی:

إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ (بقره: ۱۸۶)

هرگاه بندگانم از من پرسیدند، بگو: به آنها خیلی نزدیکم و هر چه از من بخواهند، اجابت می‌کنم.

خداوندا! تو اجابت را بر تقاضای بندگانت مقدم داشتی، و این شوق خواستن را در ما شعله‌ور ساخته و توقع اجابت را بالا برده است. یعنی دعا و اجابت هر دو از توست. آنچنان که می‌دهی، می‌خواهی، در واقع خواستن ما بهانه و عطای تو مستدام است. بارالها! هرگاه با تو می‌نشینم و تو را می‌خوانم، احساس آرامش و سبک‌بالی می‌کنم. گویی مرغ جانم قفس تن را شکسته و به سوی تو پرواز می‌کند. و جز بلندای انس تو آشنایی نمی‌شناسد. آرزو دارم که این لذت حضور سرمدی باشد و نشاط با تو بودن از من گرفته نشود. همه اعضا و جوارحم تو را بخوانند و به یاد تو آباد باشند.

«وَبِذِكْرِكَ مَعْمُورَةٌ»

ص: ۱۷۶

وَ بَخْدَمَتِكَ مَوْصُولَهُ

«. خداوندا! آنگاه که تو را می‌خوانم و به عبادت تو می‌پردازم از هر قید و بندی رها می‌گردم و به وسعت دریاها و صحراها گسترده می‌شوم. گویی همه عالم و آدم زیر پای منند و آسمان‌ها مرا به سوی خود می‌خوانند. شوق عجیبی به من دست می‌دهد. دنیا در نظرم کوچک و بی‌ارزش می‌شود و خود را در فضای اَرْجَعِي اِلَى رَبِّكَ تو می‌بینم. جاذبه فراخوانی تو همه وجودم را پر می‌کند. اصلاً می‌شنوم که تو مرا می‌خوانی. صدای دل‌انگیزت بر جانم طنین می‌افکند. دوست دارم از آن حالت برنگردم. آن آرامش روحانی پایدار بماند و نگاه مهرآمیزت از من گرفته نشود، و در وحشت تنهایی گرفتار نگردم،
«يا أَيُّسَ الْمُسْتَوْحِشِينَ»

. خدایا! دیگر رمقی برایم نمانده است. توان مقابله با نفس را از دست داده‌ام. حملات ویرانگرش تار و پودم را از هم گسسته است و افسار گسیخته را به هر سویی می‌کشاند. دیگر آبرویی برایم نمانده و نزد تو ذلیل و رسوا شده‌ام. با شیطان همنشین شده و دائماً از او فرمان می‌گیری و در محاصره جنود شیطان گرفتارم کرده است. سینه‌ام را از وسوسه‌ها پر نموده و خیال‌های فاسد را بر قلبم چیره ساخته است. پیوسته دنیا را در نظرم زیبا جلوه می‌دهد. هر روز لباسی تازه بر من می‌پوشاند و به دست آرزوها می‌سپارد و بذر هوس‌ها را در وجودم آبیاری می‌کند و کودکانه مرا دست به دست می‌گرداند.
پروردگارا! از ریش سفید و قد خمیده خود شرمسارم که در سن

ص: ۱۷۷

پیری جوانه‌های آرزو در من روئیده‌اند؛ از این همه رسوایی به تو پناه می‌برم.

«إِلَهِي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شِرَارِ نَفْسِي»

. تنها تو می‌توانی مرا نجات دهی و ننگ رسوایی‌ام را پوشانی و مرض‌های روحی‌ام را مداوا کنی.

ای خدای مهربان! اکنون به فریادم برس که سخت به فریادرسی تو محتاجم. از شرارت نفس نجاتم ده که بی‌تو هلاکم و در پناه

عصمت خویش امانم ده و از وحشت قیامت و رسوایی رهائی‌ام بخش

«يَا مُلْجَأَ الْمُسْتَوْحِشِينَ».

الهی! از نفس بدم شاکی‌ام. نفسی که به انجام بدی‌ها حریص است و حتی از یاد گناهان گذشته لذت می‌برد و همچو دیوی خفته

در من و قصد هلاکم دارد.

خدایا! چقدر بیچاره‌ام که با این نفس شیاد دست به گریبانم. هم شوق طاعت را از من گرفته، هم میل به معصیت را در من فزونی

می‌دهد. آن‌قدر بی‌پروا است که مرا به نافرمانی‌ات تشویق می‌کند. بی‌نهایت مغرور و خیره‌سراسر است. اگر شری به او روی آورد جزع

و بی‌تابی می‌کند و اگر به خوبی‌ها دست یابد منع احسان می‌نماید. اسراف و زیاده‌خواهی را دوست دارد، و بسیار به لهو و لعب

علاقه‌مند است. دائماً به خواندن لالایی در گهواره غفلت مشغول است. روزگارم را تباه کرده و هر لحظه با خطری تازه روبه‌رویم

می‌کند. فکر توبه را از من ستانده و اراده بازگشت را در من کشته است. آن‌قدر گستاخ و بی‌شرم است که به راحتی گناه می‌کند.

تو گویی عادت او شده؛ اگر روزی فرصت گناه نیابد افسرده می‌شود. با فشارهای بی‌امانش از

ص: ۱۷۸

چنگم می‌گریزد تا هرزگی‌هایش را تکرار کند.

الهی! شرمسارم از این عبادت‌های تاجرانه. طمع بهشت و ترس از عذاب دوزخ خلوصم را گرفته است. نه حق معرفت تو را می‌شناسم و نه حق عبادت تو را به جا می‌آورم. اکنون با رویی سیاه و دلی پریشان به سوی تو آمده‌ام تا اعتراف کنم که نه دارای نیت خالصم و نه در اطاعت تو صادق. تنبلی نفسم موجب شد که از خیل شتابندگان به سویت جا بمانم و اوقات خوش روزگارم را به پای آرزوهای بیهوده قربانی کنم. اکنون آثار پیری در سر و رویم هویدا گشته و فرصت‌ها چون باد در گذرند. دیگر که از نفس افتاده‌ام و توان جبران گذشته‌ها را ندارم، خود را در جایگاه زیان‌کاران می‌بینم. اگر بدین حال و روز بمیرم مستحق دوزخم. مگر ای خدای مهربان! تو به فریادم بررسی، به پیری‌ام رحم نمایی و شوق رفته را بازگردانی. درد بندگی عطایم نمایی، و حجاب‌های غفلت را بزدایی. در آتش ندامتم بسوزانی و به درد فراق مبتلا- کنی. بر شور شب‌زنده‌داری و تمنای سحرم بیافزایی، تا مگر بر جبران گذشته‌ها توفیق یابم و اندکی از خرابی‌های پیشین را آباد کنم. و سرانجام شرمسار تو از دنیا بروم چرا که فردای قیامت تحمل شرمساری تو را ندارم. دوزخ برایم به از آن باشد که در آتش خجالت تو بسوزم.

خدایا! تنها در دل صحرا نشسته‌ام، آثار بدیع و زیبای صنع تو چشمم را خیره می‌کند. از زمزمه تسبیح موجودات مبهوت شده‌ام. قلم هنر آفرینت، در خلق آفرینش دمامم بر حیرتم می‌افزاید و شگفتی‌ها بر شگفتی‌ها افزوده می‌شود.

ص: ۱۷۹

معبودا! کو چشمی که آثار تو را تماشا کند؟ کجاست عقلی که نطق موجودات را درک نماید؟ کو دلی که شیدای جمال تو باشد؟ کجاست شوق با تو بودن که آدمی را از غوغای زندگی شهری رهایی بخشد؟ کو دردمندی که در این کویر پهناور فریاد کشد؟ کو عاشق دل‌سوخته‌ای که بیانگر تو باشد؟ کو اشک دل‌سوخته‌ای که چشم سبزه‌زاران را به تماشا بنشانند؟ کو دست تمنایی که پرندگان را به آسمان نیاز آورد؟ کو جویای صادقی که ترنم حضورت را احساس کند؟ کو عاشق دیداری که در هزاران جلوه تو را تماشا کند؟

الهی! چه شیرین است لذت با تو بودن، لذتی که با ناله‌ام عجین شود و با اشک دیده‌ام روان گردد. اضطرابم را به اشتیاق و پریشانی‌ام را به شادمانی مبدل کند. شاهد یقین را به جانم بچشانند و در کوی انس تو جایم دهد هر چه غیر تو را از دلم دور سازد و دعای

«عاش قلبی بذکرک»

امام سجاده (ع) را در حقم اجابت فرماید.

کردگارا! آنگاه که شوق خلوت با تو بودن مرا به تنهایی صحرا و دامنه کوه‌ها می‌کشاند و لذت یاد تو را به جان تشنه‌ام می‌چشانند، زیبایی زندگی را احساس می‌کنم. تو گویی افق‌های تازه‌ای به رویم گشوده می‌شود. هیجان عجیبی به من دست می‌دهد. شوق وصف‌ناپذیری همه وجودم را فرا می‌گیرد. دوست دارم هرگز از آن حال و هوا خارج نشوم و آن‌گاه که نسیم حضورت جان خسته‌ام را می‌نوازد و آغوش مهر و بنده‌نوازی‌ات را می‌گشاید، کاملاً از خود به در شوم و پروازکنان دل را پرنده‌ای در امواج حضور بینم و آرزو کنم که هرگز از این معراج

ص: ۱۸۰

روحانی بر نگردم.

الهی! لذت با تو بودن مرا از همه چیز بیزار کرده است. دنیا در نظرم بی‌رنگ شده، آمیزش با این و آن بر وحشتم می‌افزاید و تنها تو را زیبا می‌بینم و تنها با تو آرام می‌شوم. پس ای مهربان! دلم را از اغیار بستان و آن را خلوتگاه حضورت گردان و این دعای (سید الشهدا(ع)) را در حقم اجابت فرما: «الهی انت الذی ازلت الاغیار عن قلوب احبائک»؛ «تو آن خدایی هستی که محبت اغیار را از قلوب عاشقانت می‌زدایی».

خداوندا! چون شب فرا می‌رسد ندایی از درون مرا می‌خواند. ندایی از کوی آشنایی، ندایی که آهنگ زندگی من است، ندایی که رنگ و بوی تو دارد. یعنی تو مرا به شب زنده‌داری دعوت می‌کنی و در محفل روحانی سحر می‌نشانی. قیام و قعودم را تماشا می‌کنی، حال دعا و نیایشم می‌دهی. آرام آرام دلم را می‌گشایی و تنور آهم را شعله‌ور می‌سازی، هرچه غیر خود را در آن می‌سوزانی. گناهانم را در نظرم حاضر می‌کنی، مشیت ندامت بر سرم می‌زنی و کوتاهی در بندگی را به یادم می‌آوری. حجاب‌های ظلمانی را از دل و دیده می‌زدایی. قلبم را به هیجان خشیت می‌لرزانی، و پیشانی‌ام را به خاک خضوع می‌سایبی. اشکم را بر گونه‌ها جاری می‌سازی. زبانم را به توبه باز می‌کنی. صدای گریه‌هایم را می‌شنوی و شکوه بندگی را در من شکوفا می‌کنی. سرّ خلقتم را بر فرشتگان می‌نمایانی. پیام از جعیِ اِلی رَبِّک را طنین جانم می‌کنی. پنجره خانه دلم را می‌گشایی و نفحات ربّانی را در آن می‌دمی. نفس پر آشوبم را به آرامش می‌رسانی و به زیور اطمینان آراسته می‌گردانی.

ص: ۱۸۱

راضیه و مرضیه به پذیرایی ام فرا می خوانی و بالاخره شب را با من خسته سحر می کنی و به دیدار شب دیگری نوید می دهی. الهی! آنگاه که همه مرا برانند تو می خوانی و در آغوش مهربانی ات مأوا می دهی و به زندگی امیدوارم می کنی. توان برخواستن می دهی. گناهانم را نادیده می گیری. زبانم را می گشایی و سخنانی تازه بر لبانم جاری می نمایی. بر جراحت هایم مرهم می گذاری. سنگ صبورم می شوی، درد دل هایم را می شنوی و از درون با من نجوا می کنی. تا جایی که گرمی حضورت را با همه وجودم احساس می کنم و لذت محبت هایت را می چشم و از این همه مهربانی شرمسار می شوم و سرم را بالا نمی گیرم. اما تو مرا به نیایش فرا می خوانی؛ نیایشی که همه نوازش توست و در آن مرا زیر و رو می کنی. گاه فریادم می دهی، و گاهی خموشم می کنی گاه مستم می خواهی و گاهی هوشیار. گاه به سلامت، گاه هم بیمار. گاه به باغ حضور، مسرور و گاهی به داغ، رنجور. گاهی می خندانی و گاهی می گریانی. گاه به قفس قبض گرفتارم می سازی و گاهی به گلزار بسط پروازم می دهی. اما ای مهربان! در همه حال غضبت را رحمت، قهرت را مهر، عقابت را حساب، عذابت را ثواب و دوزخت را بهشت می بینم.

الهی! دلتنگ توام. هر زمان و هر کجا تو را بخوانم با منی و گرفتاری هایم را ناگفته می دانی و از سرّ ضمیرم باخبری. پس از کدامین درد بنالم و از کدام کارم شکوه کنم، از اخلاق بدم و یا از زشتی اعمالم، از سستی در عبادت یا از کمی اخلاص، از دل بی شوق یا از چشم

ص: ۱۸۲

بی‌اشک، از غربت و بی‌کسی یا از بی‌هم‌زبانی و تنهایی، از دنیا خواهی‌های بی‌حاصل یا از دل غافل، از حسرت روزگار انم یا از پشیمانی گناهانم، از کمی توشه آخرت یا از وحشت عاقبت، از بی‌توجهی به بینوایان یا از بدرفتاری با خویشان.

خدایا! نمی‌دانم از چه بنالم، سیاه‌مشق‌های زندگی نامه اعمالم را پر کرده است. هر چه نظر می‌کنم چیزی نمی‌یابم که در آخرت به کارم آید؛ یا قابل ارائه در پیشگاه عدل تو باشد.

پروردگارا! خجلم، شرمسارم. اعتراف می‌کنم که بنده خوبی برایت نبودم. حق بندگی را به جا نیاوردم. در شناخت ساحت تو کوتاهی کردم. عظمت پیامبر رحمت و جانشینان او را نشناختم و زندگی من رنگ و بوی سیره آنان را نگرفته. بازیچه امیال خویش شدم و عمر گران‌مایه را با همین بازی‌های کودکانه به هدر دادم.

خدایا! اکنون پشیمانم و درمانده. یاد گذشته‌ها به آتشم می‌کشد، اگر مرا با این حال بمیرانی مستحق دوزخم؛ شاید دوزخ هم مرا نپذیرد.

الهی! آنگاه که پوچم هیچ می‌شوم، احساس می‌کنم که زمین هم تحمل مرا ندارد، آسمان می‌خواهد بر سرم خراب شود. همه مرا می‌رانند، در حالی که هنوز از زشتی‌های درونم بی‌خبرند.

الهی! در آن حالات بی‌کسی و رسوایی، تو پذیرای من می‌شوی و با نغمه امید آفرین لا- تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ مرا به سوی خود می‌خوانی. نسیم مهربانی‌ات غبار ناامیدی را از جانم می‌زداید، آرامش رفته‌ام را بازمی‌گرداند، مرا دوان دوان به کوی انس تو می‌رساند، استغفار را بر

ص: ۱۸۳

زبانم جاری می‌سازد و خلعت «یا

تواب الرحیم

« را بر تنم می‌کند.

ره به سویت همواره هموار است

خوش به حال کسی که رهوار است چشمه‌های امید تو جوشان

تشنگانان همه سبب دوشان استعانت به فضل تو جائز

هر که دستی گشود شد فائز در پناه کرامت ماضی

آمدم از قضای تو راضی به اجابت در آن مهیایی

تو ممیتی خدا، تو محیایی هر که باشد مسافر کویت

ره نشانش دهی به هر سویت روی ماهت کجا نهران باشد

غیر رویت مگر عیان باشد؟ آمدم بر درت به روی نیاز

که عنایت کنی مرا پرواز پر گشایم به آشیانه عشق

دل کنم تازه با ترانه عشق دلم آکنده از یقین باشد

همه سرمایه‌ام همین باشد بی شریک و یگانه معبودی

غایت آرزو و مقصودی به جز از تو خدا نمی‌جویم

عشق رویت تنیده در خویم تو خداوند مهربان منی

تو انیسی، تو هم‌زبان منی هر سحر با تو راز می‌گویم

غم ناگفته باز می‌گویم غایت شوق هر نماز منی

تو خداوند چاره ساز منی به تماشای تو دلم شاد است

چون به یاد تو هست آباد است

ستایش سزای خدای کریم خدایی که رحمان است و رحیم

ستایش، خدایی که دلسوز ماست فروغ دل آتش افروز ماست

ستایش، سزای خدای غنی است سر التفاتش، با چون منی است

ص: ۱۸۴

به غیرش اگر دست یاری دهم سرانجام خود را به خواری دهم
 طلب هر چه دارم عطايم کند اجابت به هر سو دعایم کند
 به قربان او این سرو جان من نخواهد جز او جان سوزان من
 یگانه عزیزم در عالم خداست زمانی نیایی دل از او جداست
 جوابم دهد چون صدایش کنم به هر نینوایی نوایش کنم
 نباشم اگر بنده دل خراب دعاهاى من را کند مستجاب
 چنان می‌نماید غنی الحمید که انگار از من گناهی ندید
 چو خلوت طلب می‌کنم با خدا پذیرد مرا هر زمان، هر کجا
 به قربانت ای مهر پائیز من سپاس و ستایش برانگیز من
 حساب مرا با حسابت مکن ادب می‌کنی با عقابت مکن
 گرفتار حیلت مکن بنده را تو این بنده خوار و شرمنده را
 سعادت چه جویم سعادت تویی کمال سعادت به غایت تویی
 تو باشی در عالم پناهگاه من خریدار اشک و غم و آه من
 بار الها نما مرا یاری بده حال تضرع و زاری
 تا بگیریم به کار و بار خودم به بدی‌های روزگار خودم
 آرزوها مرا به چنگ دارند با من هر دم هوای چنگ دارند
 نفس بدخو و پر هوس دارم مرغم و ناله در قفس دارم
 میل دنیا مرا به بند دارد بند، چندین چون و چند دارد
 در گناهان خویش زنجیرم چاره‌ام رفت و نیست تدبیرم
 نفس من، بر بدی کند اصرار گره در کار من کند بسیار

ص: ۱۸۵

نه مرا قدرت ستیزی هست نه ز دامش ره گریزی هست
وای بر من ز شرم و رسوایی که ندارم حیاء و پروایی
بده دردی که سینه‌ام سوزد شعله بر خرمن دل افروزد
تو مرا بر خودت نمایانندی تو خودت را به من شناسانندی
بی تو جانم غروب پائیز است از غم روزگار لبریز است
بی تو موجی شکسته می‌مانم مرغکی پر شکسته می‌مانم
تو نسیم شب بهار منی تو سکونی همه، قرار منی
بده شور شب و سحر داری اشک خونین، ز دیده کن جاری
دیده‌ام را سحر تماشا کن گره از مشکلات من واکن
الهی مرا آه جانسوز ده سحر، سوز و ساز دل افروز ده
اگر بنده خواهی کند بندگی بزن تار دل را به سازندگی
بده باده چندی تو دیوانه را که چرخ زخم دور میخانه را
نمازی بسازم به تکبیر عشق کنم چاره دردم به تدبیر عشق
زبانم به ذکر تو گویا شود دلم غرق در شور و غوغا شود
به یاد تو شیرین شود کام من بجوشد همی باده در جام من
نیازم فزاید کمال آورد قعود و سجودی که حال آورد
الهی منم مست و شیدای تو گدای جمال دل آرای تو
بیا جلوه کن بر دل خسته‌ام که در انتظار تو بنشسته‌ام
مرا انتظار تو بی‌تاب کرد بین ذره ذره ز غم آب کرد
گر از عشق رویت به تاب و تبم چه چاره خریدار خال لبم

ص: ۱۸۶

از آن ترسم آبی کز این مشتری نماند به جز مشتِ خاکستری
 بیا مهربان، مهربانی نما غریب توام آشنایی نما
 نقاب از رخ ماه خود باز کن دل خسته را لحظه‌ای ناز کن
 مرا ناز تو شوق طاعت دهد سر بندگی تا شهادت دهد
 دمی از حضورت جدایم مکن به یک طرفه‌العین رهایم مکن
 گدای توام پادشاهی کنم «اری کل شیء کما هی» کنم
 به قربان نامت که هستی از اوست جهان جام و می را تجلی از اوست
 به رحمان فزاینده رحمتی رحیم و گشاینده جنتی
 چو عالم به نام تو آغاز شد سراسر همه رمز شد، راز شد
 بود حمد تو سر هستی ما هدف از بلندی و پستی ما
 خدای بلند آسمان و زمین خداوند کرسی و عرش برین
 خدایی که احمد نبی‌اش بود علی باء «بسمل» ولی‌اش بود
 خمیری فراهم شد از آب و گل دمیدی بر آن و نمودیش دل
 بر او نام بنهاده‌ای آدمی برایش بنا کرده‌ای عالمی
 چه عالم؟ سراسر شگفت آفرین بود دفتر علم اهل یقین
 ورق در ورق راز هستی فشان زحیرت برد طاقت عاشقان
 جمالت دمادم هویدا کنند مهیا برای تماشا کنند
 به هر ذره بینم زبانی رسا که تسبیح و کرنش نماید تو را
 زمین و زمان پر زغوغای توست سراسر تجلی اسمای توست
 ثنای زبانم رسای تو نیست دل کوچکم نیز جای تو نیست

ص: ۱۸۷

کجا وصف محدود لایق بود؟ به شرح بیان حقایق بود
 تو را طعمه قدر دهانم کنم به قدر توان رزق جانم کنم
 مرا میل بی حد و اندازه ده به هر یاریم جلوه‌ای تازه ده
 بجوشان دلم را چو می در سبو که دائم فزاید طروات از او
 الهی تو آرام جانی مرا فدای تو گشتم نشانی مرا
 نظر کن به اشک پشیمانیم نجاتم بده از پریشانیم
 دمی از ندامت نیاسوده ام قبولم نما گر چه آلوده‌ام
 به کوی تو هر شب نوا می‌کنم تو را عاشقانه صدا می‌کنم
 بین گریه بی‌ریای مرا اجابت کن امشب دعای مرا
 نگاهی به حال غریبم نما اجابت تو اتمن یجییم نما
 نه شب دارم از دوریت نی سحر بین از فراق توام نوحه گر
 کجا بی‌کسم چون تو دارم حبیب به هر دردمندی تو باشی طیب
 بیا دیده‌ام را تماشا نما گره از دل خسته‌ام وانما
 به کوی خود هر شب پناهم بده امان از خدنگ گناهم بده
 نیاز شب و سوز سازنده ده به وقت سحر حال پاینده ده
 الهی به عصیان هلاکم مکن چو عفو نکردی به خاکم مکن
 به توفیق توبه مرا پاک کن پس آنکه بمیران و در خاک کن
 خطا و گناهم ز حد شد فزون به کارم گره می‌زند چند و چو
 بیا عفو کن جمله عصیان من بین ناله و اشک سوزان من
 هوا و هوس را ز من دور کن مرا محو نور علی نور کن

ص: ۱۸۸

الهی مرا شوق طاعت بده توان نیایش به غایت بده
 بیا با حضورت دلم شاد کن خرابش نمودم، تو آباد کن
 زمانی دل من سرای تو بود همه حال و جانم برای تو بود
 مرا سینه‌ای پر ز نور تو بود سراسر همه عشق و شور تو بود
 ندانم کجا، از چه غارت شده؟ گرفتار جهل و ضلالت شده
 مرا مکر شیطان زمین گیر کرد گه پیرسالی به زنجیر کرد
 جوانه زده حُب دنیا به دل دوباره کشیده مرا سوی گل
 خدایا نکردم تو را بندگی چه سازم من از درد شرمندگی
 کنون نزد تو گرچه شرمنده‌ام ولی هر چه هستم تو را بنده‌ام
 شتابان به کویت شدم سینه چاک کنی چاره در کارم ای نور پاک
 گره از دل تنگ من واکنی عنایت به این عبد رسوا کنی
 الهی مرا حال زاری بده شب و ناله و اشک جاری بده
 بشویم دلم را ز اشک سحر نماند در او از گناهان اثر
 بسوزم همی در تنور فراق کشم شعله در آتش اشتیاق
 که تا شوقِ وصلت اسیرم کند رها از وجود حقیرم کند
 پیام تو گیرم به یا ارجعی که نبود به جز ربِّک مرجعی
 ای که بخشش ذات پاکت را سزاست جز به درگاہت گدا گشتن خطاست
 کن دلم را آشنای کوی خویش واله و شیدا نما از روی خویش
 شو به کارم تا که درویشت شوم از همه بیگانه و خویشت شوم
 من به راه بندگی گر کاهلم حق اسمائت قسم اهل دلم

ص: ۱۸۹

قوتی خواهم که دائم در نماز با تو باشم در سخن ای بی نیاز
چهره بگشا و نقابت باز کن فصل نو در عاشقی آغاز کن
کاروان رفت و ز منزل مانده‌ام عشق را کشتند و بی دل مانده‌ام
چون شهیدان رفته‌اند گل مرده است بلبل طبعم ز غم افسرده است
زنده کن در گلشن کویت مرا آب ده از شربت جویت مرا
در رهت ای دوست مشتاقم نما در میان عاشقان طاقم نما
همچو لاله سرخی‌ام با داغ ده بعد از آن آوازه‌ام در باغ ده
من به قربان وجود پاک تو خاکساری می‌کنم در خاک تو
اندرین دنیا مرا گمنام کن همدم ساقی و دیر و جام کن
آن زمان بنشین تماشا کن شبم تا سحر فریاد یا رب یاربم
این توسل را نما از من قبول کن مرا محشور با آل رسول
آگهی بر فقر و بر رنجوری‌ام بنده ناچیز تو منصورمی‌ام
بارالها یاد تو ذکر من است گوهر اندیشه و فکر من است
مانده راهم به کویت آمدم عاشقم در جست‌وجویت آمدم
شد نیازم سخت و یارب چاره کن چاره درد من دل پاره کن
عفو کن از من گناهان مرا زشتی اعمال پنهان مرا
چشم پر آب و دل پر آه ده در حریم شب نوردان راه ده
وای بر آن کس دعا بی سوز کرد بی خدا شب‌های خود را روز کرد
در گلستان تو آتش دلکش است چون گلستان بی تو باشد آتش است
ای وجود اولین و آخرین کن دلم روشن ز انوار یقین

ص: ۱۹۰

حاجتم روح مرا چالاک کرد این چنین در خواستن بی‌باک کرد
بار الها بنده‌ای باشم ذلیل کرده دنیایم اسیر قال و قیل
من نمی‌دانم جوانی‌ام چه شد؟ شور و حال زندگانی‌ام چه شد؟
این زمان من ماندم و بار گناه جز در لطف کجا جویم پناه
چون به غفاری تو را آوازه است جای من در پشت این دروازه است
بوی عشق و آشنایی می‌دهی بوی لطف و مهربانی می‌دهی
آدمم با عذر تقصیر آدمم آدمم اما بسی دیر آدمم
با خودم قلبی سیاه آورده‌ام کوله باری از گناه آورده‌ام
یا الهی، سیدی، مولای من ای تو امید دل تنهای من
وصف تو آواز بلبل گشته است زینت هر گلشن و گل گشته است
در دل هر ذره پیدا و نهان من به قربان تو ای جان جهان
بر بدی‌ها نفس من خو کرده است میل آن هر جا و هر سو کرده است
چون گناهی می‌کنم شادی کند ادعای فخر و آزادی کند
جهل من شد موجب بی‌باکی‌ام غفلتم افزود، بر گستاخی‌ام
حب دنیایم زمین گیرم نمود آرزوهایم به زنجیرم نمود
جان من محبوس زندان هوس غیر تو یا رب ندارم دادرس
ای امید تو مرا شور نهان مهربانی کن به من ای مهربان
من گنه کردم تو پوشیدی زمن من خطا گفتم تو نشیدی زمن
عمر من رفت و نبودم بنده‌ات از کرم کردی مرا شرمنده‌ات
توبه کردم بارها بشکسته‌ام هر زمانی دل به عفو بسته‌ام

ص: ۱۹۱

بارالها! آه جانسوزم بده درد شب خیزی به از روزم بده
آهی اندر سینه خواهم شعله‌ور تا بگیرد دامنم را هر سحر
من از آن روشن تنور دل کنم در میان شعله‌ها منزل کنم
تا بسوزم تل خاکستر شوم شاید آنگه لایق دلبر شوم
بارالها، بنده‌ای در مانده‌ام کاروان رفت و ز یاران مانده‌ام
ره دراز است و ندارم توشه‌ای ناله دارم، از تو خواهم گوشه‌ای
شد غرور و جهل من زنجیر دل نزد تو یارب کنون باشم خجل
آنچه می‌دانی زمن حاشا مکن این جهان و آن جهان رسوا مکن
وای بر اعمال زشت خلوت‌م وای بر حرص و دوام شهوت‌م
حرص و آز و شهوت و کبر و دروغ زندگی را کرد بر من بی‌فروغ
آمدم یارب پریشان آمدم با دلی غمگین و نالان آمدم
دیده گریان من باشد گواه آمدم بر آستان عذر خواه
زخم بی‌حد مرا مرهم تویی در جهان بی‌کسی همدم تویی
اشک ریزانم ز هجر روی تو من گدایم من گدای کوی تو
هر که آمد بر درت نومید نیست جز تو ای جان جهان امید کیست
آمدم با سوز و آهی آتشین در پذیر عذر مرا ای نازنین
می‌کنم اقرار بر تقصیر دل تا نمایی از کرم تطهیر دل
بارالها! از تو می‌خواهم پناه کن رها دل را ز زنجیر گناه
آب رحمت برفشان از دیده‌ام آبیاری کن دل خشکیده‌ام
چاره کن حال پریشان مرا عقده‌های مانده در جان مرا
بارالها عبد مسکین توام تشنه پیغام تسکین توام

ص: ۱۹۲

کن به دل الهام آوای یقین تا مرا دیوانه سازد بعد از این
ز آرزومندان در گاهت شوم همچو یوسف بسته در چاهت شوم
کن عطایم سوز و درد بندگی تا کنم با زهد و تقوا زندگی
با تو باشم روز و شب در گفت و گو اشک‌ها ریزم به کویت جو به جو
نام و یادت مایه آرامشم نور امید تو در دل تابشم
از ندامت جان غمناکم بین حال توبه چهره در خاکم بین
در گذر این لحظه از عصیان من کار زشت ظاهر و پنهان من
از فساد و عقده و کبر و ریا از دروغ و عجب و بغض اولیاء
حب دنیا را ز قلبم دور کن دیده گر غیر تو بیند کور کن
بارالها من اسیرم من اسیر بندهات را نیست غیرت دستگیر
مَنْت خود را به من نازل نما یک شبی در کلبه‌ام منزل نما
آشنایی را نشانی بایدت هم‌زبانی را زبانی بایدت
گر تو را من عاشقم پیغام ده گر به می آلوده باشم جام ده
آمدم اینک در دروازهات ز انتظار لطف بی اندازهات
یا رب اینک چاره دردم نما فکر چشم خفته و سردم نما

ص: ۱۹۳

فهرست منابع

- * نهج البلاغه، صبحی صالح، بیروت، ۱۳۹۱ ق.
۱. آملی، سید حیدر، اسرار الشریعہ و اطوار الطریقہ و انوار الحقیقہ، تصحیح محمد خواجوی، نشر مولی، ۱۳۶۲.
 ۲. ابن ابی جمهور الأحسائی، محمد، عوالی اللئالی، قم، سیدالشهداء، بی تا.
 ۳. انصاری، خواجه عبدالله، مناجات نامه، به کوشش حامد ربّانی، تهران، انتشارات گنجینه، ۱۳۶۱.
 ۴. بلخی (مولوی)، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، نسخه رضائی.
 ۵. بهاری همدانی، محمد، تذکره المتقین، قم، انتشارات نهاوندی، ۱۳۷۵.
 ۶. بهشتی، احمد، فرزندگان، تهران، انتشارات گوتمبرگ، ۱۳۵۶ ش.
 ۷. جامی، عبدالرحمن، دره الفاخره فی تحقیق مذهب الصوفیة، تهران، ۱۳۵۸.
 ۸. حر عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، تهران، مکتبه الاسلامیة، ۱۳۸۳ ق.
 ۹. الحرائی، حسن بن شعبه، تحف العقول، ترجمه آیت الله کمره‌ای، انتشارات کتابچی، ۱۳۷۶ ش.

ص: ۱۹۴

۱۰. حسن زاده آملی، حسن، دفتر دل، شرح صمدی آملی، قم، انتشارات نبوغ، ۱۳۷۹.
۱۱. حکیمی، محمدرضا و برادران، مواظب العبدیة عن الحیاء، بیروت، دارالاسلامیه، ۱۴۰۰ ق.
۱۲. دیلمی، حسن بن محمد، ارشاد القلوب، تصحیح علی محلاتی، چاپ حسنی، ۱۳۹۱ ق.
۱۳. دیلمی، حسن بن محمد، اعلام الدین، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۴۲ ق.
۱۴. زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۵.
۱۵. زمانی، مصطفی، داستان‌ها و پندها، چاپ ششم، انتشارات پیام آزادی، ۱۳۶۴ ش.
۱۶. سعدی، کلیات سعدی، تصحیح فروغی، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۶۸.
۱۷. شیخ الاسلامی، سیدحسین، غررالحکم، چاپ پنجم، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۹.
۱۸. شیخ الاسلامی، علی، راه و رسم منزل‌ها، انتشارات تابان، تهران، ۱۳۷۶.
۱۹. صدوق، محمد بن علی، الخصال، قم، انتشارات اسلامی، بی تا.
۲۰. صدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ ق.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۵ ق ۱۹۹۵ م.
۲۲. طوسی، ابوجعفر حسن بن علی، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، طبع حجری، بی تا.

ص: ۱۹۵

۲۳. عروسی حویزی، علی بن جمعه، تفسیر نورالثقلین، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی تا.
۲۴. فیض کاشانی، محسن، الوافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۹ ش.
۲۵. فیض کاشانی، محسن، حقایق در اخلاق سیر و سلوک، ترجمه محمدباقر ساعدی، تهران، انتشارات علمیه اسلامی، بی تا.
۲۶. فیض کاشانی، محسن، محجۀ البیضاء، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۷.
۲۷. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان.
۲۸. قمی، عباس، سفینه البحار، تهران، انتشارات فراهانی، بی تا.
۲۹. قمی، عباس، منتهی الآمال، تهران، انتشارات جاویدان، بی تا.
۳۰. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، طبع نجف، ۱۳۸۷ ق.
۳۱. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده، بیروت، ۱۴۰۰ ق.
۳۲. کاشفی، کمال الدین حسین، الرسالة العلییه فی الاحادیث النبویه، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ ش.
۳۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه سید جواد مصطفوی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت ع.
۳۴. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ه. ق.
۳۵. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، دارالحديث، ۱۴۱۶.
۳۶. ملکی تبریزی، میرزا جواد، المراقبات، ترجمه میرزا حکیم، تهران، انتشارات فقیه، بی تا.
۳۷. ملکی تبریزی، میرزا جواد، رساله لقاءالله، ترجمه سید احمد فهری، ۱۳۶۰.

ص: ۱۹۶

۳۸. منسوب به امام صادق (ع) مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، ترجمه و شرح حسن مصطفوی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ۱۳۶۸.

۳۹. نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۸۳.

۴۰. نراقی، ملا احمد، معراج السعادة، تهران، انتشارات رشید، بی تا.

۴۱. نیشابوری، عطار، تذکرة الاولیاء، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۷۰.

۴۲. هندی، علی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۹۸۶ م.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

